

سوار شده بخانه او رفتم و بخدمت او و سایر عزیزان مشرف شدم و دیدم که در آن حیاط جمعی که
در امامت علی بن محمد شک دارند و از اتفاقات حسنه که آن ده کس کمن کاغذ را بایشان
سپرده بودم حاضر بودند گفتیم امروز وقت بر آوردن آن رقعات چو بهر جور باشد
مطلع شدند جمعی گفتند اگر درین امر یک شخص دیگر یا تو شریک بسوگوایی رسالت را شنیده باش
چکار که شک از خاطر ما بر میرفت گفتیم دیگری مت که با من در شنیدن پیغام شریک بود و آن
احمد بن محمد شریعتی کس فرستاده او را طلبیده از او قول در ادای شهادت توقف کرد گفتیم چنانچه
بگویم باطل کنیم چون بجهت شد گفت راست میگوید و چنانچه شنیده و گذشته بود و نقل کرده گفت
مرا عرضی بود اما باطل کنیم شهادت نمیتوان کرد و آن جمع طاعت جدا شدند تا بهعت بر
امام علی نمی نمایند و امام سابق آنحضرت سلام الله علیه اگر چه پیش از آنست که اجماعی آن توان
کرده و جرات و کلماتش هم نه در مرتبایت کرد و جزیه آید ولیکن بمنتهی از آنچه در کشف النور و فضول
محمد مذکور است درین این اوراق میشود و از آنجمله در کتابین مذکورین مسطور است که آن حضرت
روزی از دست من رای بیرون آمد که بر می گردان حوالی داشت سری بکشد اعرابی را که گفته سلام
کرد و گفت مردی ام از اعراف کوفه و بخت جدت علی بن ابی طالب تمسک چنین دامن و لای شانه
نرم و بان منقح و مرا مبلغی کلی قرض بهر سیده و بغیر از درگاه شهادی نرادم و بهر چیزی غیر از
شماره نمی برم آن حضرت لای را دل داده و دلاری نموده بکسی سپرد که از او خبردار باشد
و روز دیگرش طلبیده فرمود ادای دینت میشود بشرطی که از قول من تخلف نوزی و آنچه بگوید
بشنوی که اعرابی گفت بنام می برم بخدا از آنکه خلاف قول و فعل شما کاری کنم و کاغذی بهر خود
با و داده زیاد بهر مبلغی که قرض لای را بود که او را از من این مبلغ طلبست و با و گفت چون
بجایه بر گردیم در حضور هر که حاضر باشد این کاغذ را بر آواز من این و بهر اطلب کن و هر
مقدار دینی و غلطی که ممکن باشد بفعّل آر که از من بجای نوزید که در آنچه گفتم تنصیر مکن تا ادای

دینت بشود و چون بشهر معاودت نمودند و مردم بریدن آنحضرت آمدند اعرابی آمد و طلب حق
خود نمود و هر چند امام ملائکت می نمود او بوجوب فرموده در شتی بیشتر میکرد تا جمعی که حاضر بودند
اعرابی را تسلی داد و بوعده و وعیدش سکوت کردند و همان روز این خبر بخلیفه رسید و حکم کرد که
سی هزار درهم بجهت امام ۱۳ ببرد و چون خلوت شد اعرابی را طلبیده فرمود که این مبلغ بجهت
شوی و هر چهار قرصی بماند و در محتاج اهل و حیالت صرف کن و ما را معذور دار اعرابی گفت
خدای تو شوم باشی بلکه بعضی از این چیز خرسند بودم و قضای حاجت من میشد فرمود بطلع تو
اینقدر بپاشه در آن طبعی نیست مگر مر خدا را که دین ترا داد انود و ما را از تو شرمند فکر کرد
در آن دو کتاب از غیر آن کسب اعلی روایت نموده گفت در آن وقتی که آن حضرت در مدینه بود
خبرش رسیدم پرسید که از عراق میرسی گفت بل فرمود که از واثق چه خبر داری گفت زنده و سلامت
فرمود که مردم میگویند او فوت شد گفت من قریب الهمدم باز فرمود که از جعفر متوکل چه خبر داری گفت
او را بنده ترین حالی در زندان گذاشته اندم پرسید که این زیاد در چه کار بود و گفت حکم است طرد و در آن
امرونی بدست لفظ سکوت نموده فرمود که خواست خدایت ای خزان بماند و حق بر دین
زیاد گذشته شد و جعفر را خلافت نشاندند گفت خدای تو شوم اینها کی شده است فرمود که بعد از بیرون
آمدن تو بنفش روز و بعد از چند روز که قاصدان جمع کردند چنانچه آن حضرت خبر داده بود و حق
نقل نمودند و این دو کتاب بطور است که متوکل را از خلق مقلی برآورد و شرفی موت
شد و کسی جرأت نمیکرد که نشسته زدن بنویسید یا بنزد و مادرش نهاد که اگر ایسم ازین مرض شفا
یابد مال بسیار بجهت امام علی نقی بفرستم و در وقتی که طبیبان و جراحان همه حاضر و متحیر بودند فتح
بن خاقان کراخیس و جلیس وزیر و شیر بود گفت اگر از ابوالحسن می پرسیدم گاه باشد که از نزد او
دروائی و علاجی بپرسد و رخصت داد کسی فرستادند و عرض نمودند آن حضرت فرمود که خدا را سپاس
الغیر و بفرموده بیا و الورود و مضمونه علی الجرج فانه نافع باذن الله انشاء الله یعنی بکمال کوفته و گاه

منکر کرده بود و عیش گذارید و کثرت و لذت یافت و چون فرستاده آمد و آن حرف گفت حضرت
 شروع بخند و استهزاک کردند و باز فتح بن خاقان گفت اگر این کوفه موده نفع نکند مضر فی نحو الیه
 تجربه را چه مانع است و من امید دارم که نفع تمام بکند و آنرا احاطه کرده بر جماعت که ایشان در دنیا
 فی القوت کسین یافت و متوکل خواب رفت و بعد از لحظه و مل کشود شد و جرم بسیار رفع شد
 از بدن خلاص شد و بنشاند و درش دادند و خوشوقت شد و مبلغ ده هزار دینار در کیسه
 نموده بخدمت آنحضرت فرستاد و چون متوکل حاق شد و چندی بران گذشت و شمنان اهل
 و جهنمیان آن زمان سعادت نمودند که ابو الحسن مال و صلاح بسیار سانه و فکر خوب دارد
 و متوکل را باور آمده سعید حاجب را می نمود که در شب بخت بخانه آن حضرت مدد و مهر مال و صلاح
 بسیار بخدمت او آورد و در نصف شب سعید با جمعی بر سر خانه امام عارفه نزد بانی گذاشته بام
 خانه بآمد که از راه بام بتأمل که بنموده عمل نماید و چون تاریک بود راه را گم کرد و حیر بود که آنحضرت
 او از داد و گفت ای سعید صبر کن تا چراغ بیا ریزد و فی الحال شمع فرستاده مسجد از بام بپزیر آمد آن
 دید که جبار صوف پشیده بروی حصیری رو بقبده نشسته بعبادت الهی مشغول است آنحضرت بتأمل گفت
 درین چراغ که در تقشیر و تقصیر خود را بجای سعید تقصیر نموده و در طایفه کسب و در بهر مادر متوکل
 طایفه دیگر کی یافت آن نیز بهر بود و بدو داشته برون آمد و چون جای دیگر در زیر آن شمشیری بد
 آنرا نیز بخدمت متوکل برد و چون مهر مادرش بر کسب و در مادر را طلبیده و بهر پسر گفت در وقت
 بیماری تو تذکره کرده بودم که اگر خدای تعالی ترا شفا دهد از مال خود این مقدار بخت او بفرستم چون
 ترا شفا داد و فرستادم و کسب دیگر را کشود و نه چهار صد و نیا بود پس متوکل امر نمود که بر مادر دیگر
 با تمام نموده با شمشیر بخدمت امام ببرد و خذرجوا عند سعید بخدمت فتنه عز خواست که من
 بپیر خست بخانه شما آمدم شرمند ام لیکن چون مامورم معذورم و حضرت امام ۳۴ و چهارم
 و سیعلم الذین ظلموا الی منقلب یقلبون چنانچه بر آمدن آنحضرت نیز از مدینه طبعه و بخاریت

روضة مبارکه که جوش صلح راضی شدن بسعادت ایمان و اتفاق منافقان مدینه شد که بمثل
چیز نوشته اند و اگر چه بطاهر مکتوبی در کمال تعظیم و توقیر و نهایت اشتیاق و آرزو و منتهی که مک
عامون بیدش علیه السلام نوشته باشد نوشت آنحضرت عو را ب مره طلبید و آن مکتوب همان
عبارت است عبارت در کشف الزمتم است و لیکن چون باطفا در قصد این امانت آنحضرت
بود چون شنید کرب مره نزدیک شده بهار کرد که امروز داخل شهر نشود که فلان عارضه رو داده
و مرا نمیتواند دید و بمکملان امر نمود که در خان الصالحه که اسامی بود از بدترین و زیورترین
سلاهی شهر در انباشت و فرو دادند و چون امام در آن سال نزول اجلال فرمود صالح بن سعید
یکی از موالیان و مجبان بود که ببلای زنت آنحضرت رفتم و او را در آن سال دیدم که بر من غلبه
کنتم این طائفه همیشه در مقام اطفاء نور شما اند و در هر باب تقصیر از خود راضی نمیشوند حتی آنکه
درین قسم سلاهی فرو داد و در خانه فرمود که ای پسر سعید تو هنوز ما را چنین میشناسی و اشاره بطرف
قبول کرد بدست جبار کشیدیم که باغبای سبز و نه رای دول و هر چه در صفتش شنیده بودیم و در
باله و درانی قسم جایی نشسته دیدم متعجب شدم فرمود که ما هر جا باشیم این جا و مقام بامت خاطر جمع
مادر خان الصالحه که نیستیم و روز دیگر در خانه که مدت حیات باخات شریفه است نزول نمود و از
کرامات آنحضرت ع اندر کشف الغم از محمد بن فضل بغدادی نقل نموده که روان بغداد بودم و در انجا
دو خانه داشتم که از میراث بن مانده بود و داده فروختن آن داشتم بآن حضرت ششم که بجهت طریقت
اراده خانه فروختن بغداد دارم التماس بآنحضرت دارم که با حسن و جوی میبخر و ملتفت بخواست
و ستر آن بر من مخفی بود چون بغداد رسیدم خانها سوخته بودند و مرا نمیدانیدم و ایضا از ابوبکر
نوع روایت نموده که بآنحضرت نوشتم که زخم حمل دارد و بدعای شما محتاجم از حق التماس میکنم
غایر در جواب نوشت که بستره محمد نام کن حق التماس بر داد و محمدش نام کردم و ایضا از محمد بن
ذکر باطل نموده که حسین التماس بآنحضرت نمودم و در جواب نوشتند که بستره محمد نام کن محمدش

و خبری که بهمه از بر سر باشد و بعد از آنکه وضع شد و خبری بود و چنانچه فرموده بود که از بسیاری
 از بزرگان عصر بود و ایضا از ابوبکر بن نوح روایت است که گفت از قاضی بغداد و حاکم
 او در کار بودم با آنحضرت نوشتم که از و بمن اذیت میرسد و چاره نمیدانم بشما بنابه می آورم و تمام
 تمام شد از دشمنی او بجهاب نوشت که دو ماه دیگر ازین غم خلاصی خواهم یافت چون مشقت
 تمام شد خط عرض داشتم و از شتر ائمن شدم و ایضا از محمد بن زریان بن صلت نقل شد
 بآن حضرت نوشتم که فلانی بامن در مقام عداوت و مکر در حق او اندیشیده ام مرا از آن
 منع فرمود و گفت محتاج بآن نخواهی شد و در همان روز آن دشمن بیدار حالی ببرد از کینه خود و مکر
 خلاص کرد و ایضا از علی بن محمد جمال روایت نموده که گفت هر دم را مرضی و مراد و پائی
 عارض شد با آنحضرت نوشتم که مراد و پائی بهم رسیده و از خدمت شما محروم مانده ام التماس می کنم
 دارم که در و با علی از من زائل شدن که از خدمت شما محروم نباشم و از کوفت بزر و فراموش کردم در
 جواب نوشت که حق تعالی هر رتبه و تلاش را داد و با آنکه نام کوفت پر رزیده بودم و فراموش شده
 بود و آنحضرت ابتدا بنام او کرده بود و از علی بن مهرا ن روایت نموده که گفت غلامی سقلا بنی بنی
 آن حضرت فرستادم که حواجی مرا با آنحضرت عرض نماید غلام برگشته شجب بود که آنحضرت بامن
 هر چه گفت شنیدم که بزرگان سقلا بنی تکلم نمودند بخوبی که هیچ سقلا بنی نتواند حرف زدن و ابوابا شتم
 جعفری روایت نموده که در مدینه بودم روزی آنحضرت از جایی میگذشت و ترک سوار نشسته
 بود چون به نزدیک رسید چیزی گفت و آن ترک خود را از سبیل انداخته سم که بش را بوسیده از
 من پرسید که این پیغمبر است که گفت بکدام اولاد پیغمبر است قراچه گفت گفت عا در من در وقت طفولیت
 من در ترکستان روی مرا بنامی خوانده بود و غیر من از و دیگری آن حرف را شنیده ام و آن
 نام خوانده و ایضا مولف و مخالف نقل نموده اند که صفهانی بود عبدالله بن نام و از شیعیان
 و مجانب آنحضرت و زری جمعی از اهل صفهانی با و گفتند سبب شیعی ترانیدانیم گفت با جمعی که

بدرگاه متوکل می‌رفتند همراه بودم روزی پدر خانه متوکل حاضر بودم که امر بجای حاضر ساختن علی
بجای رضا نمود از کسی پرسیدم که این شخص کیست گفت سیدیت علوی که را فضیلت اما شایسته
و هر که حاضر بود خرم نمود که آنحضرت بجهت کشتن طلبیده من می‌فرمودم تا او را به پیغمبر
بر سر کبی سوار می‌آورد و در مصف کشیده بودند و کوه داده و در حین استیاده و در آنگاه
آنحضرت بود چشم از ایل سبب نمیداشت و نگاه به طرفی نمیکرد و می‌دیدن محبتی از دور و دل
افتاده و در دل خود می‌گفتم خدا یا شرم توکل را از دفع کنی و هر چند نزدیک می‌شد محبتش در دل
زیاده می‌شد و در باطن بخیرای نالیدم و خلاص او می‌طلبیدم چون برابر شد و بمن کرده گفت
استیاب الله عاک طلع کر و کثر مالک و کسب یعنی حق تعالی و عاود ترا با جابت و ساینده
در از بالا و مال بسیار و فرزندان بسیار از بر اندام افتاده خود را در میان مردم انداختم
چون از من پرسیدند که ترا چه شد مخفی داشتم آنحضرت بفرموده اکرام از خانه متوکل برگشتن و من
و من مانده پریشان ترین خلق صفهان بودم چون برگشتم حق تعالی از جانی چند که مرا علی و امیر
بآن خود ما الهایت آید بهیشتی که امر و زور خانه من هزار هزار در هم هست بغیر از آنکه بیرون
دارم و فرزندانم بپایه رسید و عزم از هفتاد و کسری گزشت و من امامت و علی السلام گرفته ام بحسب
محبتی که از دور دلم افتاده و دعائاتی که در حق من می‌تجرب شد و ایضا از جهت این منظور و صل
زوایت نموده اند که گفت در دیار روم نصرانی بود یوسف بن یعقوب بنام و او را با پدرم آشنا
بود و روزی در خانه ما نزول کرده بود و نقل نمود که از من بمتوکل چیزی نقل کردند و مرا بطلبیده
و چون امید از حیاتش بریده بودم و احوال علی بن محمد بن رضا را شنیده و صد و نوزده آن حضرت
کردم و چون بسا ده رسیدم با خود گفتم تا کسی را از آمدن تو خبر نشده است بهر آنکه که بنزد خود
و فاکنی و لیکن سامره را ندیده بودم و با کسی شناسائی نداشتم بر چهار پایی خود سوار شدم و می‌گفتم
که اگر خانه او خبری از کسی پرسم در بلا اضمحاض و غایت من ظاهر بود و طلبیدن من مشهور غایت

پارا از دست که اشتهم که به طرف که خواهر رود و من متحیر و حیران نمیدانستم مرا کجایی نزد ناگاه
بر در خانه رسید و بایستاد بر چند زجرش کردم قدم از قدم بر نهانست شخصی رسید از و پرسیدم
که این خانه کجاست گفت خانه علی بن محمد بن رضا با خود گفتم که اگر این یک عمارت و لحظه توقف
نکرده بودم که خادمی برآمده گفت یوسف بن یعقوب توئی گفتم بل گفت فردا کی و در این حال
بیشین گفتم او اگر این نشانه دیگر نام من و نام پدر من در این حال اندر این
نمی شناسد دیدم که خادم برآمده گفت صد و نیاری کرد آستین داری بده دادم گفتم او اگر این
دلائل به بعد از لحظه مر اطلب نموده فرمود که خاطر جمع نمودی گفتم بل فرمود که وقت بازگشت
گفتم که احتیاجی بر لیل نمانده است که کسی دلیل خواهد فرمود که هیأت تو مسلمان نخواهی شد از
اسلام مضیی ندری ولیکن بهتر است مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهد بود ای یوسف جمعی گفتند
اینست که کسی مانع نمیکند بجز اگر دوستی مانع ترین چیزی است هر که از متوکل تو مکر و حی می
و من بخیر متوکل رفتم و بخیر و خوشی اند و خلاص شدم حجت او گوید که بعد از مدتی پیش را دیدم
شیعه بود از اکثر شیعیان در اعتقاد و محبت در پیش و مرا خبر داد که پدرم بر دین نصرانی بود که از دنیا
رفت و مرا بعد از پدر دولت ایمان نصیب شد و ایضا از معجزات آن حضرت که دوست و دشمن
در آن متفق اند حکایت مشعبدیت چندی که حقه بازی بل بود و اکثر فنون سحر و شعبه را نیکو می
و چون متوکل با نیک دوست بود و مثل او بازی کری نمیده بود با و گفت اگر در حضور من علی بن محمد
خجل سازی هزار دینار بگویم و آن خون گرفته حکم کرد که بنفشه چند نانی شکسته حاضر سازند و را
حکم شود که نزد یک بغل علی بن محمد بن شیبیه باشم چون سفر حاضر شد امام م را طلبیده بر مقتضای مجلس
عمل نموده شطرنج تماشای بود که آن حضرت دست مبارک بجانب آن دراز نمود و جو سحران نماند و از
امام م تغافل نموده و باز میل شک نمود همان را و انظار بر پوست فوتمیم که نماند پرواز کرد و اعلی فر
خندیدند حضرت امام م متوجه بصورت شیری که در پرده بود شده فرمود خدو یعنی شمشیر که بر این

و شیر عجب صاحب روح شده از پرده جدا گشته آن لعین را از هم در برده فرو برد و بشاره
امام رفیع نقشبند برده شد و امام هم برخواست و متوکل گفت القاس دارم که بنشین و التماس دیگر
آنچه بازی که او این آری فرمود که دشمنان خدا را بر دوستان سلطه میسازد چون بنشینم
و از او امید ببرم که بعد ازین او را نخواهی دید و بر وایتی اگر فرمود اگر آنچه عصای موسی میخواست
بود که این آری این مرد نیز و این خواهد آمد و بخانه خود رجوع نمود و ایضا معروفی آن
حضرت دروغی چند گفت و بر طبق آن قسم نیز خورد فرمود که خدا یا این مرد دروغ گفت و منته کرد
و بر روح خود و تو منتقی همان روز بهار شد و صبح روز دیگر راه دوزخ پیش گرفت و ایضا
مشهور و مسطور است که متوکل را خانه مشکبوی بود که در آنجا مرغان خوش الحان بودند که هر که در آن
خانه در می آمد هر کدام بصوت و صدائی که مخصوص می بود شروع می نمودند و یکدیگر را از فراد و غوغا
مرغان بهر می شنیدند و می گفتند که آنحضرت آن خانه داخل می شد و هر ساکت میشد و چنانچه تا
او حاضر بود دم نمی زدند و چون میدید که آن حضرت از آنجا بیرون رفتند باز در می آمدند و ایضا
از اخبار صحیح است که از این در و در نقل می کنند که گفت بهار رسید و سلام متوکل علیه السلام
مسیح حاجب چون بر حسن عقیده من مطلع بود بخوش آمد متوکل گفت خدای تبارک و تعالی
کنم خدای من آنست که تدر که الابصار و هوید که الابصار یعنی چشمی او را ندیده و نخواهد دید
و او هم را می بیند صفات است گفت آنکه همان می بریر که او امام شماست گفتم ازین بابا تبارک گفت
جرا شده است که فردا این کار بکنم چون از آن مجلس برآمدم بخیرت آن حضرت رفتم و چون چشمم بر او
افتاد بی اختیار برپا افتادم فرمود که چرا میگری گفتیم بجهت آنکه آنچه می شنوم و می بینم فرمود خاطر
جمع دارد که این کار ایشان را از پیش نبرد و دور و نزدیک پیش از آنکه او و عرصه صلب و غایب از پیش
بیدترین حالی بود که شده خواهند شد و روزیم چنان شد که آنحضرت فرموده بود جمعی تیر کالی
پشتن با شمشیرهای کشیده متوکل را پاره پاره کردند و سعید خود را بر سر او انداخته کالی تیر زدند و بخواب

و باز روی خود رسید و ندیدی خوش طبع داشت خود را بر تخت که بنویزند که میخوانم و وزیر
و ایضا در کشف الغم مسطور است و از کتاب طبری منقول که متوکل بر روی عرض کرد
خود را دیدن خود را کس بعد از من چون همیشه از امام عمو هم بود و او خود کرد در فلان شهر بایک
هر پاسی یکتیره از خاک بر کرده بر روی هم برین نزد و چون بنموده عمل نمودند کوهی شده بود
خواب مرا طلبیده با خود بران تل خاک برده و شکرش را فرمود که بازینت و سلاح تمام که کل
مصلحت شده بودند و دران صحرا جمع نموده بران حضرت عرض نموده گفت تر اطلبیده ام که لشکر
بدینی از یکتیره بر خاک که هر کسی آورده است این بهر سیده که گری باین زمینت و شکایت
یا شنیده امام عمو باو گفت اگر خواهی من نیز که خود را بنمایم و لب مبارک را حرکت داده متوکل
نگاه کردید که میان زمین و آسمان از مشرق تا مغرب سوار فرود رفت است حرکتی بعد زینت
زیب سپاه او و او را بر غلبه کرده غش کرد و مدتی بهوش بود و چون بهوش شد امام عمو گفت
ای متوکل ما با خیرت خود مشغولیم و آنچه هرگز بیاد نمی آید دنیا و حکومت دنیاست چرا که انهای بر
حق مامی بری و بعضی منافقان فریب بخوری و ما را خود را بر بخور میداری و امام باین
بصری مشهور شد و ایضا از ان جمله است که صاحب کشف الغم از طبری نقل نموده و او را بنویس
سهل بن زیاد روایت فرموده که گفت ابو العباس فضل بن احمد بن اسلایل کاتب از پدرش
نقل نموده که گفت کاتب منتظر بودم و با او بخدمت متوکل رفتم دیدم که بر تخت نشسته است سلام
کردیم من در پی هر منتظر ایستادم و هر بار که او را میدیدم در جبا میگفت و حکم بشتن میکرد این
بار چون مرا با او دید حالش متغیر شد و او را تکلیف نشستن نکرد و لحظه لحظه غصبت زیاده می شد
و بنشین خاقان میگفت اینست که در حق او چنین و چنین میگویند من این زنیق فلان فلان
میگویم خلل در دولت من میکند و هر چند فتح او را تسکین میداد و میگفت اینها را و انزوات فایده
نمیکرد و امر نمود که جمعی از اهل فقه خبر را بطلبند و چون حاضر شدند فرمود که شمشیر کشیده و منتظر بمانید

این شخص را که طلب کرده ام چون داخل شود باره باره کنید و بگفتنش رضی نمی شود و هر چه
خواهم نمود و غرضش از آن ابو الحسن مادی علیه السلام که داخل شد رسید و پیشش مطلقاً اگر
از ملال بر چهره مبارکش نمود چه فقیر مان در حق او فقری چند کرده بود و نظاره کرد و بعد از این بود که
که امام هم داخل شد و پیش حرکت میکرد چون متوکل آن حضرت را دید خود را از تحت انداخت و
و در پایش افتاد پس گفتش ابوسعید بعد از آن در برش گرفته بود و در میان هر دو چشمش داد و
بوسید بعد از آن در برش گرفته میگفت یا سیدی یا بن رسول الله را خیر خلق بعد از بنی عمی یا مولای
یا ابو الحسن آن حضرت قسمش میداد که اینها مکتوب است ای مولای من درین وقت چرا قصد کنی
و چرا تکلیف من مشقت شده فرمود که رسول تو را طلب نموده گفت که بسبب الفاعله دروغ گفته
آن مادر بخطا رجوع یابیدی بر کرد بخوشی و عزیزی ای سید من پس فریاد کرد که یا فاعله الله یا عبیده
یا منقر شیعه استید کم سیدی و خویشان و قربان را را بر نموده که مشایعت سید من بکنید نمود
بکنید و خود در خدمتش روانه شدند و در آن وقت که امام داخل آن خانه شد آن جمیع شمشیر داران
دیدم که چون چشمشان بر آن حضرت افتاد همه سجده افتادند چون امام را روانه نمود آنها را الطیبه
گفت خلاف این من کردیم پس نبود که او سجده نیز کردید گفتند مگر تو نیز بی آنها را که بر دور او باشند
کنیده می آمدند و آنکه شمشیر زیاده بود و از وجبستی عمارت کردی اختیار بود آنچه کردیم و چون
فتح از مشایعت بگرفت و روی او خندیده گفت این طور صابی خدا شما داده که الحمد لله حجت
ظاهر شده باعث روغنهای شما گشت و از محمد بن حسین شستر علوی مرویت که گفت هر دو خان
متوکل بودم که ابو الحسن هم آمد و هر که حاضر بود از طایفه یون و مایه یون و کس که چون دیدند از آن
بزرگ آمده با و بیستادند تا آن حضرت داخل خانه متوکل شد و چون رفت همه گشتند که کس
و اسن نمیتواند چرا از ما این فروتنی نسبت با او واقع شد و همه قسم خوردند که این بار چون پیاپی
خود باشند و ابواسم جعوی حاضر بود گفت البتة ذلیل و زبون او خواهد شد فکر بحال مکنید و چون

آن حضرت برکت پیش از اول آنچه نمی خواستند که بکنند کردند چون شخصی پرسید که شما را چه شد
چو گفته و ابدا که با اختیار نکردیم و مالک نفس خود نبودیم و ایضا آن عجب بن فرج روایت نموده که
آن حضرت بن فرمود که هرگاه حاجتی داشتی یا مسئله بر تو مشکل شود بنویس و در زیر صفا
خود گذاشته بعد از غلطه برآور و جواب خود را بر آن نوشته برین و من هر حاجت و مسائل مشکلی
خود را نوشته ام و بعد از ساقی که از زیر صفا برآورده جواب شافی کافی بر آن نوشته بوده است
در این کتاب متطلبان از ما نامم جعفری روایت نموده که گفت در خدمت آن حضرت به دو نفر
از زبان اهل هند میگذشت با من بیکر از زبان حرف زد چون دید که من در جواب عاجز بودم
ریزه افتاده بود بر داشته در دلمان مبارک انداخت و سه بار آنرا بکشد و بمن داد که در دلمان
گیر و بجز قسمت که از نزد او بیرون نرفته بودم که بختاد و سب زبان تکلم میتوانم نموده که یک از آنها
زبان هندی بود و نیز همان ابو باسم روایت نموده که در خدمت آن حضرت بختاد و سب یعنی بر
شهر رفتم بریدن یک از طالبی چون در میان راه در جانی زین پوشش را انداختم و بر آن قرار گرفتم
در کسکو بود تا آنکه حرف بفرض و پریشانی کشید دست مبارک را زد کرده و دستهای از آن یک بر داشته
بن گفت این را مدتی خرج کن اما بکسی مگو چون بخانه آمدیم دیدم که آن یک کتک آتش دارد در زیر
طلبیدم که این را شمس کن زگر گفت در عرض خود باین خوبی طلا ندیده ام این را از کجا آورده گفت این
ذخیره است از قدیم الا ایام بمن مانده و نیز ابو باسم روایت نموده که یک از اولاد خلفه را ولید بود
و جمع کثیر را طلبیده بود نزد خود که در آن مجلس بود و اجلال و تعظیم آن حضرت باین آید و طلا بزرگ
جست میگفت و بخت میخیزد اما من فرمود که این جوان تازه که خراجین غافل است که باین هری
ذهن خنده می کند و نمیداند که سه روز دیگر پیش زنده نیست و دو سه کسی با هم گفته دلیل بر شمس او بر
ازین حرف نیست فردا جوان چهار شد و پس فردا دینار داد و نمود چنانچه نوبت دیگر که از اهل بیت
ولید بود و در اینجا نیز هر که بود و تعظیم و تکریم و توقیر و تواضع با آن حضرت سلوک میکرد و شخصی

عجت میگفت و مراجع می نمود و ادب حضور امام نگاه نمیداشت امام ۴ در آن مجلس فرمود
که جعفر از این طعام نمی خورد و خبری بیاوید که عیش می شود و چون سفره حاضر کرد
و مردم دستها شستند یکی گفت بعد از این چه خبر برسد جعفر دست شست و اما بطعام دست
دراز نکرد که خطایش که بیان جاک رسیده گفت عادت را در باب که از بام افتاده درگاه
مرد دست جعفر دوان دوان رفت و از آن طعام نصیبش نشد و همان بابا ۱۴م جعفری است
نموده که بعد از امام رضا و امام محمد تقی علیه السلام رجوع من بخدمت آنحضرت بوده چون
در بغداد خانه داشتم و شوق خدمتش غالب می شد روزی التماس نمودم که مرا پری دریافتم و
کشتی نمی توانم نشستن و قوت باز آمدن ندارم و در صحرای نیت که مرا زود بخدمت تواند رسانید
و از بغداد تا ساحره سی فرسخ راه است یا بگوئی که دارم پیرو به قوت بر زبان بگویم بیان را نه که
قول است یا بابا ۱۴م و قوی ما بر زد و نمک یعنی خدا ایستاد ای بابا ۱۴م و نسبت ما قوت را و بعد از آن
بسیار وقتها بود که در بغداد نماز صبح کرده لم و چاشت بخدمت آنحضرت رسیده ام و بعد از آن
ظهر باز سوار می گونی و نه که هم را مانده بودی تا بودم و از این سبب عرویت که منوکل ایشان
نمود که در روز غفلت عام از امام علی بن محمد بنای مشکل سوال غایم کشاید از جوابت عجز آورده ام
مردم در حق او نقصان یابند و در روزی که خاص و عام را بار دادند و هر کس بجای خود توانست
من بفرز کن حضرت رفتم و کفتم دستوری است که سوال کنم و او نمیدان من ما بودم فرمود چه حاجت
بپرسش کنم چرا حق تعالی مخصوص ساخت موسی ۱۱ را بعد ما ویرا و عیسی ۱۲ را با جبراییل ۱۳
و آنکه ما بر ص و محمد صلی الله علیه و آله را با انصاریت و بلاغت فرمود که غالب حاصل عمر موسی ۱۴ و محمد صلی
و دیگر بر سفار امجروه او کرد تا سحرای آن قوم را باطل کند و به چیزی که در حق ایشان نبود حق
بطول لازم گردانید و عیسی ۱۵ چون در زمان او طبع شناختن کیا و دانستی حرضها و سلام آن
شایع بود به چیزی که بر علم ایشان زیادتی کند و بر آن قادر نباشند بجهت برآنها تمام کرد و در روز

و چون مدار قوم بر شعر و خطب و کلام فصیح و قول بلیغ بود و آنرا همه آن حضرت
 که بقصص و اخبار و تقدیرین و شرح احوال و تبارخین و حکم و مواظبات و انواع سخن مشتعل بود
 تا چند آنکه چند نمودند و سعی کردند که کوچکترین سوره از آنرا مثل و مانند توانند آورد و نوشتند
 و ازین جهت بخت بر قوم ثابت شد و این خبر بچیی این اکرم رسید و او بتوکل گفت بغیر از آنکه
 رفعت را بر ماقوی کرد ایندی و فضل صاحب پیشان را نظر بر ترساختی چه کردی باین سبب
 با مسائل و بی خبر کار او شود و غور امید اند اگر راستوری و حق تا مسند چند پیدا کنم که هر کسی شنود
 چون شتر در کل بماند و چون بتوکل این مرده را شنید خوشوقت شده بچیی راستوری داد
 و مدتی فکر کرد و سوالی چند در کاغذی نوشته بر توکل عرض نمود و آن کاغذ را بموسی بن جعفر
 محمد بن ابی انحرزت دادند که برسد و ایشانرا خبر داد که در آنجا تا بداند که هر قدر بر رسیدن و وفای
 زمین و حضور علی و اکابر دارنیرماند و موسی چون نوشته را بنظر آن حضرت برد فرمود چرا تو
 اینها را جواب ندادی گفت من از جواب این مسائل عاجزم پس آن حضرت کاغذ را از دست او
 گرفت جواب هر یک را به بیان کافی شافی در پشت کاغذ نوشته چون بتوکل رسید منع نمود که دیگر از این
 عالم چیزی نپرسند و نویسند که عکس مقصود نتیج میدهد و در منابع و غیره آن سوال و جواب
 مذکور است خوف الله الاطالة نوشته نشد و آن حضرت سلام بر علیه ده سال و چند ماه در راه
 پیر مرد و در ماه ربیع الثانی و غمید و ماسنین در خانه خود مدفون شد و بعضی گویند که
 در بیت و پنجم جمادی الاخریه کشته اند و چون مقدر و مقرب بود که بموجب اشد همگی از آن
 مرتبه بلند شهادت کرد و معصیای را و او را خروج آنحضرت در خاطر ثابت و جازم گشته که
 از خدمت از حری داده در میان روزگشایی کرده و رخت پوشیده و بر فراش خود کمر کرده
 بود بی آنکه کوشتی یا مرضی غرضی شده باشد مردم و پیران را او محمد با پر احسن چاک از خانه
 برکنده و وفات پیر را اعلام نمود اللهم ارزقنا زیارة و شفاعته و لا تخلفنا فی الموعود

العالین ذکر امام یازدهم ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
سجاد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نسب شریفش از جانب
پدر مذکور و مشهور و جاهل با آن از ربّه مسلمانان و مادرش کم و ده سون نام و بعضی میگویند
نوبیه نیز گفته اند اسم همایونش حسن لقبش خالص و مکرری و سراج کیشش ابو محمد و مکرری و
و پدر و جد را سلام الله علیهم در زمان خود این الارض میخواندند و یک روی مبارکش اندک کلان
نقش خاتمش جهان من له مقالید السموات و الارض معاصرش از عبا کیدان مفروضند
و معتمد و ربایش عثمان بن سعید حدادش ابن روی مولدش مدینه طیبه تاریخ ولادتش بیست و یکم
ربیع الاخر سنه اثنین و ثلاثین و مائتین از هجرت حدادش صلوات الله علیه و آله و فاشش در سنه
رای تاریخ آن در روز جمعه همان روز و همان ماه سیمتین و مائتین مدفن مبارکش خانه والد
ماجدش در آن مدفون بود در پهلوی پدر علیها السلام عمرش نیزش بر روایتی بیست و هشت و بر
بیت و نودت خلافتش شش سال و خردیش از دنیا بسبب زهر دانی معتمد علی او عباسی ادراس
کسی که بعد از زمانه هجرت محققان متفقند که مولدش را عقیقه داشتند بجهت تشبه داعی و قتلش
از آنکه بشمار آید اگر چه همین از مناقب آنحضرت است که حق تعالی مهدی مادی را از اهل صلب او
بر آورد و مخصوص بر امامت و خلافتش و لا از رسول او و و امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام
چنانچه گذشت و تا نباشد تقدم او بر کافه اهل عصر در هر چه موجب امامت است و مقتضی ریاست و
اجتماع صفات کمال در آن حضرت از علم و زهد و کمال عقل و عصمت و شجاعت و کرم و بسیار
اعمالی که باعث نزدیکی بجناب احدیت است و تا لثافه صریح از پدر بزرگوار و اشارت بخلایق
و جانشین بعد از و چنانچه از عجمی بن یسار مغیری در کشف الغور روایت شده که گفت صحبت نمودم
ابو الحسن علی بن محمد بن زید بن خود حسن علیها السلام پیش از ولادتش چهار ماه و اشاره نمود که
بعد از من از خلافت با و متعلق است و جمعی گفته اند که یکی از آنها من بودم بر این کلام گفت و انصاف

از علی بن عمر نو فلی روایت نموده که گفت یا ابوالحسن ع و در محفل خانه او ایستاده بودم که
بر ما گذشت آن پیری که محمد نام داشت گفت فدای تو شوم اینست در صفای ما بعد از تو فرمود که
صاحب شما و در صفای شما بعد از من حسن و علی است و ایضا از بعد از بن محمد صفی
فرمود که ابوالحسن ع بن گفت صاحب شما که است که بعد از من نماز بر من کند و من ابو محمد
نیز بودم و در وقت نماز بر آن حضرت ابو محمد ع را دیدم که بر آمد و نماز بر او کرد و مردی را گفت
نمودند و دانستم که نائب مناسب است علیه السلام و ایضا از علی بن مریم روایت نموده که
گفت که روزی در خدمت ابوالحسن ع بودم گفتم اگر چیزی روغبیر که از آن پناه بخدای می برم چه
شیعیان شما بکلیت فرمودند من بزرگ ترین فرزندان من است یعنی حسن ع و ایضا از
کتاب از ابو بکر بهیو روایت نموده که او گفت ابوالحسن ع بن نوشت که ابو محمد فرزند بزرگ من
صحیح ترین آل محمد است از روی عقل و فهم و قائم ترین بجهت جود است و از خلیفه من است و
امامت با من است و احکام خلافت نزد او است پس باید که هر چه سوال میکردی از من بعد از من
از سوال کنی که نزد او است هر چه احتیاج شیعیان بآن باشد و ایضا از شامی و ابو محمد
روایت کرده که گفت امام و در صفای من ابوالحسن ع بن نوشت که تو میخواهی سوال کنی از آنکه
بعد از من که خلیفه خواهد بود و ترا قلعی و اضطرابی به رسید سوال نکردی مضطرب شو که حق
تعالی گواه نمی کند قومی را که حدایت نمود بر آنکه بعد از من ابو محمد صاحب در صفای خلق است
نزد او است آنچه محتاج باشند بآن خلق حق تعالی مقدم میگرداند هر که خواهد و موخو میکند آنرا که
خواهد و بعد ازین مراتب این آیت از کلام مجید نوشته بود که مانع من آیت او نشد
نات بخیر منها او مثلها و بعد از آن را وی گفته است که کسی را عقل و فهمید که باشد
حتی دیگر احتیاج نیست و ایضا از علی بن عمر و عطار روایت نموده که گفت بعد
امام و پیشوای خود امام علی ع رفتیم و پیش از ابو جعفر نزد او حاضر بود و من همان گدا

که مکر قائم شام او شستم خدای تو شوم حاضرترین و کرامتترین فرزندان تو کدام است
سکرامی تو و زوار تو بخت جانید چه یک تا آنکه من شمارا بآن امر کنم و بعد از مدتی در خدمت
آن حضرت نشستم که از خلافت بعد از شما متعلق بکسیت در جواب من نوشت که این امر تعلق
به بزرگترین فرزندان من دارد و ابو محمد علیه السلام از یحیی و دیگران بزرگتر بود و ایضا
در کشف الغر و غیره از ابو یوسف جمعی روایت نموده اند که گفت روزی که یحیی علیه السلام
از دنیا رفت بریدن آن حضرت رفتم چون نظرم بر ابو محمد افتاد در خاطرم گذشت که قصه
یحیی و ابو محمد درین وقت بعینه قصه امام موسی کاظم علیه السلام و اسمعیل بن علی بن امام جعفر صادق
که بعضی اسمعیل را امام میدانستند و حق تعالی اسمعیل را پیش از امام جعفر صادق ممتونی ساخت
تا امامت امام موسی تعلق گیرد و درین فکر بودم که امام موسی ملتفت شده فرمود که یحیی یا ابو یوسف
خداوند حق ابو محمد بعد از پدرش یحیی ظاهر گردید چیزی که کسی با علم بآن نبود چنانچه در
امام موسی بعد از گذشتن اسمعیل ظاهر گردید بود این امر چنانست که در خاطر قومی گذشت
چو بعضی از آنان را خوش نیاید ابو محمد بعد از من امام و رحمت است و او است و علی بن اخیلق
بآن محتاج باشند و کسب علامات امامت با او است ابو یوسف گوید من آنحضرت را در کار امام
خود را شناختم و مضمون امامت آنحضرت بیامانست در کشف الغر و غیره مذکور است پس در درین
رضا الکفایه شده و از کرامات معجزات آنحضرت به حدیث اگر چه شمار درین آید
بعضی اشاره باین نمود و از آنجمله در کشف الغر و فصول و مناجح مسطور است که حسن بن علی
گفت تبیع داشتم در خاطر افتاد که عرض داشتم بخدمت آن حضرت گفتم و دعای دین باین
و سزا دیگر نیز در خاطر میگذشت به پرسم که آیا چون قائم آل محمد ظهور کند چه حکم خواهد
بود چون مشغول نوشتن شدم و این مسکرا نوشتم از من فراموش کردم جواب نوشت که امام علیه السلام
در وقت ظهور حکمش موافق حکم داود نبی خواهد بود و از کسی که او را خواهد طلبید و تو را خواهد

تب بدین سوالات گنی فراموش کردی و در کاغذ نوشتی بنویس که یا مان کوغب بن گان لکنا
 علی ابن ابراهیم و بر سر خود میا و ز نو شتم و آویختم و تب بن من دو شد و بسیاری از اهل انزلی
 باین تب که فشار میدهند نفع رسانند و ایضا در کتب مذکوره و خارج و غیره مذکور است که
 محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفته است که بر پیشانی باغایت سیبید گفتم که گرم
 سمحت ابو محمد مشهور است که بر خدمت او میرفتیم ظن این بود که بجای از انعام و اکرام او
 چیزی و اصل شود و متوجه ملازمت شدیم در راه پدرم گفت سخت محتاجم لیا که آنحضرت بما
 بانصد درم برسد که صد درم را رخت و لباس بخیریم و دو صد درم را بخوردنی خانه دیم
 از گندم و برنج و غیره صد درم را بجهت احتیاج اهل و عیال بکاریم چون پدرم این را گفت
 من نیز در خاطر خود گذرانیدم که کاش من نیز سیصد درم بجهت صدرا لاغی بخرم و صد نفقه
 کنم و صدرا بسیار که خدا بی خیرید بجهت از مردم انجاری بنی بخوام چون بر رخا رسیدیم
 برآمد گفت علی بن ابراهیم پیشش در آیند چون بسلاش مشرف شدیم پدرم گفت چه چیز لازم
 دیدن ما غافل ساخت پدرم گفت مشغولی عیال و کاهل که لازم است ساعتی نشسته بگردیم
 و چون بر حلیز رسیدیم غلامی آمد یک بیت پدرم داد گفت بانصد درم است و صدرا برای رخت
 و دو صد بیت طعام و صد بیت احتیاج و کسب بمن داده گفت سیصد درم است صد برای لاغ و صد
 و بی نفقه و صد خرج که خدائی اما بجهت هر و بلکه بشو را متوجه شو که ترا در انجا فرج خواهد بود
 و من بفرموده امام علیه الصلوٰه والسلام عمل نمودم و بسور رفتم و که خدا شدم و در انجا انقضا
 رسانید و از آن بركت آن صاحب و حرار دینارم و احوالم روز بروز در ترقی است
 و ایضا جمیع روایت کرده اند که اسمعیل بن محمد بن علی بن جعفر ابن عباس گفته است که
 روزی نشسته بودم در فلان راه که حسن بن علی علیهما السلام میگذاشت سلام کردم و عرض
 که از صبح تا شام در مانده ام فرمود که دو صد و بیست در فلان موضع دفن نمازم و الحال در فلان

میخوری و از من این عمل سر زده بود بعد از آن فرمود که این سخن از آن نگفتم که بتو چیزی هم
سر غرض آن بود که از دست تو بگویی ای غلام آن عهد دینار که مرا هست با تو نسیم کن باز رو بن
کرده گفت از آن عهد دینار بجز محرمی تر انصیبی نیست چون من این سخن شنیدم آن
مبلغ را از آن زمین بر آورده در جایی که با اعتقاد من مضبوط بود دفن نمودم و در وقتی که
بآن محتاج شدم نبود و هر چند ششتر خستم کمتر یافتم چون شخص که در پیرامون آن بود و بدو شسته
از من گرفت در هر چه خواسته صرف نموده بود و ایضا از علی بن زید بن علی بن حسین روا
نموده اند که گفت ای پسر من و چندان خاطر ما بآن متعلق بود که در هر مجلسی که آن میکردم روزی
در خدمت آن حضرت نام آن پسر را میگویم که گفت نه نه که آنرا بفروشی و اگر از ششتری یافتی تصبی
چون بخانه رفتم آن سخن را بر او نقل کردم گفت من درین باب چیزی نمیگویم و مرا تعالی
کیان بود مبالغه شد که در فروختن یک شوم بعد از دو سه شب صبح آنکه کتب تصدق شد و مرا تر
کلام آن حضرت معلوم شد روزی بخدش می رفتم در راه با خود این حوس می بختم و در خط
میگذاشت که کاشیکه ای بگوید چون بسلامش شرف شدم بغلامی مر نمود که آن یک کت و باطلا
بره و بمن متوجه شده فرمود که این بسیار است و هر طور و هر شش در از ترست و ایضا
نیز مخالف و موافق مشهور است و در کشف الخیر در فصول چهارم از احمد بن حنبل قزوینی روایت
نموده اند که گفت مستعین بالله عباسی در وقت خلافتش میرا خوری و پطاری بسیار باطل
چندم نموده بود میگفت استری بپکش او آوردند که در بزرگ و خوش را می و توافق اعضا و
حسن اندام نه چشم بسته دیده بود و نکوش شنونده شنیده و اما کسی با یارای آن که کلام
بر کوش زنده نه شخصی را قدرت آنکه زین بر پشتش نشاند و هیچ سائی و هتری بودی قوی و
صاحب قدرتی نمائند که این اراده کرده باشد و اگر سر و سینه یا دست و پای او داده باشد
شونده نشد باشد تا روزی ندیدی یا و گفت که باین محبتی که ترا با حسن بن علی رضا هست

او را نمیفرمائی که این کستر را زین کند و سوار شود و یا کشته شود و از او جدا و خلاص شوی یا
 سوار شود و از غم کستر و این مستعین را خود پیش آمد طاری او فرستاد و احمد که بر چون
 آن حضرت آمد و کستر را طلبیدند من همراه پدر بودم کستر را بهیچ خانه کشیدند و مستعین متوجه
 حسن بن علی علیه السلام گفت چگونه که این کستر را انجام تواند کرد یا زین نهان ای محمد
 توقع دارم که با من کنی آن حضرت اشاره به پدرم کرد مستعین گفت چگونه خود را از موده
 تو خود این کار بکن امام م طایلسان را بر زمین نهاده چون دست بر پیشانی کستر نهاد
 سر بر پیشانی افکند و حرکت نمود و جام بر پیشانی زده خود است که پیش پند باز مستعین گفت من خود
 زین بر پیشانی نهی امام م باز اشاره به پدرم نمود و مستعین در کار باره برام کرد که خود مریک است
 عمل نماید آن حضرت بار دیگر پیش آمده دست بر کف کستر نهاد و بخود ای که یزد او خدا نیست کستر
 دیدم که عرق کرد چنانچه از تمامی اعضا اش آب روان شد و امام چون زین بر کستر نهاد و خوا
 بنشیند مستعین گفت الحال سوار باید شد و سوار شده در صحن خانه بآرام و آهسته که آن چنان
 رفت که از آن بهر نباشد و چون آمده بر جای خود قرار گرفت مستعین گفت چون کستر تپا
 خوبی کستر دیده آن حضرت گفت بهتر از این نباشد و مستعین گفت بجهت سواری شما مقرر
 داشتیم و اما بگیدرم اشاره نمود که بر پدر و کستر را بخانه آن حضرت هر دو در آنجا با صاحب غلام
 و نفری در انجام کردن و زین نهادن مضائقه نمود و ابائی ظاهر نمود و بعضی آمدند که
 مسطور است که چون معتمد عباسی بخلاف نشست مدتی برآمد دشمنان با اهل بیت و منافقان
 عمر افترا را کردند و دروغها گفتند و آنها علاوه عداوت جعلی شده معتمد ابر محسن بن علی
 علیه السلام نمود آن حضرت را بنزدان بردند و فیض آسمان را از زمین منقطع شد و غلام
 و بسیاری بهر سینه و معتمد ابر نمود که مردمان با تمسقا برون روز و سه روز متوالی خلق بیمار
 نقشه و اثری از بار و باران ظهور نیافت بعد از آن جاثلیق با انصاری و زینبانیان استقامت

رفتند و در میان ایشان راجی بود چون او دست بجانب آسمان دراز کرد ابر بر سر او افتاد
ببارش شد و روز دیگر ببارش افتاد و تا که استیلا بر عیار آورد و نزل بر پادشاه افتاد تا که باریدن نمود
تزلزل در خلق بپوشید و بعضی از مسلمانان بشکافتند و بعضی بدین نضادی را غیب
و خبر نخلین رسید و مکر شد و کجایم دین و مکر طرف طعن خلق زنند که ابر خود بتباه ویران
صلح این وصف را که حاکم شهر بود و او سیاحت زنران با و تعلق داشت طلبیده گفت بود
حال ابو محمد حسن بن علی را از حبس بر آورد و بنزد من آورد چون آن حضرت حاضر شد گفت ای کاش
جنگ محمد قبل از این بملک و این در باب امت جدت محمد مصطفی صلوات الله علیه از آنکه ملاکش نزد اهل
اسلام با شفا بیرون رفت و اثری بر نماز و دعا و شان مترتب نشد و مضاری و روز رفتند
و تادمت بر عیار آورد و نباران آمد و اگر سیم روز میرفتند دین از دست رفت بود و مردم در تزلزل
افتاده اند و آن حضرت فرمود که غم مخور که فردا بیرون میروم و شکاف خاطر ما بیرون میبرم
و جمعی از خویشان را که در حبس بودند شفاعت نمود و خلاصی داد و روز دیگر حکم شد که کسی را
نماند و خلق با شفا بیرون رفتند و امام با اصحاب خود در مصلی حاضر شدند و امر نمود که
زحمان شروع بدعائیان چون زحمان کشتهاید عیار بدو افتند از هر طرف ابر بر سر او افتاد
بکسی اشاره نمود که برو آن راجی که پیش نماز است در میان انگشتان او هر چه بینی ببار و آن
شخص رفت و بار چنانکه آن از میان انگشتان راجی بر آورده آورد و امام فرمود که آن را در
پارچه پیچند متاع آن ابر را از هم پاشید و نایا که زحمان را ابر بنماز و دعا کرد و هر چند
دعا و ناری کرد نایبری پدید آمد و خلق در تعجب افتاد و خلیفه پرسید که این چه سر و طعناست
فرمود که مقرر است که هرگاه آن پسر مکتشف و ظاهر کرد البتة باید که باران باریدن کند
و این راجی را که از قبر پسر از پسران افتاد و او آن پسر را بر دوشته و بر بار
آن ظاهر میگردد باران میشد و اگر خواص امتحان کنید چون آن پسر بر آورد و نوبت و کا

دست گرفتند باز بر هر سید پس امام عم بطریق خود نماز کردند و از حق تعالی باران خواستند
و از بزرگوار حضرت فیض یاران مستخرج و قطار باران بر آگشت و شکو از خاطر آزاران
شد و معتقد آن حضرت را عذر خواهی نمود و در مقام عزت و احترام شد و ایضا
از ابو یوسف جعفری روایت نموده اند که روزی خدمت آن حضرت رفتم و در راه با خود
قول داده بودم که از تو نیکین طلب کنم و تیمنا و تبرکات کثیری ساخته می پوشیده باشم
نجد متشکیم و صحبت مشغول شدم نیکین را فراموش کردم در وقت رخصت شدن از خدمت
از دست مبارک بر آورده بمن داده فرمود که تو نیکین میخواستی بکشتی بود ادا کنم که نوره و مرزوق
فائده تو باشد پوشش که بر تو مبارک باد و ایضا از حسان ابو یوسف نقل است که روزی
در خدمت امام عم بودم که گفتند دردی از زمین آمده رخصت سلام میخواهد چون رخصت یافت
و در آمد و در بهلولی من نشست مردی دیدم جمیم طویل جمیل و سلام بر آن حضرت کرد بولایت
و جواب نیکو شنیدم مراد خاطر گذشت که کاشک می دانستم که این شخص کیمت و علی باحوالش مرد
پس امام متوجه من شده فرمود که من ترا بحال او شناسا کردم این فرزند زاده حبابه و ولایت
کاشک داشت و آبای من هم بر آن شک مهر نهاده بودند و او نیز منک است همراه آورده که مهر کند
و اشاره با و نمود که آن منک بسیار و او نیز منک است از بغل بر آورده به دست آن حضرت داد
از منک مهر بود و او نیز مهر خود را بر آنجا زده من گرفته نقش نیکین را خواندم و الحال کوی در نظر
پس آن نزد بر خاست و گفت رحمت الله و بر کاه علیکم اعل النیت ذریه بعضی از آنها
عکس واجب که جوب حق امیر المؤمنین و الاممه من بعده علیه السلام و الیک انتهت الامامة
و لا عذر لاحد فی جهلک و اسم آن مرد جوب بن صلت سحان بن ام غانم بود و احوالش سابقا مذکور
شده و ایضا در کتب مذکور در مطهر است و در کتاب لائل نیز از قطب الدین راوندی
روایت نموده که احمد بن محمد بن جعفر بن شریف جانی نقل نموده که گفت سالی بچ مر فتم

در ده خزان مالی بسیار عجله من کرده بودند که در ساعده بابی محمد بم برسانم چون بخوشی
باراده آنکه برسم که آن امانت را بیک حواله بایده نمود قبل از رسیدن من فرمود که آنجا بایست یک
خادم من بسیار پس گفتم که شیعه بود و در جهان حکم اسلام میرساند فرمود که چون حج کردی بخانه
مراجعت نمایی نمود و امروز تا نود و نه روز دیگر بخانه خواهی رسید و روز جمعه داخل شهر خواهی
شد بعد از گذشتن سه روز از ماه ربیع الآخر باصل جهان بگو که منتظر من باشند و مسایلی خواهی
که داشت باشید میساخته که در آخر جهان روز در خانه تو مرا خواهند دید و سلامت برو که حق
ترا با هر چه بایست سلامت بخیر جهان میرساند و شریف پس ترا حق بگذرد و تقی پسری خواهد داد
صلت نام کند که از دوستان ما خواهد بود پس گفتم که یابن رسول الله ابراهیم بن اسماعیل از شیعیان است
و هر سال از تو ناصد هزار درهم بدوستان شما میرسد و محتاج بفرزندانست فرمود که حق تعالی او را آفرید
و فرزند بی باور است که بگوید خود را احمد نام کند پس من از خدمتش مرخص شده بکمران رفتم و در جهان
که فرموده بود بخیر جهان رسیدم و نوید آمدن امام مدام و در خانه من جمع شدند و حرکتی حاجتی
مسئله داشت همیای رسیدن آن شد و در آخر جهان روز رسید ^{حضرت} ابتدا اسلام نمود و یک یک
مشغول شدند و فرمود که من وعده کرده بودم با جعفر بن شریف که در آخر این روز با شما عهد تازه
کنم و نماز ظهر و عصر را در صاعقه کرده اندم حاجتی مسئله که دارید بطلبید و بگوید و اول یا نصر بن
خبا که گفت یابن رسول الله پسرم جابر را چشم پوشیده شده القاسم عا دارم که حق تعالی با چشم باز
فرمود او را بسیار و چون پس آورد دست مبارک بر چشمش مالید و شفایافت پس یک یک عا که در القاسم
و حاجتی که داشتند عرض میانشند تا از همه فدا شده هم را دعا کرد و روانه شد و از نظر خدا دید که
نموده اند که میرید و می شنیدم مگر اگر آن حضرت با غلامان ترک و رومی و هندی و قلاب
بزرگان ایشان حرف میزنند و روزی در خاطر گذشت که او در مدینه توله نمود و پاپی رزنده
بر چاکسی حرف زد و کسی او را ندید چون با هر یک از اینها بزرگان ایشان حرف میزد پس و بکن

گفت حق تعالی کسی را که بخت ساخت بر خلقان او را معرفت هر چیزی و علم هر لغتی میدهد
اگر این نباشد فرقی میان بخت و غیر آن نخواهد بود و ازین تعجب ممکن بود کشف الغای از احمد بن
عبید الله بن مخافان روایت نموده که گفت ندیدم دو سار را از عباسیان و علویان و غیر جماعت
چون حسن بن علی بن محمد بن رضا علم و فضل و علم و زهد و عبادت و قبول غلط و درست و
عزت و احترام نزد خاص و عام روزی پرسیدم ایستاده بودم که در بانان خبر می دهند که اگر
محمد بن رضا می آید و او با او از بلند گفت که راه دهید و مرا بجا آورده که در خدمت او کسی را بکنیت
نام بر نه که بغیر از خلیفه یا ولی عهد یا کسی که امر خلیفه شده باشد دیگری را بکنیت نام نمی بردند و
در آمد دیدم که در بیت خبر روی خوش اندام خوش گفتگوی با جلال و حیث و پرورم چون
نظاش بر افتاد با استقبالش رفته با او معانفت کرده پیشش را بوسیده و دستش را گرفت و آرد
و در جای خودش نشاند و خود در برابرش بر خیزان و در آمده با او حرف می زد و لفظ لفظ
او را می گفت و من را تعجب بودم که او با هیچکس این سلوک نکرده بود و چون برخواست پیش
نموده این سخن و غلامان خاص را حواله نمود و من پرسیدم که این چه کسی بود گفت حسن بن علی
معروف باین از حاضران تعجب زیاده شد و متعجب بودم و عادت پرورم بود که چون از نماز می خیزد
فارغ میشد بنوشته ای که از خلیفه آمده باشد یا با او نویسد مشغول بود چون خلوت شد و عمل خود
مشغول گشت و در خدمتش نشستم گفت یا احمد حاجتی داری که کنم یا اگر رخصت باشد کمال کنم گفت که
کنم این مردی که امروز ترا دیدم که با او بآن احوال و اکرام عمل نمودی و فدای آن بی می کنی
بود گفت ای پسران امام و فضیلت حسن بن علی است که باین رضا مشهور است و ساعتی سکوت
کرد و گفت اگر از خلفای بنی عباس امانت و خلافت ذایل شود از بنی هاشم دیگری که مستحق باشد
بغیر از بنی هاشم علم و فضل و زهد و عفاف و عبادت و صلاح و اخلاق نیکو که در جماعت
اگر بخوانش برسی بر منی که از و بهتر نیست و من بسبب آنکه از پرورشیده بودم حجت از احسان او

می پر خیم و مجلس ز فضا و علما و اکابر و اعلیٰ ما ندیدم که نام او را بتعظیم نذرند و افضل از
نمانند از دست دشمن چون سخن احمد بن خاقان باینجا رسید کسی را میل مجلس پرسید که حال ایشان
بخبر چون بود احمد متغیر شده گفت جعفر کت که نام او را با نام ابو محمد بر نواز غاسق و شاد
و در نظر مردم پتقدربود من در سمره بودم که آن حضرت میامد شد و خلیفه را خبر کرد و مردم را نمود
که برایش رود و مجلس از خدم خاص خلیفه را با ما و بر در آن خانه موکل ساخت که از طبیبان
و معادای ایشان و اهل و احوال او خبردار باشند و صبح و شام خبر خلیفه رسانند و روز آخر قضا
القضا را با جمیع کثیر از علما و فضلا فرستاد که در وقت وفاتش حاضر باشند و چون خبر وفاتش
برآمد بازار بسته شد و جمیع مردم از سوار و پیاده حاضر شدند تا تر و ز سمره از شور و غفلان
و ناله و فریاد از روز قیامت هیچ کی نه تمت و چون جنازه اش را گذاشتند که بر او نماز کنند عیسی بن
متوکل پیش آمده دوی و را کشود تا علویان و عباسیان و جمیع بنی هاشم بدانند که او برگزیده دینار است
و محضی بر آن نوشتند و چون از دفن فارغ شدند برادرش جعفر بنزاد مردم آمده گفت توقع دارم
که مرتبه برادرم را بمن ارزانی داری و من هر سال نوشته میدهم که بستم هزار دینار بنور سالم و پدرم
درشت گفته و از پیش خود رانده گفت ای احمد مگر خبر نداری که خلیفه شمشیر برهنه کرده بود که مرا
بماند که پدر و برادر ترا امام و جانشین رسول براند از تیغ بگذرانند و میترسند و مردم را از وضع
نشانند که اگر ترا انداخته شیعیان بدو توقد باشد که او را بود ترا هیچ حاجت بآن نیست که مرتبه او را
بنودند شیعیان او ترا پیدای کنند و اگر آن منزلت بخاری آن مرتبه دادن ترا فائده نمی کنند
بعد از آن او را نزد خود راه نداد و از جمله روایات عجیب و منسوب بآن حضرت و ائمه شیعه
که گفته است حضرت ابو الحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام چون خبرش شرف شدم فرمود که ای
از فرزندان انصاری و این بخت قریبی است و موالات ما و شما خلفا عن سلف ما را نیست
تر اصرور میدادیم بفضیلتی که بر دیگر شیعیان بیعت گیری و موالات دنامه نوشته مهربان

نهاد و دستها را چو زبر آفریده و دست و پست و پستان در آن بسته فرمود این را که بر عهد
 او و در معجزات حاضر شود اود اجماعش در وقتی خواهد رسید که بر دیکان در آن باشند
 بخار عرب نیز بخاس نامی از ازان میان شخصها و گوش باشد که چون وکلای بسیار در آن
 و بخرید آیند و بر دلو و کوزه کشند کیزی که در خدمت ایشان با و امتناع نماید و نخواهد که کسی را بپند
 یا آوازش بشنود و خوی درشت پوشیده و هفتش این و این و از جمله آنها اینک یک از خود را
 خواهد گفت که بسید دنیا میروم بجهت غمش و او گوید اگر بالفرض ملک سلیمان را ملک باشی که شتی
 بتو نیست بر مال خود شفقت کن و بخاس گوید چارفت از فروختن و او گوید شتاب مستعجل
 دل من و را میخواند میرسد آنگاه تو نزد عمر بن یزید شو و با و بگو که با من نام داشت لطیف از یک اشتر
 بزبان رومی نوشته آن خط را بکنیده تا بخواند اگر در اخلاق صاحب آن میل کند من وکیل او
 بشیر گوید امثال امر نموده رفتم و چنانچه فرموده بود ذره خلافت شده ما چون کثیر در نامه ملکیت
 بگریست و عمر را گفت مرا بصاحب این نام بفروش من بصاحبش منظره کردم تا بران مبلغ قرار
 ز داده کثیر را گرفته بخانم بردم چون نشست خندان و شادان نام را از کسان بر آورده و
 میداد و چهارم میمالید و فدای نام میشد گفتم نام را میبوسی و صاحبش باندیده گفت ای صاحب ضعیف
 در معرفت اولاد ادبیا تو از خدمت او می آیی و علم بجلال او نداری و از حالش بی خبری گوش من
 دار و دل حاضر کن تا خبر از حالش بشنوی من بلیکه دختر بشوای بن قیصر روم و مادر من از روزگار
 حواریانت و نبش بهی میچ شمعون متصل و جدم لایق خونت که مرا بپادشاه خود دادم حکم
 نمود تا قیسان و رهبانان را جمع کردند و بصدق برگزیدند و مقصود مرا از قایدان و امیران
 و ملکان انتخاب کردند و چهار هزار دوازده کسان امتد حاضر شدند و تختی از خزان بر آوردند
 باصناف جواهر مکل در میان قمار بر زیر چهل باید نهادند و برادر زاده بران تخت بر آمد و
 بر دروازه افتخار ایستادند و صفوی الخلیل باز کردند و خواستند که کلاه کنند که یکبار قصه را

و صلیبها از بالا در افتادند و پایهای عرض از جای خود بدور رفت و آنرا از تحت افتاده
شد و رنگ از روی استغفار رفت و لرزه بر اندام افتاده و مترایشان جدم را گفت ما را معاف
دار که از این حال نشانههای بد ظاهر میشود و جدم اساقفه را گفت شما این عمود را راست کنید
و صلیبها را بیدارید و برادر این بد بخت را بسیار بدتر این کودک را بدو دم تا از شما دفع کند و نحو
و نیز اسعادت خود چون چنین کرد و دوم بار نیز همان حادثه شد که بار اول شده بود و مردم
متفق شدند و خدمت قیصر غناک بمنزل رفتند و قیصر تنها نشست و بغم فرو رفت و من آن شب بخواب
دیدم که سیح و شمعون علیهما السلام با جمعی از حواریان در آن کوشک جمع آمدند و منبری از نور بنهادند که
با آسمان بلبری میکرد و بجای آن بنبره محمد رسول الله و وصیتش و یازده کس از فرزندان علیهم السلام
پیدا شده متوجه سیح شدند و محمد گفت یا روح الله من بنزد تو آمدم تا نسب خود را بنسب پیوستم
و خواستگاری کنم از وصی تو شمعون بلکه را از برای پسرم اینکه می بینی ابو محمد است شاه باو کرد پس
شمعون نکریت گفت بدرستی که شرف بنوا آمد پیوستم خود بر سر حم آل محمد و او گفت چنین کردم و
از آن بنبره نیز آمدند و بنام محمد صلعم خطبه بخواند و مرا به پسر خود داد و سیح و حواریان بر آن گواه
شدند و من از خواب در آمدم و پرسیدم که این خواب را اظهار کنم گشته شوم پنهان داشتم و دوستی
ابو محمد در دلم پیدا آمد منبری که از طعام و شراب خود خوردم و شخص نحیف جسم ضعیف گشت و پر
آنرا بیماری داشت و سیح طبعی در شهرهای روم نمائند که حاضر کردند و دوا می دادند و من طلبیدند و
صحیح بهبودی بود چون از حد نوبت شد روزی مرا گفت ای دشمنی چشم پر صبح آرزوی داری
تا آنرا حاصل کنم گفتم درای فرح به خود بسته می بینم اگر از این زنایان خود که اسیران و مسلمانند
از عذاب خود بر میداشتی و این طائفه را خلاصی میدادی امیدوار میشدم که سیح و مادرش را شفاعت
چون چنان کردند من بختی نمودم و اندک طعامی تناول کردم و جد و پدر بر آن شاد شدند
اسیران را اکرام کردند و عزت نمودند و من پس از چهارده شب بختی دیدم که طایفه سیده زنان

مادر شوهرت ابو محمد پس من چنگ داد و زدم و میگریستم و با او شکایت نیامدن با او چنگ زدم
پس خاطر گفتم پس زیارت تو نیامده تا تو بر من مذهب ترسایانی اینک خواهم جرم تبرئه کنید
از دین تو اگر میل تو بجای خطای و رضای هیچ داری و زیارت ابو محمد را میخواهی بگو که اشتهاد
لله الله و اشتهاد ان محمد رسول الله و اشتهاد ان ما یملکون من علیا ولی الله چون من اینها را گفتم
زنان عالم را بسینه خود باز نهاده دلم خوش کرد و گفت اکنون منتظر باش که من ابو محمد را بنزد
فرستم و من بیدار شدم و میگفتم و اشتهاد ما الی لقاء ابو محمد غائبه بگردیدم و با او گفتم سر ایام
جفا کردی ای حبیب من پس انما علم را بجوامع حب خود مشغول کردی فرمود که تا خیر من از تو
و الا بسبب شکر چون مسلمان شدی من هر شب زیارت تو می کنم تا آنکه خدای تعالی میان ما حاج
کند و از آنوقت زیارت را از من منقطع نشده است پس بغیر گوید با او گفتم که تو چگونه در میان مرا
افتادی گفت ابو محمد شبی از شبها مرا خبر داد که جد تو درین نزدی لشکری بچنگ مسلمانان فرستاده
آنکه خود از بی لیتان بروند باید که قوم حراما لیتان باشی و من با جماعتی از خدمه و غلامان از
راستی می آیدیم طایفه مسلمانان بر ما افتاد و تا غایت کار با شما رسید که تو دیدی و درین وقت چنان
نفسید که من گفتم و آن شیخ که من در غنیمت نصیب شده بودم چون از نام پرسید گفتم
نزد من است پس بغیر پرسید که بطلب است که تو رومیه و زبان عرب میدانی گفت جدم بسیار رومی بود
بر آنکه در ادب آموزد و زنی ترجمان مقور کرده بود که با مادر و شبانگاه نزد من می آمد و مرا عربی می
گفت تا زبانم بر آن مستقیم شد بغیر روایت می کند که چون بخزند لایم می رسیدیم با او گفت چگونه
توانی تو خود حق تعالی خیر اسلام و خواری نظری و شرف محمد و اهل بیتش را گفت چگونه صفت کنم
از برای تو یابن رسول الله آنچه تو بدانی عالم تری از من فرمود که برت را در ترازوی شرف
و غلب عالم را بر عدل و داد کند چند آنکه بر جور و ظلم شده باشد گفت از آنکه گفت از آنکه خواهنی
رسول خدا صلوات الله علیه را در غلامان شبانه غلامان در سال غلامان از سر و و صلی و بخل و صفت است

در آن غیب بگرداد گفتم بنی پسر تو ابو محمد باز فرمود که تو کار او را می شناسی گفتیم از آن که
شده ظلم بر دست سید زنان عالم زیارت خود از من وانگرفته است پس این خود بخادم کن خوا
حکیم را بخوان چون حکیم درآمد گفت اینست و حکیم دیر ساعتی دست در کردن او کرده و برای پرسید
پس ای امام چه خبر داری خودش برده و فرائض کنش در آموز که زن ابو محمد است و مادر قائم آل
محمد صلعم و چون قلم جرات بگردانام صاحب خود و شوق اجابت بنظر او آن حضرت بکمال سیه
بمقتضای ذکر العیش نصف العیش اگر نه زال آن حضرت لطفاً نانه اشتیاق مشتاقان نماید
بر نخواهد بود ذکر امام دوازدهم و تاریخ ولادت و دلائل امامت و بعضی از سوانح غیبت
صغری و ذکر غیبت کبری و مدت قیام دولت و ذکر روایت صاحب جم در زمان غیبت علامت
ظهور نزول عیسی و اقتضای ادب صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان امام بحق بعد از
ابو محمد اسمعیل با اسم رسول الله و مکنی کنیت حبیب الله ابو القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی
سوی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و آله و جمیع
الطیبین الطاهرین است مادرش کم و ولد به نرجه مشهور و بعضی صبیقل و بعضی حکیم و بعضی
نیز گفته اند و نام مادر و پری او ملکه بنت قیس ملک و م بود سن شریفش هنگام ولادت پر
پنج سال که حق تعالی او را در حال طفولیت امامت و اجتناب عیسی و مادران حال مغیری داده بود
کنیتش کنیت رسول الله کنیت محبت و مهدی و مهدی و مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب صاحب
العصر و صاحب الزمان و مشهورترین القابش مهدی است علیه عیایوش خوش روی و خوشنوی
مقتدر قامت کشیده بینی کش و دمشانی در بانش محمد بن عثمان معاصرش معتد عباسی بود
در سمره و شب نیمه ماه مبارک شعبان سنه و صد و پنجاه و پنج از هجرت حکیم و دختر محمد بن علی رضا
روایت نموده که ابو محمد در نیمه شعبان مرطط علیه و فرمود که ای عیادت نزد ما افطار کن که حق
تراشاد و میکردان بنمودن بخت خود بنمودن خوشوقت گشتن بختش سپردم در وقتی که در صحن خاد

نشسته بود و کینه داشت که پیش که فرستادم فدای تو شوم حجت از کدام یک خواهد بود که من در هیچ
از اینها اثری نمی بینم فرمود از من خبر من بعد از نماز شام با او افطار نموده در فکر و بودم
و با او خوابیدم و بنهار شب برخوایتم با هم نماز شب کردیم و من برخوایتم که به پنجم صبح شده است
یا نه در دم گذشت که از وعده ابو محمد اثری ظاهر نشد از خوار کردن را بنجا بود آواز داد که ای محمد بن
کریمین ساعت اورا خواص دیدانت ما در پیش و من از آنچه در خاطر آمده بود از ابو محمد محل نشسته
بجای خود برگشتم و بر من خبر کفتم فدای تو شوم هیچ اثری در خود می بینی گفت بی عالم متغیر است پس
در میان خایندم و او را بر افشاندیم و پیش وی نشستم دستم گرفته میفشرد و می خندید
بر زبان راند و من قل هو الله و آیت الکرسی و انا انزلناه بر او خواندم و هر چه میخواندم صاحب حوائج
میخواند و من می شنیدم و مقارن آن خنده روشن شدی مشعل و چراغی چون نظر کردم دیدم که او
از او جدا شده بر زمین نهاده خدا را سجده می کند من خود و کتفش را گرفته و کتفش را گرفتم و با
و پاکیزه ماش بافتم فی الحال ابو محمد آواز داد که ای محمد پسر مرا بنزد من آر بنزد پدرش بر دم زبان خود
بر چشمش شوی و در دانتش که دانیده اذان در گوشتش کشتی دست بر پیش فرود آورده بر زانوی خود نشاند
گفت ای پسر من بخون بفرمان حق بیا و او بر زبان آمده گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اللهم
الرحمن الرحیم و من یدان بین علی الذین استضعفوا فی الارض و بحکمهم ائمة و بحکمهم الابرار
و صلوات بر رسول خدا فرستاد و امیر المؤمنین هر یک یک لایحه معصومین صلوات بر علیهم بر جا
و صلوات یاد نمود و مرغان بسیار دور مارا گرفته بودند ابو محمد یک از آنها را طبلیده گفت خنده
احتفظ حق یا ذن الله فیه قال الله بالغ امره و من سألکم عن ابی محمد کاین مرغان چیستند آن
یک گاه بود فرمود که اینها طبلیده رحمتند و آن جبریل ام بود پس من امر نمود که بمادش برسان تا
چشمش روشن شود چون برکش گرفتم دیدم که بر ذراعش بطرف راسته نشسته است جاده الحق و بر
الباطل ان الباطل کان من حق و ابرار باورد داده نماز کرده از ابو محمد و دایع شده بخانه خود رفتم

و بعد از آنکه روز میاق شده بر نزد ایشان شدم و اول بحجۃ نرجس رفتم و او را ندیدم بخدمت آنحضرت
 رفتم بپنجاش نیافتم مگر رشدم و لیکن از ابو محمد شرم میداشتم که بپرسم او خود را بنده رسول اکرم
 فرمود که ای عمو از نظر خلق در پنهان بمان و در حفظ خداوند است تا آنوقت حق تعالی او را
 مستوری دهد باید که چون مرافات برسد و توشیحیان بر اینی که در میر تندی از انصاف
 حضرت از خبر دمی که باید که همیشه فرشتگان باشند که ولی خدا را از خلق پوشیده دارند تا روز
 خدا خواهد و در روایت دیگر آنست که حکیم گفت مادرش نرجس را دیدم و او را ندیدم ابو محمد ۲
 با من چنین و چنین گفت و در یکتوله صاحب در نیمه شعبانست تاریخ مذکور ظاهر اخلاقی باشد
 بی زیاده بر روایت مذکوره در خبری که از سیدار بن یسار روایت است که او گفت از نیمه شعبان
 و هر دو نقل نموده که چون صاحب ۴ از مادر جدا شد روزان در آمده انگشت میباید بر آب بکشد
 بر دهنش و شهادتین را گفته عطره کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
 و آخر اغنی مستنکف و المستکبر و بعد از آن فرمود که نزعیت الظلمه من حجۃ الله و احضه
 و لو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی همان ظالمان اینست که حجت آبی باطل است و اگر
 رخصت میدادند مراد حرف زدن و بخت و دلیل خصم را الزام نمودن بهر آنکه شک از میان ببرد
 و در روایت دیگر از طریق ابی نصر خادم مرویت کرده و سه روز بعد از تولد بخدمتش رسیدم و
 مهد بود چون سلام کردم فرمود که علی بالصندل الاحمر یعنی صندل سرخ بخت من بسیار چون
 رفت آوادم بن گفت افرغنی یعنی آیا تو مرا می شناسی گفتیم با تو سید و بهتری و بهجت و بهتری
 فرمود که ایس عن هذا الشک یعنی از تو این سؤال نمیکردم گفت پس بنمیزد تا من اینهم فرمود
 انا خاتم الانبیاء و پی رفع البلاء عن اهل و شیعی یعنی من خاتم انبیاءم که بمن دلالت
 و وصایت ختم می شود و بسبب من بر طرف میکند حق تعالی بلا را از خویشان من و شیعیان من و
 دلیل امامت آن حضرت ۵ اولاً از طرف اهل سنت تا بجهت باشد صاحب حصول همه و صاحب کشف

از ابو داود در روایت نموده اند که گفت از رسول الله ص حدیث که فرمود که ای ذبیح الله حق
یکبار بگوید بسم الله یعنی دنیا آخرت خود را بگوید تا آنکه مالک شود و در
حدیثی از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد و ایضا ابو داود در سنن آورده و از
ابو حمزه ثمالی از رسول الله ص فرمود که تو ای شیخ من اگر با کسی می جنگی یا با کسی
احل می کنی یا حاکم می کنی یا صلح می کنی یا عینی اگر باقی غایت از دنیا بگیری و زانکه حق تعالی
مودی را از اهل بیت من که دنیا را بر از عدل کند چنانچه بر از جور شده باشد و همین حدیث در
کتاب مناقب شافعی مذکور است باز یاد می کنی که آن اینست موافق باشد اسم داسم مرا و اسم پدر را
اسم پدر مرا بگو کند زمین را از قسط و عدل چنانچه عمل شده باشد از ظلم و جور و تیرمندی همین
حدیث را در جامع خود ذکر کرده اما اسم ابی اسم ابی را ذکر نکرده و ابو داود از تعداد اخبار روایت
نموده و اسم خود اسم ابی را زاید دانسته و بعضی آنرا تصحیح کرده اند و گفته اند نام پدر حضرت
الاحرام حسین است صلوات الله علیه چنانکه ابو ابا عبد الله است و در حدیث کینت را اسم نامیده
کنند از آنکه آن حضرت از فرزندان امام حسین علیه السلام است و نام پدر رسول الله ص عبد الله است
و بعضی گفته اند مختل است که نامی این را تصحیف ابی خوانده باشد و بهر تقدیر در طریق شیعیان
حدیث نیست و فصول گفته حافظ ابو نعیم چهل حدیث صحیح جمع نموده در شان مهدی که ظاهر است
و شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف کتبی شافعی کتابی تصنیف کرده و آنرا بیان نام نهاده بغير از اخبار
صاحب الزمان در آن کتاب چیزی نیست و گفته روایت کرده اند ابو داود در ترمذی حدیثی
خود بنده صحیح از ابی حمزه خدی که او گفت که از رسول الله ص صلوات الله علیه شنیدم که فرمود اللهم انی اعوذ
بقی الامم و بلادهم من قسط و عدل که حاکم است جو را و ظالم یعنی مهدی را اهل بیت من است
کشیده پس و کثرت ده پشانی خواهد بود زمین را بر از عدل خواهد ساخت بعد از آنی که پادشاه
شده باشد و ابو داود در حدیثی یکبار جمع همین را اضافه نموده است یعنی صفت پادشاهی

خواهد بود و اجماع بر عبادت حق و کفر را فرموده است و ترمذی در آخر حدیث آورده بعضی این حدیث
به چهار عبارت خوبت و همین حدیث را طبری در معجم و غیر آن ذکر کرده و ایضا ابو داؤد
بنیامین خود از امام مسلم رضی الله عنهما روایت نموده که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
للهدی من غیر ذلک من اولاد فاطمه رضی الله عنها مهدی موجود از عترت من و از فرزندان
فاطمه من خواهد بود و ایضا از ابی هریره روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت لا تقوم الساعة حتی یکب رجل من اهل سبی یفتح القسطنطین و جبل الدیم و کونامی
الایوم لعل الله تعالی ذلک الیوم حق یتقها یعنی قیامت قائم نمی شود تا آنکه پادشاه شود
حردی از اهل بیت من کفحه کند و یکشاید قسطنطین و کوه دیم را و اگر باقی خانه الایک و ناز و دنیا
حق تعالی قدرت کامله خود آنروز را دراز خواهد کرد تا آنکه او را آن فتوحات بشود و ایضا
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده مهدی از ما و از اهل بیت ما خواهد
بود و حق سبحانه و تعالی کار او در یک شب خواهد نمود و ایضا در کشف الخواص از ابن عباس رضی الله
عنه روایت که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بدوستی که خلق و ادویای من که بجهت های خلق اند
بر خلق بعد از من دو زده اند اقل ایشان برادر من و آخرین آنها فرزندان من است پس یک از حضرات
سؤال نمود که گفت یا رسول الله برادر تو کیست و فرزند کدام است و رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که
من علی بن ابیطالب است و فرزند من مهدی است که در آخر الزمان ظهور کند و زمین را بپای عدل و انصاف
نماید بعد از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد بخی آن خداوندی که در ابراستی بخلق فرستاده و بشیر و نذیر
کرده که اگر باقی خانه از دنیا مگر بیز که البته حق تعالی دراز کرد آنرا و آنرا تا آنکه ظهور کند و فرزند من
مهدی را می دانند که در اندر روح و جان عیسی بن مریم را بعد از آسمان و اقطابا و نموده در عقب او
کند و مهدی نورانی خواهد ساخت روی زمین را بنور وجود خود و حکم او بر مشرق و مغرب عالم
خواهد بود و از شرک انتری باقی نخواهد داشت و این اعم کونی و ملکات بفتح از امیر المؤمنین

روایت نموده که آن حضرت فرمود آفرین بر طالقان بر رشتی که حق تعالی را با کمال کمال
 و از انزه و لیکن در این زمین مؤمنان را مصلحتی است که حق تعالی با شناسایی حق تعالی
 باشد و از نذر دکان و معاونان مهدی باشند در آن روز که مهدی موعود ظهور نموده
 بنور وجود خویش دنیا را نور و زمین سازد و صاحب کشف الگو از مفضل ابن عمرو است
 نموده که گفت از امام بقی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمود چون
 قائم آل محمد ظهور کند زمین را بنور چهره مبارک خود چنان روشن خواهد ساخت و خلق
 از نور آفتاب مستغنی سازد و تاریکی از روی زمین برود و از برکت وجود آن حضرت در دنیا
 رفاهیت و عیش و عمرای دراز تا بجای رسد که شخصی آنقدر بماند که هزار فرزند و فرزند زاده
 بر چند هزار ذکر و زمین و فیهنا بنظر خلق در آید و در آن عصر و عهد میباشد که طالب شخصی از
 مستحقین باشد که ادای زکوة واجب خود بکند و آن حق را از قبول کند و تیا به حق تعالی
 مردم را بنصب ایشان چنان مستغنی ساخته باشد که بر بکری محتاج نباشند و همین طریق است که ابو
 حمزه مروریست که او نیز گفته از اباجید جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود چون قائم آل محمد قیام
 نماید احکام جدید خواهد آورد بهمان نحو که در بزرگ اسلام رسول الله صلعم آورده بود و همچنین
 از علی بن عقیل مروریست که او نیز کلام مذکور را شنیدم که فرمود چون قائم ماقیام نماید حکم بر
 و راستی خواهد نمود و جور و ظلم در عهد او با کمال بر طرف خواهد شد و راحه امنیت خواهد یافت
 و زمین بر کشته و دینهای خود را بر این خواهد داد و هر حق به صاحب حق خواهد رسید و هیچ
 دینی و مذهبی بجز از دین اسلام نخواهد ماند و آل هر ملت و مذهبی با اسلام میل خواهند نمود
 و احقر افعیایان خواهند که دشمنی که حق جل و علا در قرآن مجید فرموده و که انکم من
 فی السبوات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون یعنی از برکت وجود آنحضرت اسلام بجا
 آید و هر که در آسمانها و زمینها باشند با طوع و رغبت یا بجز و اکراه و بازگشت همه بر دامن و خلقا

بجای آنکه حکم خواهد کرد آن حضرت در میان خلق بحکم داود نبی علیه السلام و حکم جوش
و جوش و از برکت وجود آن حضرت اندانی و فراوانی و خوشی روزگار و رفاهیت و عهد او
که بجای می رسد که در همان مستحق زکوة و محل صدقات خود را بنیاند و فقیر و بی بخت در روی
زمین نماید و غنی به نیازی خلق را از سؤال به نیازی که دارند بگوید ازینها فرموده بدستی که
دولت ما آخر خود و ولایت و باقی خواهد ماند هیچ اهل سنتی که لایق نراند و لایق باشد مگر که مثل
ما بدولت خود برسند و حکم را نمی بکنند تا آنکه چون سیرت را برپا بکنند و سلوک را با خلق نشانه
نمایند بگویند اگر ما را دولتی نصیب شد و صاحب حکم می شدیم سیرت و سلوک ما مثل سیرت و سلوک
ایشان خواهد بود و او را شایسته بیانست که حق تعالی جل ذکره در قرآن عزیز میفرماید و العاقبة
للمتقين آخرین عهد ما دم دولت ما دولت متقیان و پرهیزکاران است و ایضا جابر بن
عبد الله انصاری از فضیله عطاء امام محمد باقر علیه السلام روایت نمود که آن حضرت هرگاه که قائم آل محمد
ظاهر بکنند و همه بآوردند خواهد شد از برای آنان که مردمان را تعلیم نماید و قرآن کریم بآنها بخوبی که
نازل شده و حق تعالی بخلق فرستاده بود و این بر مردمان بصیرت و شکل ترین چیز خواهد بود و
مخالفت بسیار خواهد داشت با آنچه تالیف شده و درین مدت طلعت می نمود و ایضا از فضیله
بن عمر روایت نمود که او گفت از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود قائم آل محمد صلوات بر او
خواهد آورد از پشت که فیه صفت شخص را بآورد که از قوم موسی است آنان که هدایت و راه
راست یافته بود و بحق و بعد از آن حکم میکردند و صفت کس را صاحب کف و پوشش بنظر و سلوک
و مقدار و مالک شتر و اموال و جانی و انصاری و این جمیع در خدمت آنحضرت خواهد بود و از انصاف
و مردود کاران و حکم و ایان او بحکم داود و موسی که محتاج بکلاه و پهن باشد حکم خواهد نمود و
آنکه بی علم خود و غیر خواهد داد هر قومی را با آنچه ایشان از احکام خود استنباط کرده باشند و
از دست ایشان خواهر شناسانست چنانچه در قرآن مجید میفرماید که ان فی ذلک لآیات للمعتمدين

یعنی بدستی که آنکه گذشت نشانه است از برای آنکه بگوید و تفرس چیز را در یابد و تفرس
آشیا را بنشیند و در جبر است که چهار مسجد را در کوچه خراب خواهد کرد و بر روی
جمع مسجدی را که در آن خواهد گذشت بلکه کنکرها را بر طرف خواهد کرد و جمع کوچه را و مسجد
ساخته و هر کس فی و ناه وانی که از خانه و یا بهایر که چایا باشد حکم بر طرف که در پیش خواهد شد
و جمع بر عتی را باقی خواهد گذشت و جمع سنتی معطل خواهد ماند بلکه جمع بر عتی را تفرس خواهد شد
و حکم است با فضل خواهد آمد قسطنطنیه و چین و جبال و یلم مفتوح خواهد شد و درین روایت
صفت سال هجرت مکتب خواهد بود که مقدار هر سالی ده سال شایا باشد بعد از آن هر چه خواهد
و در روایت دیگر سال بطریق مذکور و در روایات بسیار آمده که همدی هم از دنیا برون خواهند
رفت مگر بچهل روز پیش از قیامت که در آن چهل روز هر چه باحوال دنیا را خواهد یافت
و خلافت قیامت ظاهر خواهد شد و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله از اکابر قضاة اهل سنت چهل
حدیث در باب همدی ای جمع نموده و در کشف الغم و فصول و غیره ذکر کرده اند و تنبیها
لا تأثم با سقاط السند لاجل التحقيق ترجمه ذکر سننیه الا قول از ابو سعید خدری از رسول
صلی الله علیه و آله که همدی از امت من خواهد بود اگر کسی کو تابه باشد هفت سال و الا هشت سال
و اگر ده سال تمام خواهد کرد و در زمان او خلافت تنمی که جمع بر کار و نیکو کاری هرگز نکرده باشد
از آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره نخواهد کرد زمین جمع علفی و دانه را را الشانی ابیضا
بسته مذکور بهتر و بهتر عالمیان مسلم فرموده که محله خواهد گشت زمین از ظلم و جور و بعد از آن
مردی از قدرت من بر خواهد آمد و دنیا را بپایان بستی و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد
بود هفت سال یا نه سال الثالث بهمان سبب که روایات مسلم فرموده که قیامت قائم خواهد شد
مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من مملو سازد زمین را از عدل و انصاف مملو
جور شده باشد پیش از آنکه هجرت هفت سال الرابع زحوی از علی بن الحسین از پدرش علیه السلام رواست

نموده که رسول خدا صلعم روزی فاطمه صلوات الله علیها گفت ای مهدی من و لک حرابت یافته است
نماند هیچکس از فرزندان تو نخواهد بود ای محسن علی بن حلال از پرورش تو نموده که گفت نه
صد بر کائنات میبندم در حالتی که دنیا را در دایره میفرمود دیدم که دخترش فاطمه علیها السلام بر
بالینش نشسته میکرد پس گفتم آنکه آواز گریه اش بلند شد و رسول خدا صلعم سر بطرف او برگشته و فرمود
ای حبیب من فاطمه چه چیز ترا میگریاند پس فاطمه علیها السلام گفت از ضایع شدن بعد از تو می ترسم که
خلق عالم ترا فراموش نمایند و بی ظلم و جور عظیم روا دارند پس رسول خدا صلعم فرمود یا حبیب من
مگر ندانستی که حق تعالی نگاه کرد و اطلاع یافت بر زمین نگاه کرد و اطلاع یافت که در میان جمیع اهل عالم
شهر ترا و من و منی فرستاد که ترا با او عقد کنم ای فاطمه ما از ان اهل بیتیم که حق تعالی با ما عهد کرده است
بغیر حضرت که پیش از ما هیچکس نراده و بعد از ما هیچکس نخواهد داد و یک آنکه مرا خاتم نبوت ساخته
و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دوستان جمیع مخلوقاتم و پدر تو ام و دیگر آنکه
من بهترین اوصیاء و دوستان جمیع مخلوقاتم و نزدیکانم و اولاد شوهرت و دیگر آنکه شایسته ما بهترین
شدت و دوستان جمیع حق عزوجل و او حمزه بن عبد المطلب است که من پر تو و شوهرت و
دیگر آنکه از ماتنک و اراحق تعالی و بال داده که با ملائکه در بهشت طیران مینماید و هر جا که میجو
میرود و می آید و بر سر هم پر تو و برادر شوهرت و دیگر آنکه دو کسب این است از ما آنکه آن هر دو را
تو حسن و حسین نامند و هر دو کسب و بهتر حیوانات اهل بهشت اند و بخدا ای که را برکتی بخلق فرستاده که
ازین دو کسب خواهد بود مهدی این است در آن وقتی که دنیا حرج و مرج شده باشد و فتنه ها
گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط شده و جمیع بزرگواران کشته و کشته و جمیع کوچکها را برایت تعظیم
توقیر بزرگان نماید در آن حال مرا نیز از حق تعالی زین مهر و انگشتری که فعلهای ضلالت و کفر را
بکشد و قتل از دل های خلف دار بر دارد و برادر من در آخر الزمان باین کار
بر خواسته بودم و محکوم نمیشد و از عدل و راستی چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای زین

من عزون مباش و کردی که حضرت عزت جل عزه بتواضع و از خود کس و حیم تر نیست و
بیت نه دلی که ترا با من است بواسطه واقعی که ترا در دل من است تحقیق که تزویج فرمود و
ترا با زوج تو در حالی که حبش عظیم تر و منصبش از هر بزرگتر و بر عیت و حیم تر و با حکام و ائمه
و در حکم کردن عادل تر بود و با اینها من از حق تعالی درخواست کردم که تو اول کسی باشی از آسمان که
بمن ملحق خواهی شد از اهل بیت من چنانچه از وی بحق و جانشین مطلق علی مرتضی و
مقیان مردم است که فرمود باقی نماز فاطمه علیها السلام بعد از پدر صلی الله علیه و آله و آله
پنج روز و حق تعالی او را بعد از این مدت قلیل به پدر ملحق ساخت و آنست که خود
روایت نموده که خطبه میخواند و روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله بعد از این
ظهور خود آمد می پرسیدم فرمود که اگر باقی نماز از عمر دنیا الایک و زکالته حق تعالی و عز
اکثر و زراد از خواهد که دیند تا آنکه بر آنکه از اندر دیر از فرزندان من که اسم او بعد از من باشد
پس همان فارسی می آید و خبر خواسته گفت یا رسول الله از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود
و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود اینها یعنی از این فرزندان من و دست مبارک را بر دوش نهاد
حسین می فرمود و آنست که این خطبه از بعد از عمر روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی
الله علیه و آله می پرسیدم که فرمود مهدی از دمی بیرون خواهد آمد که آنرا اگر بگویند الش من الصبا بحدوث
از خدیجه و است که بنابر خدایان علیه و آله فرموده بر کسی که مهدی مردی خواهد بود و اولاد
من که روی او درخشنده و نورانی باشد چو ستاره بر نور درخشنده الش من الصبا بحدوث
روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مهدی موعود مردی از فرزندان من خواهد بود که از
مبارک او رنگ مردم عرب باشد و جسد او مثل جسد اولاد اسرائیل نبی و بر طوفاست و
او خالی باشد که کوئی ستاره ایست نورانی بر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنی که ظلم
پوشیده باشد و بعضی باشند خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در میان زمین و آسمان

البشر از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود مهدی از ما و اولاد ما خواهد بود
و از جمله علامتهای او بینی کشیده است و پشت فی نورانی الحاد عشر که از ابوسعید مذکور است
که رسول الله صلعم در بیان صفت مهدی علیه السلام فرموده و مهدی و عوودی که از امامان
پشت است مهدی خواهد بود از امت من که او را بنی خوش اندام کشیده خوشنما بوده باشد
روی زمین را از عدل خواهد ساخت بعد از آنی که جور بر شد باشد الشاهی عشر برگشته
از ابوامام با بلی روایت نموده اند که گفته اند از رسول خدا صلعم شنیده شد که آنحضرت فرمود که
شما و اصل روم چهارم شده و مصالح خواهد بود و چهارش بر دست مردی که از لیل هر قل باشد
خواهد آمد و یکی از حضار برخواست گفت یا رسول الله امام مردمان در این روز که خواهد بود
لما خلق مهدی خواهد بود و از فرزندان من بعدت چهل سال حکم حکم است روی او از بابت
نورانی باشد و در طرف راست روی او خالی سیاه و دو عیای قطره که آن در جبهت و حوالی کوفه
پوشیده باشد و او را مشابعت بر دانی بنی اسرائیل باشد که چهار از زمین بر آرد و شهرهای کوفه
بقیامی در دست او فتح شود الشاهی عشر را وی مذکور از عبد الرحمن بن عوف از رسول الله صلعم نقل
نموده که فرمود مهدی را بر می نیک اند حق تعالی از عزت و ذریت من لذت نهایی و انیک از فوق
الشاهی یا باشد یعنی نه انهای پیش از من جدا و اجلی الجبهه باشد یعنی پیشکش دیا باشد و یکی
از عدل بر خواهد کرد و مال را نهد و قدری نباشد و هر کس بقدر تحقیق و حاجت بخواهد با
الراعی عشر ایضا از ابی امام در بیت خطبه میخواند و روزی رسول خدا صلعم در آن نشاند که در حال
گفت مریز کشفتهای خود را برون خواهد انداخت چنانکه گویند گفت آه من را داد و میکند آنروز را
رو در خلاص نام خواهد بود و از آن میان نام شریک بر خواسته گفت یا رسول الله در آن روز و عویدی که
و حال ایشان چون می شود که حضرت فرمود که اگر ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند و در مریز
ایشان مریز خواهد بود امام خلق و انوقت مهدی که در حال است از ذریت معانی عشر از ابوسعید

خزری روایت نموده گفت رسول صلعم فرمود بیرون خواهند آمد مهدی از آن من او را
بر می انگیزد حق تعالی ظاهر و پیدا از برای مردمان امت در زمان او بعیش و نعم خواهند کرد
و چهار پادشاه از آن مذهب بسیار خواهند بود و زمین بیرون خواهد داد و هر رویدنی در آن
شکم داشت باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرا را بر دم چند آنکه باید و شاید فقیر در عهد او غنی
التاسع از عبد الله بن عمر روایت گفت از رسول صلعم شنیدم که فرمود بیرون خواهند آمد
مهدی در حالتی که ابری بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا میکرده باشد که ای مهدی
خلیفه حق سبحانه و تعالیست زنه که تابع او شود و فرمان بریزد او را و مخالفت او جان ندارد
التاسع عشر بهمان سند مذکور از عبد الله بن عمر روایت کرد رسول خدا صلعم فرمود که مهدی بیرون خواهد
آمد و بر سر او ملکی باشد که ندای میکرده باشد که این مرد مهدیت و راه غنایند زنه که تابع او شود و زرا
التاسع عشر از ابو سعید خدری روایت نموده گفت رسول صلعم فرمود شما را بشارت می کنم
که مبعوث خواهد شد در امت من وقتی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار باشد و
بر کند از هدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و راضی خواهند بود از و سکنان آسمان
و زمین قسمت خواهد کرد و مالها را بر مردمان بسویت هر صحت حق را بحق خود خواهد رساند
التاسع عشر از عبد الله بن عمر روایت نموده گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود قیامت
قام خواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد ملک کند
زمین را از مردان چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور العشر من از خذیفه میانی روایت گفته رسول
فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که البته حق تعالی بر خواهد انگیزد در دنیا مردی را که اسم او هم
و خلق او بعینه خلق من و کنیت او با عبد الله باشد الهی عشر من از ابن عمر روایت کرده است
خدا صلعم فرمود دنیا با آخر خواهد رسید تا آنکه حق تعالی بر انگیزد از مردی را از اهل بیت که اسم
باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنان مملو

باشد از ظلم و جور الشافعی ششون از ابوسعید خدری روایت شده گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
باید که زمین از ظلم و دشمنی پر شود و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را بر او
و راستی کند چنانچه بر از ظلم و دشمنی شده بود الشافعی ششون از زر بن عبد الله روایت نموده که گفت
از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت ظهور خواهد نمود مردی از اهل بیت من که موافق با سلام او کم
و خلق مرا و زمین را از عدل و راستی پر خواهد نمود از اربعه ششون از ابوسعید خدری روایت
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این زمان را اختلافی و انقطاعی بهر سده و شصت و شش ظاهر شود و در
آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فقها را بطرف غایب و اختلاف با اتفاق برآورد و او را
عطاء و بخششهای موافق و عدالت باشد الحاشی ششون از ابوسعید خدری روایت نموده که
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بیرون آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بخت من و نازل سازد
حق تعالی از برای او برکت از آسمان و زمین بیرون دهد بر کتبهای خود را بخت او مملو کند و این
از عدل و راستی چنانچه مملو شده بود از ظلم و جور و عمل کند بهین طریق هفت سال آن سال که بخت او
مقرر شده نزول کند و بیت المقدس السادس ششون از ثوبان روایت نموده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود هرگاه دیدید که رایتها و علمهای سیاه از طرف خراسان می آید رو بآن کنید که خلیفه خدا
مهدی در آنجا است السابع ششون از عبد الله بن عباس روایت نموده اند که گفت در وقت رسول الله صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله بودم که جمعی از جوانان بنی شام آمدند و چون پیشم آنحضرت برایشان افتاد و یکبارگی
متغیر شده و تب و دید بگردانید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا همیشه ملود و هر چه شما چیزی می
که میگویم و میاریم و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بر کسی که از آن اهل بیتیم که اختیار کرده است حق تعالی
آخرت را از برای ما برگزیده است آنرا بخت ما و بر کسی که اهل بیت مرا بعد از من بلا و آزار داد
و بختها خواهد رسید و در محنت خواهد بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که بایشان ملکها
بر سیاه باشد و طالب حق باشند و بایشان نموده باشند پس ایشان چهارم کردند و کار بر دشمنان

نکند سازند تا چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را ببردی از اهل بیت
من و آل را که محلو سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید که
از شما بکسی دریا بده آن قوم را بجا بیاورید و اگر چه رفتن ممکن نباشد الا بیستم
و اگر چه در احش بر روی پرفشان شد التماس عیسی و شریون از حضرت میانی رویت که گفت از رسول خدا
شنیدم که گفت ای یزید این امت از بادشان جبار و کوه خواهند گشت و خواهند ترسانید گفت
که اطاعت ایشان نکنند و من مقتدی در آن حال نیز بایشان نخواهد ساخت و بول ایشان
که بر این خواهد بود تا چون حق تعالی خواهد که بقدرت کامل خود باز اسلام را بر سر سازد و جباران
بیکدیگر گرفتار کنند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد باشد اصلاح باز آرد پس خطاب باین کرده فرمود
ای حضرت ابراهیم یا غنایه باشد از عمر دنیا الایم و ذکر البتة حق تعالی دراز میگرداند آنروز را تا آنکه
مالک و حاکم دنیا شود و مردی از اهل بیت من که قتلهای عظیم بردست و جریان ریخته تا اسلام فاسد
شود و کفر بر طرف گردد و آنکه مجاز و عمده نموده و وعده او خلاف نشود و حق تعالی سبب طاعت
التاسع عشر و آن که ابوسعید خدری از رسول الله صلعم روایت نموده که گفت است خود را حضرت
که فرمود و ستغنی نکرده باشد آسمان بایشان باران بی دریغ خواهد ریخت و زمین بدشکم خود
چیز روئیدی را پنهان نخواهد گذاشت بکوه و دریا و بیرون خواهد داد التلثون از انس بن مالک
روایت نموده که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود ما بنوع عبد المطلب از ساعات اهل
جنتیم و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان مجز آورده که آن منم و برادر من علی و عم من حمزه
سید الشهدا و پسر من جعفر طیار و دو کسبام حسن و حسین و مهدی اعی از اولاد حسین صلوات
الله علیهم اجمعین التلثون ابو حمزه روایت نموده که از رسول خدا صلوات الله علیه شنیدم
فرمود که باقی غنایه از دنیا بغیر از شی که البتة مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من
و اشقام مظلوم از ظلم خواهد کشید التلثون ثانی التلثون ثوبان روایت نموده که از رسول الله صلعم

باشند که در زمان آخر قیامت بسیار شود تا آنکه کسی از یک پسر سر خلافت گشته شود و هیچ یک
و بعد از آن ریاست سیاه برآید و باد شمنان جهادی کند که هیچ قومی نکرده باشند و آنوقت
خلیفه محمدی ظاهر شود و هرگاه بشنوی که مهدی خروج نمود بگشتاید و یا او بخت نماید که
او خلیفه مهدی است **الثالث** ثلثون ایضا ثوبان روایت نموده که رسول خدا صلعم فرمود که
صاحبان ریاست سیاه از جانب شرق پیداشوند که گویا دلهای ایشان قطعه‌ای آهن است
که می‌کشند و آن طایفه را آورده اند بایر گشتاید و مسایعت و متابعت کنند و اگر چه در فتن
بزرگ باشند بر روی رفیع **الرابع** ثلثون بسند خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
گرفته اند که فرمود که من یا رسول الله آیا از آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول بفرمود
بلکه از ما خواهد بود و از غیر ما حق تعالی فتح دهد و این را چنانچه بگفته است ختم آن نیز بما و از ما خواهد
بود و چنانچه مردمان بسبب از شر که مکر خلاصی یافتند برکت ما از قیامت و فی دهم غایت خوا
یافت و بسبب ما حق تعالی الفت میدهد میان دلهای بعد از آنکه دوری افتاده باشد بجهت فتنها
و فی دهم چنانچه اول الفت برادری و ادب است بین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهت شر که
الحی اس ثلثون بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم
فرمود اگر باقی نماز دنیا مگر یک شب که البته حق تعالی در از خواهد کرد این شب را تا آنکه مالک دنیا
شود مگر یک شب که البته حق تعالی در از خواهد کرد هر دلی از اهل بیت من که موافق باشد با اسم او با اسم من
و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و نیست کند
مالها را در میان مردم بسوخت و برابری خواهد کرد این حق تعالی برکت او دلهای مردمان را
غنی و مرفور و در دینی را از دلهای بر خواهد برد و او مالک خواهد بود در زمین در هفت سال یا در سال
و خمری در زن که بعد از او خواهد بود و تعیشی تنگی خلق را خواهد بود که مثل آن ندیده باشند
السادس ثلثون باب و حیره از رسول خدا صلعم روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم فرمود

قیامت قائم نشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسط غنیمت و جیل و بیم را فتح نماید
و اگر باقی غنائم الایکروز از دنیا که البته حق تعالی مدد از کرد و آنرا سرور را تا او بلاد و شهرت را حقیقا
فتح نماید و از شهرت اثری در روی زمین غنائم التبع ثلثون از قبیسی بن جابر روایت نموده
او از پدرش و او از پدرش از رسول الله صلعم روایت نموده که فرمود زود باشد که بعد از من
بهرمند و بعد از خلفاء امر او بعد از امر ملوک جبابره پس هر و ن آید از اهل بیت من مردی که
ملوکند زمین را از هر ل و راستی چنانچه عمل شده باشد پیش از آن از هر و ظلم و ستم الناس ثلثون
بسنده خود از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود از شما
بودن کسی که نماز کند در پی سر اویسی بن حارث بعد از آنکه او خروج نماید و عیسی بن خنزل کند التبع
ثلثون بسنده خود از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت نموده که گفت از رسول الله صلعم
شنیدم که نماز میشود عیسی بن مریم علیها السلام پس میگوید که امیر قوم که مهدی است عیسی علیه السلام
که با باجم نماز کنیم پس عیسی عیسی میگوید که برستی بعضی از شما بر بعضی امیر است و این از کرامتی است
حق تعالی باین امت کرده است و در پی آن حضرت نماز میکند الاربعون بسندی که آنرا محمد بن ابراهیم
بیسنده و او روایت نموده که ابوسعید مشهور در روایتی از جدهش عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
متل کرده که در خدمت رسول الله صلعم بودم و شنیدم که فرمود و ضایع نخواهد ماند و حاکم نخواهد شد
قومی و امتی که من و رسول عیسی بن مریم در آن فرومندی در وسط ایشان بوده باشند و صاحب
الو رضی الله عنه در باب خروج صاحب ۱۱ و در آن خزانه افاده نموده که درین کتاب مخصوصا
باب هر چه ذکر میکنم از طرف اصل است و جماعت است تا تاکید باشد در حقیقت و بجهت بودن و از جمله
حدیث طولانی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده که گفت از جده آن چیز را که در خاص
مهدی نماز رسول خدا صلعم شنیدم این بود که مدت بقای او و کلام نام برده بعد از آن فرمود که
لا یخیر فی الحیوة بعده یعنی بعد از آنکه آنحضرت جهان را برود و گذر میفری در حیات عز و در زمان

و خطی درستی نخواهد بود و لذا بوجوب روایت نموده اند و صاحب فصول هم که گفت این حدیث
 مسلم شریف است و در خطبای صاحب نموده که گفت انتم افانزل ابن جرم فیکم و لما یکم شکم معنی شما
 و العلم عند الله ظاهر این باشد که چون مهدی دی ظهور کند و عیسی هم از آسمان نازل نماید شما
 بلکه ایک اقمه خواهد نمود عیسی که پیغمبر خداست و از آسمان نازل نماید شما بلکه یکم که گفت
 شما یا با ما می که از ذریت پیغمبر شماست و از شما خود را چگونگی باید و از شما نیز از وقت باشد
 اولاد شما فی الحقیقه حکم شما دارند چه حال خواهد داشت و چه خواهد کرد شما و اولاد شما تا آنکه
 و گفته و امام شما از شما است یعنی امامت میکند شما را بکتاب شما و بعد از نقل این حدیث نوشته اند
 این حدیثی است متفق علیه در صحیح بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود آورده اند و تصحیح آن نموده
 و بوجوب این حدیث و حدیث جابر و حدیثی که از ابوسعید خدری روایت شده باید که امام باشد
 عیسی یا موم بعد از آن گفته اند اگر سوال کنند سایه و گوید که با محبت این احادیث و اینکه عیسی در پی
 مهدی نماز خواهد کرد و با دشمنان او جهاد خواهد نمود و با دجال مقابله خواهد کرد و در یکی
 در نماز و جهاد مقدم باشد معلوم است و این جز از اصل نیست تصحیح کرده اند و شاید نیز روایت
 پس اجماع باشد و با ثبوت اجماع و محبت نیز آیا که امام یک از امام و ماموم افضل باشند او بی
 و این وجهی جواب گوئیم که این حدود مقدمه و پیشوایان و چنانکه امام چشم زدنی از خدا افضل هستند و حدود
 معصومند و از ارتکاب قبیح مطلقا و از مواضع و ریا و تفاسخ چیزی که مخالف ادا او باشد
 و رسول خدا ص فرموده که باید امام قلم قرأ باشد و اگر ماموم در آن مساوی باشد امام را تقدم
 دارند و اگر در آن نیز برابر باشند از تقدم و بعد از آن اقدام محبت پس از آن صحیح و جهاد پس از آن
 و اندیشه افضل از دست هر تقدم جائز نخواهد بود و است و اگر عیسی دانند که افضل است اقمه نخواهد
 چرا و از ریا و تفاسخ و مواضع منزله است پس چون امام میدانند که اعلم است و از ریا تقدم مییابند
 بر عیسی را اعلیت او متفق است با و اقمه میکند و او را قدم میدهند و همچنین جهاد بذل نفس متعلق

حق کسی را که بشت در این دنیا باشد و اگر این نبود کسی را خدا در دنیا و آخرت
و در خدمت رسول الله و در خدمت انبیا سابق هیچ نبودی بدلیل قول حق تعالی ان الله اشرف
من الانسین انفسهم و ما لهم بان الله لم یجعلهم لجنه یقاتلون فی سبیل الله فقیتلون و یقتلون
و حکما علیهم فی الثوریه و لا یجیل و القرآن و من اوفی بعد الله فاستبشروا بسم الله
بایعتم بروذک من القوز العظیم که حق تعالی از مؤمنان نفسهای ایشان را می خرد بهشت که مقابله
کنند و بکشند و کشته شوند در راه او و وعده کرده است ایشان را در کتابهای خود که وفا کنند و اما
ناشسته سوار است و جانشین او در است او عیسی که اگر رسول صلعم را در می یافت یقین بر و تقدیم
نمیکرد و پیشانی است و نیز مقدم جان خود خواهد داشت و مؤید این حدیثی که ابن ماجه و ترمذی و دیگران
از ابی امامیه روایت نموده و گفته این حدیث ثابت صحیح است و اکثر حدیث اینست که عیسی
پست الخضر امام مهدی خواهد خواست که غار بکند و عیسی هم در همان وقت نزول خواهد کرد و
امام با را ده کند به قریه و پس رود و عیسی هم پیش غار بکند و توجه خواهد نمود و عیسی پیش
کنند و بنده خواهد گفت قدامه تقدیمی و مهدی را بر جای خود داشته در عقب او غار خواهد کرد
اینست از شافعی مطلق روایت کرده اند که گفت متواتر شده است خبر ماوش می شده از بسیار
راویان که از رسول الله هم روایت میکنند در باب مهدی و اینکه او هفت سال مالک زمین خواهد
بود و از صلعم و داد جهان را بر خواهد ساخت و اینکه عیسی بن مریم هم نزول می نماید و همراهی کند او را
در قتل و حال پروردگار که از انکه کومین از مضامین فلسطین و انوار امامت این است خواهد نمود
و عیسی در راه او غار خواهد کرد و این حدیث شافعی نقل کرده اند که در کتاب رساله ذکر کرده
در قصه طولانی و همان حدیث را بعون را که پس یکباره انا اولها و المهدی فی اولها و عیسی
آخرها باشد احمد بن حنبل و مسند خود ذکر کرده و در قصه طولانی و گفته معنی قول رسول خدا
عیسی و آخرها آن نیست که عیسی بعد از مهدی باقی خواهد ماند چرا که این چند وجه جائز نیست

آنکه در حدیثی لاخیر فی الحیوة بعده واقع شد و در روایت آخر الاخیر فی العیش بعده
و یکی آنکه مهدی امام آخر الزمان است بعد از خلق باقی نخواهد ماند و اگر عباد عیسی
او نخواهد بود چنانکه عظیم تر از ان است که نایب باشد و مع هذا عوام را در وهم
اند از کرامت محمدی منتقل عیسی شده و این گزشت پس حدیث را حمل بر آن باید کرد
که رسول الله صلعم خوانند و ابیت عیسی است و بعضی گفت اند چون عیسی ۳ بعد از مهدی
نازل می شود و تصدیق کننده و مدد کار و معاون او است و صحت دعوی امام را بر خلق
ظاهر و از آخر صدقین است و صاحب کشف الکفر گفته است اینچنین میدانم اینست که
رسول خدا و الهامی خواننده با سلام است و مهدی چون تابع او و از اهل بیت است
و با و نزدیکتر است و او را وسط خوانند و عیسی ۴ را چون ملت میگوید و در آخر الزمان
بشریت غیر از شریعت خود داعی است و او را آخر گفتن حسن است و الله اعلم اما دلیل آنکه
مهدی علیه السلام از روز غیبتش با حال زنده است و باقیست آنکه بودن او ۵
در بنده محال نیست چه عیسی ۶ خضر و الیاس از دشمنان خدا و الیاس و دجال
از دشمنان خدا و حده تا پیش از مده او باشد و اتفاق است بر وجودشان و چون
نوح بنی علیه السلام و لقمان و عواد و لاکه هر شان از ارباب نجا و زبده و غیر
اینها نیز از پیغمبرانی بسیار بودند و کسی را انکار آن فرماید و آنها که منکر بقاء مهدی
طایفه از آنها سبب انکارشان و چیزیست یکی آنکه مودر میباید که کسی اینقدر
مده زنده بماند و دوم آنکه میگویند مهدی در بنده در سر و است و کسی با او نیست
که طعام و شرابی بکشد او مدتی سازد پس چون بماند اما استبعاد او باطل بجهت
بجایگزینی و کسی منکر عیسی خضر و الیاس و الیاس و دجال نمیتواند شد
بجهت نفس صریح از آیات قرآنی و احادیث نبوی و اما حکایت مردی با

اولا حیوانی است که میسرت بشر است همچو مهدی و دریندت در آسمان کسی طعام و شرابی
بجست و میسرت میکند چنانچه بقای او در آسمان بی طعام و شراب بخت امکان نیست بقای
مهدی در زمین چنانکه ممکن نباشد و جمال او بر وایتی در جامی در بند است و بر وایتی در یک
بزرگ بخت و درین مدت باقی تواند ماند در باب مهدی که مغز و مکرم است بند و بزرگ
ندارد و چو ما غلط محال است بعد از ما ثانیا آنکه آنانی که مهدی را می جوید میداند
کی قایلند باینکه او در سرد است بلکه میگویند در کل روی زمین میسر میکند یا خیر
ختم و چشم ایشان و شران و هر سال زیارت می کنند می آید و در طرف غرب فرزندان
و فرزندان و کلا او بسیارند بلکه شهرادر تصرف ایشان نیست لیکن بخت مصلحتی که آنرا حق تعالی
میداند از نظر خلق غایت و فیض وجودش بجامه خلق او عموما مخصوص است و ملاحظه
و طاعت دیگر از اهل انکار سرد است مفعول نمیدانند و بعضی همان استعجاب میکنند و حیوانی
حیوانی که گذشت و قائلین بقاء مهدی قصه در فیض رسانیدن و شفا دادن و بخلق
او و ویدین مردم او را در صفا می دهد و در مانده که با نقل کرده اند که اگر در جمیع کتب غنی
میشود از اینجمله و حکایت از صاحب کشف الغم مشهور است گفته چون این دو حکایت را
من نزدیکت و از برادران شریف محمد بن القول شنیده ام و آن دو کسی که برایشان واقع شده است
من فوت شده اند و من اینها را ندیده ام اما شک در وقوعش ندارم نقل ملاحظه می فرماید و حکایت
و کتابت شاعر النبوه از و نقل کرد که آنکه در عهد مستقر عباسی شخصی از مدعی که آنرا هر قل نام است
از توابع جلیل القدر بن الحسن نام در آن جیل و بمقدار قبضه آردی چیزی که آنرا قوی میگویند خود
باقی منهای آورده در هر فصل بهاری تر قید و لایان خون چو کیر رفت و الم او را از هر شعلی
باز می داشت و غمناک و درش مشکل بود بجلال آمد و بخدمت رضی الدین علی بن طائوس رفت و ازین گفت
شکوه نمود و چو احسان علی بن طائوس آورد و بایشان نمود و گفتند این تو نه هر بالای رکب

الکامل برآمده است علاج آن تحت الابر من و اگر این را ببرم شاید رک کامل بریده شود و اگر
باشد اسمعیل می میرد و درین علاج خطر عظیم است ترک آن نمیشوم سید با اسمعیل گفت من
میروم باش تا ترا همراه ببرم و با طبیبان و جراحان بغداد بنمایم شاید و قوف آنها بیشتر باشد
بغداد آمد و اطباء و جراحان بغداد را طلبید ایشان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر
گفتند و اسمعیل و لشکر خدعه میداد و گفت حق تعالی غار از تو باین بخت قبول می کند
برین الم ای جری نیت اسمعیل گفت پس چون چنین است زیارت ساعره میروم و استغاثه با
بدی می برم و متوجه ساعره شد و صاحب کشف الغم میگوید که زیارتش شنیدم که میگفت از پدرم
که بمشبه میدم و زیارت امامین و امام حسن عسکری علیه السلام کردم و زیارت
شبت را بخاجتی تعالی بیدار یالدم و بصاحب الامر استغاثه کردم و هیچ بطرف و جداره جهاد شستم
و غسل زیارت کردم و لایقی که اتم پر آب کردم و متوجه شد شدم که زیارت دیگر کنم بطلع کرد
چهار سوار دیرم که می آیند چون در حوالی مشبه علی بن ابی طالب است و همان کردم که مرا از آنها با
چون بمن رسیدند دیرم که در جوان شمشیر بسته اند و پیری پاکیزه وضع نیزه در دست دارد و دیگری
شمیری همانا کرده فرجی پوشیده تحت الحنکبه است نیزه در دست داشت و کمر گرفته تر نیزه
بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فرجی در میان راه آید و بمن
سلام کردند چون جواب سلام دادم فرجی پوش گفت فردا روانه میشوی گفتم بل گفتش من آتی یا نه
چیز ترا در آزار دارد در این خاطر زیاده اهل یاد یا حرازی از نجاست نمیکند و تو غسل کرده و
پوشیده و جامه هنوز تری دارد بگرگوش بنور سحر بهتر باشد و درین فکر بودم که دو تا شمشیر
بطرف خود کشیده دست بران جراحات نماد خشر و چنانچه بر در آمد و رانسته بر زمین قرار
میتوان این آن شیخ گفت فلیت یا اسمعیل و من گفت فلیت و الفحیم و من در تعجب افتادم
چرا چنانکه باز همان شیخ مرا گفت که خلاص شدی و رشکاری یافتی گفت امام اسلام است

فرمودید ران و رکابش را بوسیدم و امام را می شد من در رکابش می رفتم و چون می کردم من
گفت بگرد و من گفتم هر که از تو جدا شوم شیخ گفت ای امیر من نداری که امام دو بار گفت
بگرد و خلایق قول او می کنی این حرف من اتر کرده ایستادم و چون قدمی چند دور شدند
باز من گفت شد فرمود چون می گردید می تنه ترا خواهد طلبید و بنوعی خواهی خواهر را از
چیزی قبول کنی و بنزد من مارض بگو که چیزی در باب تو بگو این عوض بنویسد که من با و دست
میکنم که هر چه تو خواهی بر دهم من حاجتی ایستاده بودم تا از نظر من غایب شده بود من تا سفت
بسیار خورده ساعی حاجتی نشستم بعد از آن بمشهد برگشتم اهل شد چون مرادید که گفتند حالت
متغیر است آزاری جاری گفتم فی کفشد با کسی حکم و نزاری کرده گفتم اما بگویند که این سواران که
از اینجا گذشته دیدید کفشد با کسی شرفا باشند گفتم شرفا نبودند امام بفرمودند که آن شیخ یا صاحب
فرجی گفت صاحب فرجی کفشد زخم را با و غودی گفتم با آن فرستاد و در و گردان مرا باز کردند
اثری از آن جراحت نبود و من گفتم که شک افتادم و دان دیگر را گفتم اثری بر من
درین حال خلق بر من هجوم کردند و بر اصرار پاره پاره کردند و کار اهل مشهد را خلاص نمیکرد
در زیر دست های رفته بودم و نویسنده که از جانب زیر انجامی بود فریاد و فغان با و فرمود
آمد و ما را رانوشته رفت که واقعا را بنویسد و من شب اینجا ماندم صبح جمعی را شایسته نمود
و کس همراه کردند و صبح دیگر به شهر رسیدیم دیدیم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که بر
از اسم و نسبش پرسند چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و زخمی که نایست
پوشیده بودم پاره پاره کردند و زدند و دیگر بود که روح از من مفارقت کند رسید رضی الدین با جمعی رسید
و مردم را از من دور کرده گفت این نوی که این همه غوغا بشنیدند اخذ گفتم بیا از آب بنوشند
ران مرا باز کرد و چون زخم را دیدید بود و از آن اثری نماند ساعی غش کرد و بهوش شد
بخود آمد گفت وزیر قی را طلبید گفت از مشهد همچو نوشته آمده و آن شخص تو مربوط است

بمن خبر رسان و مرا با خود بخدمت وزیر برده گفت این برادر من و دوستان اصحاب من
 گفت قصه حاجت من نقل کن و من از اول تا آخر آن خبر من گذشته بود نقل نمودم و فی الحال کسان
 بطلب اطبا و جراحان فرستاد چون حاضر آمدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بل
 پرسید که دای آن چیست که گفتند برین اتفاق که بزیر پیر رسید بر نقدیری که غیر دما چند ماه
 آن زخم بهم آید گفتند قلا و دوماه ولیکن در جای آن کوی سفید خواهد ماند که از آنجا من و بر
 باز پرسید که شما چند روز شد که زخم او را دیده اید گفتند هر روز و روزیم است پس زیر آن را بران
 طبیبه را ندرابند که دیدند که یاران دیگر اصلا تفاوتی ندارد و اثری هیچ و جاز آن کوئی
 نیت مدین وقتیکه از اطبا که نصایب بودی میزد مکلف طاعت این عمل السبح و زیر کوفت
 عمل صحیحی که شما اینست من میدانم عمل کیت و این خبر خلیفه رسید و وزیر را طبیبه و او را همراه
 بخدمت خلیفه برد و من بر بیان قصه نمود چون تمام کردم اشاره بکامی کرد و یک هزار دینار در آن
 محضر کرده من گفت این مبلغ را نفقه خود کن و من گفتم حتماً این را قبول نمی توانم که گفت آن که بتری
 گفتم آنکه این عمل اوست امر نمود که از ابوجعفر چیزی قبول کن پس خلیفه مکرر شده بگریست صاحب
 کشف الکوفه از اتفاقات حسنه اینکه وزی من این حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون
 تمام شد دانستم که یک از آن جمیع شمس الدین محمد پسر او بوده و من نمی شناسم ام ازین اتفاق تعجب
 گفتم تو را ندراب و در وقت زخم دیده بودی گفت ندان وقت که چک بودم ولی حال حسنه
 بودم و همواره از آنجا برآمده بود و اثری نبود و هر سال یکبار به بغداد می آمد و بمره می رفت و بر
 نهان میگریست و تا سب می خورد و در آن آرزو در آنجا می گشت و دگر باره آن دولت پسر
 فتنه را ندانم میدانم چهل بار دیگر زیارت سمره را دریافت و درین حیرت از دنیا بیرون رفت
 حکایت دوم اینکه گفته حکایت که در آن برای من رسید باقی بر عطا و علوی منی که بر دم عطا و علوی
 من صاحب بود و او را منی بود که اطبا از علا جش عاجز آید و او از ما پسران آرزو بود و من که بود علی

جاکبیل ما عذوب الامیر و مکر و سلیف من تصدیق شما نمیکنم و بنده شباقا قائل نمیشوم تا صاحب شما
سهی نیاید و هر ازین درصی نجات و عافیت قاشی در وقت غار خفتن صاحب یکجا جمع بودیم که
فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشنید چون بتندی بنزدش آمدیم گفت پدر ویر و صاحب خود را در
یابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چند ده بودیم کسی را ندیدیم باز به نزد او برگشته بودیم
که چو بود گفت شخصی بنزد من آمده گفت یا عطوه من کلمه تو کیستی گفت صاحب من که این دوام است
که ترا شناسم و بعد از آن دست نماز کرده بر موضع علم میمالید و من چون بخود نگاه کردم اثری را
گرفت ندیدم و مدت های مدید زنده بود و با قوت توانائی زنده گانی کرد و من از غیر آن بسیار جمعی
کثیر این قصه را پسیدم و هر بهین طریق پی زباده و کم فعل نمودند و صاحب کشف الغوبه از نقل این
ذو حکایت گفته امام علیه السلام هر دمان در راه مجاز و غیره بسیار ویر و اندک بار راه کم کرده بودند
یاد را مانده داشته اند و آنحضرت ایشانرا اخلاصی داده و بمطالب خود رسانیده و اگر خوف تطویل
نمیبود ذکر میکردم و این باب بود در کتاب احوال الدین و اتمام النور حکایتی نقل کرده و گفته از شیخی را که
از اصحاب حدیث و معتد علیه بود نامش احمد بن فارس المادیب شنیدم که گفت همدان را رسم و نگاه
که مشهور به بنی راشد بودند و پدرم و هم را بر مذهب امامیه باقم و آثار شد و صلاح از ایشان ظاهر
و هو را بود و از سبب تشیع ایشان پرسیدم از آن پر نورانی که آثار زهد و صلاح و تقوی و فطوح
از سببهای او هو را بود و گفت تشیع ما آنست که جد بزرگ ما این طایفه یا و منو بنده رفت و در کشته شد
بعد از ظهر یکد و منزل از زیاده بقضای حاجتی با ادا ای نمازی از رقتاد و میشو و خواجگی بر
و بعد از بیداری از قافله اثری نمی بیند میگفت که چون خود را تنها و بکس یافتیم سه سیم در آن صحرا ماند
و نیم و چون قوت نمانه بخدا نالیدم و کریم در آن حیرت و اضطوار زمین بسز خرم بنظم در آمد
متوجه آن منم زمین دیدم که در بیزی و طراوت هم از بهشت می زد و در آن میان مخمری میخورد
گفتم در باره حوالتک این دشت بسز وای قصر رفیع که از چکس نام و نشانش شنیده به جایا شده و

تواند بود تا بدر قصر رفتم و در جویان سفید پسته بران در دیدم سلام کردم جواب بجا دادند
گفتند بشین که خدا را با تو نظارت و غیرت تو خوب است و یکی داخل قصر شده بعد از خط برآمد گفت
برخیز و مرا با خود ببر و درون قصر برده به طرف نگاه کردم بآن خوبی همارتی ندیده بودم بدر صحرای
پردگان و نیکه بودید مرا بر داشته مرا داخل صحرای کرد در میان صفت خنجر دیدم و بر روی تخت جوانی خوش
خوش روی خوش لباس خوش محاوره تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیر به محفل آویخته از نور روی
او خانه چنان روشن بود که گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است سلام کردم از روی لطف و کرم
جواب داده چنان می نمود که میانی که من گفتم گفتم نه و اندر بخندانم و نمی شناسم فرمود که منم قائم ال محمد منم
که در آخر الزمان ظهور و خروج خواهم نمود باین شمشیر کی سنی و زمین را از عدل و راستی پر خواهم ساخت
چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد چون این کلام از آن حضرت شنیدم بجد و افتخار و روی پر خنده بسیار
فرمود که چنین ممکن است از زمین بر دار چون سوار زمین بر دوشتم فرمود که نام تو فلان بن فلان است
سعدی گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت دوست میداری که بخاد و اصل خود بر کسی گفتم بی یا
سیدی فرمود که خوبت اصل خود را بهر ایت بشارت ده و آنچه دیدی بگو و اشاره بخام
کرد خادم دست مرا گرفت که ز زمین داده مرا از قصر بر آورده اند که ای با من آمد چون نگاه کردم
مناره و مسجد و درختها و خانه ها دیدم از من پرسید که این موضوع و محل را می شناسی گفتم بلای روحانی شهر ما
و حیثیت که آنرا اسد بابا گویند این با آن میماند گفت باین اسد بابا دست بسلامت بر و چون طاعت
شدیم در بنی خود را اندر دیدم و چون کیسه کشودم چهل و پنج دنیا یا بنیاده و دینار در آن کیسه دوازده برکت
بنا بر این رسید و تا دیناری آن برزد رخا دما بود و خیر و برکت با ما بود و شمع از برکت آن بنا بر سکوا
رسید و از برکت محمود او و سلسله ما مانده تا قیام قائم خواهد بود و ایضا این باب و در حقا
کتب است محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحله نقل کرده که او گفت از ابوالقاسم علی بن احمد شنیدم
که گفت حریف که در لازدی گفت روزی در موسم حج در طواف بودم در شوط حتم نظر بجهانی افتاد

که حلقه زده بودند کسی در آن میان تکلم بود بنزدی طواف را تمام کردم و بعد از آن فتم جوانی خوشتر
پوشوی خوش کوی دیدم که بفضاحت و بلاغت و خوش کلامی و ادب و تواضع و حسن سلوک تا آنروز
ندیده بودم خواستم که با او سخن گویم و سوالی کنم در امری که در نزد رسیدم که این کت گفته فرزند رسول خدا
بر سالی بکبار در اینجا پیدا میشود و ساعتی با خواص و اصحابش صحبت میداد و ملاحظه میکرد که گفتند
اینست که شتر شتر افکار شدنی حد آن شد یعنی بنزد تو آمده ام بطلب صحبت و راه نمایی و راه چنانچه
هدایت کرده است از حق تقاسم که بر داشته بدست من داد و یک از حضار پرسید که متوجه چه داد گفتیم
گفت بمن بنما چون نموده ام شمس از طلا بود پس برخواست و بمن رسید و فرمود که بخت بر تو ثابت شد و حق
بر تو ظاهر گشت و تا بینائی از تو دور شد یا حرامی شناسی گفت منی گفت منی مهدی و منم قائم آل محمد و منم که
چنانچه از جوهر پر شده باشد از عدل بر سازم بر آنکه هر که عالم از محبت خدا خالی نمیشد و حق تعالی هر که
بی رحمت او و امام نمی گذارد و این حرف امانت است از من بنو خواص گفت کسی آنرا مکرر بر لور آن و
احیای شنیدل آن داشت باشند و از اهل حق باشند و چون نگاه کردم او را ندیدم و قطب العین را ندیدم
و در کتاب غرر از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت نموده که گفت در سال مسجد
حفت که آن سالیت که قرامطه افسوسه را بجای خود بردن من میفرماد رسیدم و تمام محبت من و معروف
بود که خود را بیکه برسانم و واضح بجز را بیکان خود دیدم چند کتب دیده بودم که البته معدوم و امامت
آنرا بجای خود نصب میکنند چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام نصب کرده بود اتفاقاً بجای
شدم بیماری صعب چنانکه امید از خود قطع کردم و دانستم که بآن مطلب نمیتوانم رسید این صفت تمام
شخصی را بکتاب خود کردم و عرض داشتم نوشته مهربان نهادم و در اینجا شدت مرض خود بر سریده بودم و آنکه
ایا درین مرض میرم یا مصلتی هست و با و گفتم القاسم من آنست که چند کتی و حرکات دیدی که بجز اول و در
بجای خود گذاشت این رفته با و برسانی و بجان خود درین امر بفعل آری این هشام گفته چون بگفتم
دیدم که خود ام بیت ام المولود هارم آنکه که نصب جعفر غایب مبلغی بجا بگذشت قبول کردم که در آن ساعت

در اینجا و همد کس را با من همراه کردند که از من خبردار باشد و از دحام خلق را از من دفع کنند و کم
هر چند فوج فوج و طبقه طبقه و طایفه طایفه از هر قسمی که آمدند و خواستند که بجای خود بمانند
بیکدیگر و مضطرب نشد و هر حیل که میکردند و قرار نمیکرفت تا آنکه جوانی آمد که کون خوشتر و آموخته
بشهرهای برداشت و هر جا که داشت و هیچ نگرانی و بر جای خود قرار گرفت و فریاد و غلط خلق آسمان
رسید و آن جوان بجای خود محکم ساخته از میان خلق برآمد و من از جای خود جسته چشمم بر
دوخته شد و عقبتش نهادم و از کثرت و ازدحام و واحدی که مبادا از من غایب شود و دیگر دردم
خود بر نداشتم چشمم از نزدیکی که عقل از من زایل شود تا آنکه اندک عجم خلق کم شد و مردم است
ملفت شده فرمود که رفته را بده و چون رفته را پستش دادم بی آنکه نکاحی را نکند گفت که درین
برو خوبی نیست و آن امر ناگوار که از این چاره نیست در سال سید و هفت خواهر شد و اگر آن
روان شد و هزار دشت و حیث از زبان از کار رفته طاقت حرف زدن نداشتم تا از نظر من غایب
و خبر با بی القاسم رسانیدم و ابو القاسم تا آن سال زنده ماند و در آن سال وصیت نمود که من و فرزند
میساک را منتظر بود تا بپاها رسد و یا رانی که بعد از آن آمدند گفتند امید شغای تو داریم و گفت آن قدر
نیت گفتن چنین است و عده که بمن داده اند رسیده و مرا بعد از این امید نیست و در آن عرض حرکت
و اصل شد و آنحضرت هم راد و غیبت است غیبت صغری و غیبت کبری و حکایاتی که مذکور شد و غیبت
کبری بوده و اما در غیبت صغری که مدت آن هفتاد و چهار سال بوده بعضی از خلق شیعیان بخیرت
نرسیده اند و مسائل مشکل خود را می پرسیدند و از بعضی را که آن دولت میسر نبوده بود خدمت و کلامی آنحضرت
نرسیده اند و مسائل و حاجات خود را بایشان عرض میکردند و اینها عرض مینمودند و جواب
میکردند و درین مدت چون تقیه شده بود از نام آنحضرت کاهی به محمد و کاهی بصاحب بخت و مقام
و مهدی تغییر مینموده اند و از مکان امام بنا حیره مقدسه و اینکه در اسارت من و اقوام شده و از تقریر
آنحضرت ظاهر آنحضرت همان زمان خوفناک شد و نام و کلامی آنحضرت و توفیقات او هر که خواست

بود و در کتب معتبره مذکور است و در این کتاب که در این باب است
 اول حکایت غریب و معجزات عجیب ظاهر یافته در بسیاری از شیعیان و موالیان بخدمت حضرت
 و در کشف الغم و فصول همه و احوال الدین و خراج و غیره و بعضی از آنها که بایشان رسید و شناسان
 از آن بخدمت در کتب مذکوره مذکور است که ابوالملاحان نام شخصی از موالیان گفت بخدمت ابو محمد ^ع رفتم
 و در بیماری که وفاتش در آن بود نامه چند نوشتم بمن داده فرمود که این نامه ها را بعد از این بر ویسار تو
 بانه در روز دیگر باین شهر خواهم رسید و آن در روز رحلت من است گفتم یا سیدی و مولای چون چنان
 بود و علیار و ملاذما که خواهد بود فرمود که جواب نامه های من از تو طلب کن یا سیدی بر این زیاده
 کن فرمود که همان طلب کن و او قائم بامر است بعد از من و حیثیت مرا از آنکه در چیزی کم
 و نامه ها را بعد از این بروم و روز بانه در دم بمرده رسیدم در وقتی که مردم بجهت نماز برای آن حضرت تجمع
 بودند و برادرش جعفر را دیدم که مردم تعزیتش میکردند و فرمایش شده بود که بر نماز کند یا خود گفت
 که امام اینست پس امامت باطل شد جا و از مشغول بشرب و قمار دیده بودم و مع هذا نیز دارم و رفتم و سلام
 کردم که شاید چیزی برسد هیچ نگفت چون اراده نیت نماز کرد دیدم که گوید که من کون مجید موی کش
 دندان بر او شده رد او جعفر را کشید گفت یا عم باز پس تو که من بر بر بنماز اولی تمام از تو و جعفر از آن
 متغیر و پس رفت که گوید امامت خلق کرده بر امام نماز کردند و چون از دفن فارغ شدند رو بمن کردند
 جواب نامه های که آورده بیار و دادم و با خود گفتم و در نشان ظاهر شد حکایت همان مانده است بانه
 جعفر رفتم در کرب و زاری بود یک از حاضران که حاضر و شام نام داشت پرسید آن که گوید که بود که نماز را بر تو
 کرد گفت بخدا که او را ندیده و نمی شناسم درین بودیم که جمعی از قم رسیدند و از امام پرسیدند چه خبر
 شنیدیم بعد از آنکه او و فغان پرسیدند که جانشین او کیست اشاره بجهت کرد و فرمود و از تعزیت و نیت که
 داشتند که با ما مبعی نیست و نامه ها نوشته اند و هم ناکرده بنویسند که هر نامه و هم کارگیت و ملل چند است تا
 آنرا تسلیم نمایم به خواسته جامعی افشاند و میگفت میخواهند که ما از غیب خبر دهیم تجار را و شده و در آن

که چنانچه ایشان که خود خادمی بیرون آمد و گفت ای اعلیٰ تم باشی نامه فلان و فلانست و حیاتی که
دارید حواریت و دینا و دنیا و ملائمت پس نامهای حیاتی را بابت خادم دادند و گفتند اگر تا نزد من
فرستاده و ملائمت و ابوالادبانه را محقق شد آنکه از امام شنیده بودی الحال جمع من و معتد رفتم
بر عرض کرد معتد خادم خود را فرستاده و صیقل کزیر را گرفته بود که دو کتافشان در حد و صیقل شد
گفت من حاطام تا حال که دو کتاف غنی دارد و در همان روز خبر موت یحیی بن خاقان رسید که یحیی
و خبر خروج حاکم بصره رسید و دو سه خبر دیگر ازین عالم چیزها و ایش بن خود در مانده از کزیر و خوش کردن
و از دست ایشان خلاص شدند و الحمد لله رب العالمین و ایشاد کتب مذکوره است به منجم که در همان
هفته که امام عباد دینا رفته بود جمع کثیر از تجار قم و جبل و غیره حاصره بر قاعده مسخره ملی بسیار آرد
بودند و خبر فوت آنحضرت نداشتند و چون بشنیدند و از وارث و نائب رسیدند و بدویش جعفر بن
دادند چون بدو رخا زارش رفتند خبر یافتند که باطلانده و سازنده کثیر و جلد رفت است تجار با هم گفتند این
صفت امام نیست یک گفت مالها را بخت صاحبانش و این باید برد و یک گفت چه کنیم تا بهیم چه میشود و یک
گفت این مرد را خود یکبار دیده با این خوف نه برین قرار داده ایم اما ندانند تا برکت هر سلام کرده گفتند
باید تمام جماعتی از شیعیان را بخوانیم و هر بار می خوانیم موالیان شما مالها می دهند که با هم و دهنای ایشان
برسانیم هر نوبت بابی محمد تسلیم میکردیم این نوبت چه کنیم جعفر گفت از برای من بسیار گفته چیزی را
عرض کنیم گفت بگوئید گفتند این مال هر یک ندارد و دینا و پنج دینا را از کسی است محمد در کس میکند و هر
دو ایض می بینند و هر بار ابو محمد می گفت تمامی مال اینقدر است و هر کس حرج بود نامی برد و نامهای
کلیس می گفت حتی نقش خاتم بر شخصی را نیز بقاعده او می بیند مال حاضر است چه گفت در روز یک
و آخر ابر برادر من میکند او هرگز از غیب خبر نمیداد تجار هم نگاه کردند و در فکر شدند و ایشاد کتاف
بجست ما فرستاده اند و ادای آن چه تا قبل دارد که گفته ما و کلا یز ما را بفر از علامتی که عرض کردیم عرض
نستیم که هر چه اگر تو امامی بر تو غنی نیست نشان هر یک بده و بر کفین مال از ما بمانست و ما مالها را

بفر از آنکه بصاحبان رد کنیم چاره نداریم تا ایشان حرج خواهند کند و جعفر بخت خلیفه رفتن از
تجار شکوه نمود و خلیفه تجار را طلبید گفت چرا مال را بجمع می آورید نمیکنید گفتند دولت خلیفه مستدام باد
جمع می تجاریم بوی کانت جماعتی چیزی آورده و ما موریم بانکه بطلانت و دلالت بر صمیم و ایوگر راهانت بود
کمال از ما بطریق مذکور میگرفت خلیفه بجهت عادتت بکلون بدو گفتند که میگفت که تمام چند است و حرج
چند داده و نامش چیست و فر نام از کیت و نقش و مخفی بکر چه کاغذی است چه چیز است چون چنین میگفت
ما را تسلیم میکردیم اکنون کار این مرد بقاعده او عمل کند منت داریم و الا ما را ایضا بطل مال و بیایم جعفر
یا لایزال المؤمنین ما اینها برادر ما فرامیکنند که علم غیب بوی نیست میدهند خلیفه گفت ایضا روئند و ما علی الاول
والا البلاغ و جعفر ملزم شده تجار گفتند عمر خلیفه در از به التماس خادمی داریم که ما را نخواستی که تا ازین دنیا
بگذرانند و ازین دنیا بیرون رویم خلیفه بقبضی همراه کرده تجار از محل خطر گذرانیده بر پشت و فی الحال بی
خوشه روی و خوشگویی پیدا شده نام یکیک از آنجا است را گفته گفت بشتابید بخدمت مولای خود بگفتند
تو می مولای ما گفت معاذا الله من یک از بندگان مولای شما ام و از بی باور رفتن بخدا و بپدرم رسیدند خانه
دیگر برآمده و خفت داخل شدن داد و تجار گفتند چون بدرون خانه رفتیم خبری کردیم و جعفر بقتضای
که مولای خود قائم مداریدیم بگریشته گفتی که مکه ماه بر است که طلوع نموده جامه بسوزانیده بود
کردیم جهاب ستم ما را با حسن و جمعی داده پیشش نمود و بعد از آن فرمود که تمامی مالی که با شما است فلان مبلغ است
و فلان چند و فلان چند داده و یکیک را چنانچه بود و خفت نمود و در آخر از اولاد و فرزندان حرکتی پیدا نمود
با ما بود در آن خوار و دلبسته و عید و غیره و نصف حرکتی و ما بیکل فتاده شکر الهی بجا آوردیم و خوشی
بر آن افست سحره کردیم و زمین را بوسیدیم و بعد از آن هر چه بخواستیم بوسیدیم و هر شکی داشتیم عرض نمودیم
جواب بر وجه صواب شنیدیم پس بجا امر نمود که دیگر مال بس مره نیاریم و در بغداد بماند شخصی نشین و اگر
بعد ازین تسلیم او کنیم و توفیقات نزد او خواهد بود و بآن محل خواهد رسید و یک از رفیقان ابو العباس
محمدی جعفر حمیری بود از اهل قم باو گفتی و منوطی عطا فرمود و بآه گفت غلام از حرکت داد و راه نزدیکی

بر جهت خدا رفت بعد از آن شیعیان ما را ایضا و بخانه آن شخص میسایند نزد او توقیعات حاجت بود
و علامات و دلالت در وقت آن شخص ظاهر میشد نام او عثمان بن حنیف و بعد از او جعفر بن محمد بن عثمان
وکیل بود و بعد از او ابوالقاسم حسین بن روح آمد و بعد از او شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری و بعد از ایشان
ابوالقاسم قائم علامات و دلالت ظاهر میگردد و لیکن گویند که کورماز و شیخ حاجب دارانی قضا
شده اند که اگر گفته معتمد بامر خلیفه را طلبید و دو کس دیگر حواصی نمود و فرمود که یکس از شما بر سر کمال
کشیته باز و بمره برسد و خان حسن بن علی را فرود گیرید که فوت شده حرکات و رخا نه او را پسند از کوه جک و بزرگ
سرخ را بنزد من آرید و با تحمیل جنازه ما میگیریم رفته درو بام را فرود کنیم کسی بر نرود و چون بر روی خانه
رفتیم چکس را ندیدیم هر دو که بر روی آویخته بود بر داشتند بر روی رفتیم و با نجاسه ای بود بر دوات داخل شدیم و با
بظن آمد که در سردر یا کسی حصیری بر روی آب انداخته بنی از ایستاد است با ملتفت نشد یک از دو رفیق من
بعد از قدم در آب نهاد که خود را بیاورد و سازد و آب غرق شده نزدیک بود که غیر من دست از کرم و بعد من
از روی شدن خلاص شد و بعد از آن بهوش بود و خوش کرده و چون او کاری یافت آن رفیق سیم را با خود میبرد که
خدمتی بجهت خلیفه رساند و برادر آب نهاد و بر روی او رفت و بعد از آن طلب اجل بجهت تمامش بود
از آب بر آوردیم بهوش و بر پشت از حال من بگری خود افتاده فریاد کردم که معذرت از خدا و از شما میگویم
که من نخواستند آمدن و توبه کردم و از کرده خود پشیمانم اصل ملتفت بجا و گفتگوی مانده و ما شرمند و بنا بر آن
برگشتیم و بخدمت خلیفه رفته آنچه دیده بودیم نقل کردیم گفت این را ز را بنهان دارید و اگر شنیدم که یکس گفته
در آن کس ما نیز نم زنهار کرد و چون خود سعی میکند و مال خلیفه زنده بود ما اظهار آن حکایت بجهت خلیفه
کردیم و لیکن در آن کتابها و کتب مجرعه مطهرات و جمیع این حدیث را هیچ شمرده اند و بر دوات جعفری
از این شادان از این مهربان را که او گفت بهشت نیست یا بهشتی که رفتیم یا امید آفریننده امام را بهیم و توفیق نمی یابیم
تا آنکه شبی در واقع دیدیم که شخصی میگوید حق تعالی ترا رخصت زیارت است آمده و نه شربت ایضا و گفت که آن
چون بگویم نزدیک بود که ساز می نمود و حسین رسیدیم و با عتکاف و عبادت میگذرانیدم و قطع میکردم نماز را

در طواف جوانی بنکوره دیدم دلم بجهت او مایل شد بر کلام کردم و جواب شنیدم گفت از کجای گفتی که
گفت این حسین را می شناسی گفتم او یک حق را اجابت کرد گفت چهارم به خوش بگذراند شبها را در پیش
حق تعالی باز گفت علی بن ابی طالب بن هزیم را می شناسی گفتم منم گفت نشان کار از او بگذرید و یا تو بود چه شد
گفتم بمانست و از فضل بیرون آورده با و دادم چون خط او را به بر بهای می برست گریستی دراز گفت
سلام الله علیک یا باجی که گفت اما ما خدا را که سکین و اللزوس مع باکم العظمی بن علیهم السلام پس گفت ای
هزیم با بخل خود بر کرد و کار بر خود بزد چون ثبت تاریک شود بر و شعیب بنی عامر که را اینها خوا می یافت چون
در آنجا بختش رسیدم روانه شد و من در خدمت او بگذرید مشغول بودم تا بفرقات رسید اینها فرو داده و با هم نما
شب کردم و از اینجا رفتم تا بگویم طائف رسیدیم و غماز صبا کردیم و سوار شده می رفتیم تا به بلندی کوهی رسیدیم
پرسید که می می گفتم می از یک پهنم بر و خیمه که نور از آن می تابید و دلم از دیدن آن فرح می یا بر گفتم
آرزوی هر آرزو مندی و حاجت هر حاجتمندی پس رفتیم تا به نزد یک تنگ رفت و دایمی که اینی حل میشود
مشکله و ذیل میکرد و جباری و مهارت را بگذارد گفتم تا که را بگذارد گفتم این حرم قائم آل محمد است کرد
داخل شود الا ولی و از و بیرون نرو و الا ولی پس را حله را گذارتم و رفتیم تا به رسیدیم گفتم تو قفس کن
و خود در قفس بعد از آن بگذر که و گفت خوش شو حال تو که براد و مطلب خود رسیدی میا و مرا به درون خیمه
دیدم بر روی بر روی نمادی نشسته بر ادیمی نکر زده روی که چون ماه شب چهارده گشت ده شانی کشیده
چشمان سپیده فراخ ابروی موقش رخاں کم گوشت بر رخ رانش خالی چون مشک قدی نه دراز و نه کوتاه
عقل در صفتش حیران و در نقشش عاجز سلام کردم بر نیکیو ترین و جوی جواب داده فرمود که برادران را در
عراق بر چه صفت گذاشتی گفتم در تنگهایش و خواری در میان قوم فرمود که غنویب ابرو بکسی نشود و از
عزیزش نه و عزیزان خواری گفتم یا سیدی و مولای حاجت ملازم داده و رات در راه مطلب ملازم فرمود
الله را بر دهم ابو محمد مرا فرموده که بجا و رت نکم با قومی که حق تعالی بر ایشان خشم گرفت و طاعت کرده اند
دنیا و آخرت و عذاب الیم ایشان رات و مرا فرموده که ساکن نباشم الا در زمینهای خالی و کوچه های

منامی از حق تعالی تقیة و اظهار کرده و آنرا بر من موکل گردانید و من در تقیة ام تا آن روز که مرا دستگیر
دهند و وقت فرج شود و من مدتی در آن کوه نزد آن حضرت در خدمت بودم تا بعد از حضرت ^{سید} علی
از آنجا بیکه دوازده یکدین و از مدینه بکوفه و بعد از رستم و با من بفرار غلای که خدمت من میکرد و در فرار
نبردیم و باقی عمر در محنت آن چند روز گذشت و ایضا در کتب مذکوره از ابوالحسن خبر بر روایت
که گفت در مجلس حسن بن عبد الله محمد بن ناصر الدوله بودم و او را حیدر گویند میگفت نه بار من را حیدر
میگویند میباشید که من از اسل میترسم روزی در مجلس عم خود حسین حاضر شدم و در آن باب صحبت نمودم
و نمود که ای فرزندان شکر میباش که من نیز حال تو دهم تا آنکه معامله تم بر خلیفه شکل شد و مرا میفرستاد
لطاعت نمیکردند و با او کار بجدال و قتال میسازیدند و مرا طلبید و شکری بمن داد و بطرف قم روانه شد
و من مداه بصید و شکار مشغول می بودم روزی شکاری از من گرفت و من سهری آن نهاد و نری سیم
و شکار خود را باب از اخفت و من نیز به رآب ماندم و هر چند بر می آمدند و هیچ میشدند و این نشاندیم
سواری بر کبکی سپاسوار و تمام بسته خری پوشیده روی خود را بسته چنانچه بغیر از چشمانش نمی نمود و خند
سرخ در پارای آنکه با ماری یا کینت نام برد او از داده گفت یا حسین من گفتم چه میفرمایید و من که چرا
این را می راسل می شمارد و چرا منع میکنی اصحاب مرا از غرض مال و من یا آن خیف و غیوریتی که از هیچ چیز
و از هیچ کس نمی ترسیم و هیچ آفریده را در نظر نمی آوردم چیست چنان در من کار کرد که بر خود لرزیده
ترسیدم و گفتم یا کیندی هر چه میفرمایید بجان من تمام و من بعد خلاف امر خود ایام که در حجاز آنجا میرسم
عمل آنرا بر کس بنویسم برسانی در جواب گفتم سمعنا و طاعت فرمان بردارم گفت بسلامت برو و غایت
بر کیندی چون از پیش نگاه کردم و در هیچ جهت از جهت اندازیدم و ترسیدم چه شد و من بیشتر کار کرد
و من از آن خوف ترس بشکر خود برگشتم و چون فر رسیدم و داده بکنج و جلال دهم اهل قم با جلیل
من برآمده گفتند بسلامت داخل شو ما را با تو مخالفتی نیست و هر طریقی که خواهی سلوک کن من مدتی در قم
میزایده و بر آن توقع دهم از مال و اموال دست من آمده تا آنکه حاکمان و دشمنان بر بسیار مانند من تمام

صد بر دند و در باب بن خلیفه چنان گفتند و بدگویی کردند و مرا عزل کردند و بیضا و طلبید و من آمده
از قل بسلام خلیفه رفتم بعد از آن بخانه خود آمده قرار گرفتم و یاران از نزد یک دور بر من می آمدند
و در وقتی که جمعی کثیر در منزل من نشسته بودند محمد بن عثمان غری آمد چهار بر سر من کس که نشسته آمد تا بزرگوار
من نگه کردم و من در خشم بودم و مردم میرفتند و می آمدند و مرا دم بدم خشم زیادی شد و از حاجتی
حرکت نمیکرد تا آنکه مجلس خلوت شد بر پیش آورد مکنت میان ما و توستری است که من بنمایم گفت اندر
بیان خبر بر اب شهاب سوار بود و میفرمایند که ما بوحده و فکر کردیم تو هم بوحده و فاکل خبر آن حکایت بخاطر
آمده بر خود از زیرم و گفتیم السمع والطاعة پس برخواستیم و دست او را گرفته بخانه اموال بروم و در آنجا
بودم از نفع و جنس غنای آنجا کردم و در هر چه قبل ازین نیز میدانستم که تقصیر و تقاضا کرده ام بیا آوردم و با
سببم و عذر خواستم و نامن این حکایت را از من خود حسین شنیدم شک تردید از خاطر من رفت و از اعتقاد
اقل برگشته توبه و انابت کردم و بنا حیه مقدسه و صاحب آن غریب جمیم و ایضا گفت از آنجا که بخند
صحبت آن حضرت رسیده اند یک سوده نامیت از شایخ زیر بر پیش احمد از نقل کرده که گفت کاشی زیارت
ای عبدالرحمن بن علی علیه السلام میرفتم و بعضی اوقات آنجا میماندم شبی آنجا بودم نماز مغرب کردم و
تلاوت مشغول بودم جوانی خوش لباس دیدم و سوره حمد از من شنیدم و صبح با من از جای برخاستیم و چون
بکنار فرات رسیدیم گفت تو بگو خدیو گفت یا گفت برو و او را خبر را در پیش گرفت و من بر جای ایستادم
تا سفت شده از پیش روان شدم و باور رسیدم و بعد از لحظه خود را در بخت دیدم و بعد از زیارت در وقت
او بجهت رسیدیم گفت این منزل است و محوی بر طوایف دست بر زمین زده بر تن کوی کند و آب طاهر
و وضو ساخت و بپزده رکعت نماز شب کرد و بعد از نماز صبح من گفت تو مدتی در پیشان و بی حال من
بگو فرسی بر رخا لایطاهر را زنی رو و در یکوب از خانه بر خواهد آمد و دشمن از فرج قربانی که کرده با
خون آلود و با یکوب جوانی که صفتش این دایره فرموده آن کیه که در زیر تخت مدفون است و یکی بر
کر نام خود را بمن بگو گفت محمد بن الحسین چون بگو فرسیدم بر رخا لایطاهر رفتم و در زدم چسبید که کسی

گفتم سود گفت ترا بمن چه ربط و مرا با تو چکار گفتم بگامی دارم بادت خون آلود برآمده و چون
بمقام رسانیدم گفتم سمع و طاعت و روی مرا بوسیده مرا بدرون خانه برد و از زیر پای کرسی
کینه برآورده بمن داد و دراضیافت نمود و دست بر چشم من مالیده و گفت آن صاحب عروزم را
و من از برکت آن محبت پناشدم و منزهب زیر پیرا گذارستم و محمد گفته که پدرم تا بود بدین امانت
و بان اعتقاد از دنیا رفت و آن کینه را غنی ساخت و ایضا از یوسف بن محمد الجعفی رواست
که دهانزد در سال کعبه و شش زیارت پست آمد رفتم و سه سال در ملک بجا و بودم و بعد از آن روان
شام شدم روزی غاصب از من فوت شد بآبی رسیدم از محفل نزدیکم و میاد قضا نماز شدم و آم
که چهار کس بر یک محل سواره می آیند از روی تعجب در ایشان نگاه کردم یک از آن چهار گفت از ما
فقیه میکنی و از فوت نماز خود تعجب نمیکنی چرا تعجب زاده شد که از یک عالم باحوال من بهرسانید که
باز گفت دوست نمیداری که صاحب زمان خود را به پنی گفتم چون دوست ندارم اشاره بیک از آن
کرد که گفتم او را دلایل و علامات گفت کرام را میخوانی ازین دو محل تنها آسمان رو و یا با آنچه
بر دست گفتم هر کرام کمی شود علامات و بیکت بت محفل و سواران بلند شده ملا نظر من غائب شده
و آنکه با و اشاره کرده بود جوانی کند مکن کشیده پنی بود نو را زردیش تا بان رفتند و اکتاف
گذشته و ایضا دیگری که آنحضرت را دیده ابو محمد دلچسپت که یک از شیعیان مذری با و داد که
صاحب الامر حج کند و این عادت شیعیان بود و این ابو محمد پری بود از صلی شیعیان و را در پیش
بی عابد و صالح و دیگری فاجره فاسق و ابو محمد از آن خود صاحب بآن بهر فاسق نیز داد و حکایت کرد
چون به وفات رسیدم جوانی برادیدم کند مکن خوشتر و خوش لباس پس از کس به عاف و خیر
شکل چون وقت روانه شدن مردم بود بمن ملقت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نوازی گفتم در
باب سیکیدی و مولای فرمود که بتو ادهام از برای آنکه میدانی و توان از آن زر کبی مدعی گشتی
بخورد و حرف فسق کند نمیزی که چشمت بزد و اشاره بیک چشم من کرده من محفل گشته روان شدم و چون

بخود افتادم هر چند نظر کردم او را ندیدم و از آن روز در آن محال بودم و بر آن چشم بستم شیخ
 آن طایفه محمد بن النعمان المصنف آورده که چهل روز تمام نشد بود که در همان چشمش قرص پیدا
 شد و نایب گشت و دانت که آن جوان صاحب بوده و او را نشناخته نمیدانم تا سفش بر چشم
 بیشتر شد یا بپایند و چشمش پر روی آن حضرت نیفتاد یا بپایند او را نشناخت و اما آن جماعتی
 که از هنگام ولادت تا حال غیبت آن حضرت را دیده اند در کتب مذکوره و در تواریخ بسیار از آن
 جمل در کشف الخ و لکال الدین از احمد بن اسحق شری نقل کرده اند که گفت اراده کردم که بخدمت
 ابو محمد امام حسن عسکری ۴ روم و سواد کنم از خلف صالح بعد از آن چون بخدمتش رفتم و سلام کردم
 قبل از آنکه سوال کنم فرمود که یا احمد بن اسحق بدستی که حق تعالی از آن روز که آدم صغی را خلق کرد تا
 روز قیامت هرگز روی زمین را از محبتی خالی نکند آیت چه برکت محمد طاهر با اصل زمین دفع
 میشود و از برکت وجود او باران بسیار و وسیله زمین برکت خود را بیرون میدهد پس من
 گفتم یا بن رسول در هرگاه چنین هست پس خلیفه و امام بعد از شما کیست چون من این سخن گفتم امام ۴
 بکنده برخواست بدرون خانه رفت و برآمده پس بر دوش آیت که گفت روی او ماه بدر است
 و من سه ساله گفتم یا احمد بن اسحق اگر آن بودی که ترانزد حق تعالی و نزد جبهای او گرامی و عزیز
 هست این پسر را بنویسم خودم و گفتم این پسر نام و گفتم رسول الله است آیت که ملک زمین است
 و زمین را از عمل و راستی بر خواهد که چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد یا احمد بن اسحق حال این
 پسر درین است حال خضر و ذوالقرنین است بلکه که این پسر را غیبی خواهد بود که از حاکم نبات
 نیابند و غیبت او هرگز که به طاعت و امام دانش او ثابت باشند و توفیق یافتند که از
 کند و از حق تعالی تجلیل فرج او طلبند پس من جرات نموده گفتم یا مولای من هیچ علامتی در حق
 من بآن اطمینان یا بهر چه این بگفتم آن پسر نه بآن غیب فصیح و بلیغ گفت آنا بقیة الدین
 و المستوفی من اعدائه فلا تطلب الا بعد عین برستی که من بجز خدا و باقی که آشته اند او ندانم در زمین

و من که انتقام از دشمنان خدا خواهم کشید و تو بعد از آنکه چشم حجت خدا را دیری و کمال است
و نشانهای پس من فرحان و شادان از خدمت لعینین و عاصین علیها السلام برآیدم و بگو
و در زمین غمی نگیدم و صبح روز دیگر باز خدمت رفتم و سلام کردم و گفتم یا بن رسول الله سرور و خوشنما
من بسیار خدمت نمادی بآن بر من سختی کرد و جباری هست از خضر و ذوالقرنین کدام
خود را آن طول غیبت است یا احمد یا بن محمد که یا بن رسول الله غیبت است و ما از خواهد بود و خود
بلی بخدا قسم است حتی آنکه از رازی غائب بودن ما بسیار ری از آنها که باین اعتقاد باشند
کردند مگر آنهایی که حق تعالی بر کتبی ما از ایشان عهد و پیمان گرفته باشد و ایمان در دلهاست
فرشته و شربت شده با غده از جانب او میوه بر باشند که بر اعتقاد خود بمانند یا احمد بن احنظرب
این امری است که امرای خدا و سریت از اسرار اکثر و خیریت از امور غیبی که دار از آنچه تو گفتی و آنها
دار و مگر ما غایب این راز مدان و از شاکن آن باش و در شکر بر این اعلام تقصیر و امداد را
بما در و درجه ما باشی فردی قیامت را اعلای علیین و موافق است با این حکایت حدیثی که جابر
بیزید جعفی از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت شنیدم از رسول الله صلم که میگفت هر که
ذوالقرنین بنده صالح بود از بندهکان خدا و گردانیده بود او را حق تعالی بجهت بر خلق و او قوم
بخدا دعوت نمود و او بتقوی و بر هر کاری کرد و زدن آتش بر قرنش و در تنها غایب بود تا آنکه
بعضی گفته مرده و بعضی گفته هلاک شده و بعد از آن ظاهر شد و باز رجوع بقوم کرد و بر آن قدر
بیشتر نزد حق تعالی او را در زمین نکین داد و گردانید از هر چیزی سختی از برای او و کلش بفرقی
و مفکیر عالم رسید و بر کتبی که حق تعالی از او باشد که جباری سازد منت او را در قیام از فرزندان
من و حکم او را بشرق و غرب پس از منی آنکه جمع محله و مکانی از کوه و دشت و هوار و دشت
نماند که قدم ذوالقرنین بر سیه باشد الا آنکه قدم قیام بر سیه و از برای او حق تعالی کتبی از زمین
ظاهر گرداند و صحران را بهشت درآرد و دشت او را حق تعالی بر عجب و ترس او در دنیا و کوه

زمین را از عمل چنانچه از ظلم بر شده باشد و ایضا از آنجا که آن حضرت را دیده اند و معتقد
منقول است که در کشف الغرر روایت نموده که گوشت بخت ابو محمد ع و منعم در خانه نشسته بود
و در طرف راست حجره بود بر در آن پرده او بخته گفتم یا سیدی صاحب علم و ملاقات و ملاقات بعد از
تو گیت فرمود این پرده را بردار چون پرده برداشتم پسری دکن پنج سالگی با شش ساله بیرون
آمد و بر آن کتاده مدعی غیبه نورانی چشمان سیاه در یکطرف و خالی در کسویه و بر بوی زانوی
ابو محمد نشست پس امام ع فرمود که این صاحب شماست بعد از من و پس از ظهر رو بر سر گشت
بر در فلان رتبه و اوقات معلوم و پس بر روضه خانه رفت پس بن گفت یا یعقوب برین حجره نگاه کن
و من چون با طرف حجره نگاه کردم کسی ندیدم و ایضا در آن کتاب با محمد بن عثمان عری
نموده که گفت تا چهل کسی از شیعیان و موالیان در خدمت ابو محمد ع بودیم که پیش را با آوردیم
نموده گفت این امام شماست بعد از من خلیفه من است بر شماست اطاعت او بکنید و متفرق شوید بعد از
من تا در دین خود حاکم نشوید و برانید که او را نخواهید دید بعد از او روز و آن جمع از خدمتی آن
و آن که ایامی بر نیامده بود که امام رحلت نمود و دیگر آن حضرت را ندیدیم و یکدیگر را از آنکه بدیدیم
آنحضرت استعدا یافتند از نسیم خادم ابو محمد است که گفته بعد از تولد آن حضرت چه روز بختش
رسیدم و اتفاقا قاهره عطسه آمده بن گفت بر حاکم اید و من خوشحال شدم پس بن گفت من از آنجا
بردم بر آن عطسه خط امان تو بر روایتی که زکریا تا سه روز دیگر همان حکم امام ع است
بعد از چهل روز از ولادت نه جنس سلام ابو محمد ع و من مولای خود صاحب الزمان ع را دیدم که در آن
خانه می نشست و من میگفتم ایضا حتی که با آن حضرات ندیده و نشنیده بودم شجب شدم و از آنجا
ما هیچ آنکه را ترقی در بالیدند و نمو کردن می باشد و دیگر روز که غیر ما را در یکجا با شده در ماهی آنکه
دیگر از آن رسالی تواند بود و بعد از آنکه با آن خانه آمدم و او را ندیدم و از احوالش پرسیدم بر آن
گفت چنانچه ما دوستی هر سه خود را بخدا سپرد تا آن وقت که خدا خواهد ما نیز او را بخدا سپردیم و رفت

سعلم و یک دیگر از نجایان شریف شرفشده اند سعد بن عبد الله شریف گفت روزی مرا
افتتاح محبت افتاد با مخالفی و در امانت منظره میرفت تا بحث با بجائی رسید که مخالف گفت آیا
ابوبکر و عمر از روی طمع و در حقیقت اسلام آوردند یا از راه و جبر و گمراهی و من متفکر شدم که اگر بگویم جبر
بود کار بکار و بخیر رسیده اگر بگویم طوع و کراهی بود من کافر نمیشد و بعد از ایمان پس با او مدار کردم
و شعلی بهمانه ساختم و جواب با بساحتی دیگر انداختم و بخدمت احمد بن اسحق رفتم که از تحقیق اتم گفته اند
بزیارت امام خود رفته بسمره من نیز بخانه آمده استری که دوشتم بران سوار شده از بیابان می آمد
و در منزل توقف کردیم پس رسید که در هر خیالی گفتم بخدمت امام میروم که مستطیع گشتن شد و هر یک گفت
بهترین رفیقانی تو از برائی من پس بسمره رسیدیم و در کسای و حجره گرفتیم و بجام رفت غنبل تو در زیاده
کردیم و احمد انسانی را در جادری پیچید و بر دوش نهاد و در راه تسبیح و تهلیل میکردیم و صلوات میخواندیم
تا به رخانه امام رسیدیم خادمی بر آمده نام هر دو را بر ده طلبید چون بروی خانه رفتم امام بفرمود
بر کنار صند نشسته و دست راستش پیری ایستاده که گویا در رهنه الحال طالع شده سلام کردیم و جوابی از او
عجبت و اگر امام دادند احمد انسانی را بر زمین نهاد امام م کاغذی در دست نگاه میکرد و در زیر چهره حلی
جوابی میخواست بگفت درین انبان هر یکای مولیانست بدان نظر کن فرمود اینها بکار ما نمی آید چنان
بحرام مزوج شده است امام جواب داد گفت صاحب الهامی حلال از حرام جدا کن پس احمد انسانی را باز کرد
بر آورد و گفت این از فلان بن فلان است و در آن میان سبب است که از فلان بن فلان غلام غلب
که یک فلان از فلان دزدیده و باقی کینه و حلال جانش با نام برد و چنین یک یک سوار بری آورد
و هیچ حرکت را آن حضرت نمیکند و آخر فرمود که برو بصاحبانش رسان بعد از آن گفت فلان جاء
فلان مجوزه بهت خود داشته بافته که آنرا بر آورد و قبول شد پس رو من کرده فرمود که مسائل خود را
پرس و پرس که جواب برو جواب میگوید چون من خواستم که عرض کنم صاحب را بپایان خود قبل
من بگویم فرمود چرا این مخالف گفتی اسلام آن حدود نه طوع و کراهی بود و نه گمراهی اسلام طوع و کراهی

چنان بود و از افاضان شایسته بود و در اهل کتاب بیایستد و نیزه که غیر علم ناکستنی بود
 انوار شده و بیعت و تادیه و قیامت با قیامت صاحب ملک عظیم خواهد بود و بطبع آنکه حرکتی
 شود و صاحب حکومتی که در اسلام را ظاهر کردند چون دیر کرد و حاجی بایشان نداد و نیکو
 بهر سینه زد و در شب عقوبت کین کرد که از شتر شش میزد از نو و میر می آمد بهر بر سوال آمد و آنحضرت
 یک یک نام برده فرمودند و آنکه که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
 نیز با ائمه المؤمنین بیعت کرد و در بطبع آنکه حکومتی بپایند بیعت ناز روی هر کرد و در آنجا بود و در آنجا بود
 امیر المؤمنین حکومت یابوس شد و تقصیر نمودند و کردند و هر چه کردند و چون از جواب علی بن فارغ
 شد با حکمت بود درین سال بر حجت حق خواهی رفت و احمد کفن طلبید و ابو محمد فرمود در وقت حج
 برو خواهد رسید و احمد چون بخواند و شهادت کرد و شهادت بکشت و کشتی بکشتی بکشتی بکشتی
 و حضرت آوردند و در روزگار کرده بگشتند و امام آنانی که صاحب طوالت آمد علی و آنکه دید و نیکو
 از و کلا و غیر و کلا و تو قیامت بخت ایشان بر آمده در اکثر کتابها و خبر میاید کتاب کمال الدین و کشف
 الغرر که راست اطلاق و کلا و در پیش کرد و بفرمود بود در بخت آن حضرت میرسید و از و از اهل اصحاب
 بن ابراهیم بن مز یار و از کوفه عاصمی و از قم محمد بن اسحق و از محمد بن صالح و از ری شایب
 و از ری یحیی بن قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها و کلا و آن حضرت بوده اند و
 میرسید و از و از غیر و کلا از اصل بغداد ابو القاسم بن حلیم و ابو عبد الله کنندی و ابو عبد الله جنیدی
 الفزار و بنی و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبد الله بن روح و مسعود و طباطبائی غلام ابو الحسن و احمد
 محمد و دهر حسن و اسحق کاتب و صاحب فراد و صاحب کینه و صاحب و از محمد بن کثیر و جعفر بن محمد
 و از دینور حسن بن نازون و احمد برادرش و از صفه ثانی بن ابی اسحاق و اصیر زیدان و از قم حسن بن
 و محمد بن محمد و علی بن اسحق و پدرش حسن بن جعفر و از ری قاسم بن موسی و پدرش محمد بن محمد و
 صاحب الحصاره علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر و از قزوین مرداس و از و صاحب

وینار و ابونبات و ازینجا پور محمد بن عقیب بن صالح و ازین فضل بن زید و حسن پسر جعفر بن
 و این طایفه است علی و ازین صاحب المولودین و ازین صاحب الملل و ابوجا و ازین صاحب ابوجبر
 و جواد و ازین صاحب ابی و طایفه است ازین صاحبین آن حضرت را دیده اند و ازین صاحب ابی و طایفه است
 جماعت مذکورین بسیار است و فصل کرد ما انداز و کلا و شرا و غیره و کلا و شرا و غیره و کلا و شرا و غیره
 آن حضرت نیز که بنام جمعی آمده بسیار است و در کتب مخصوصه مذکور است که بعضی آورده اند
 از اینجمله قوی است که بنام علی بن عمری در آمده و این عبارت است بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد عظیم
 بعد از آنکه فیکتاکت حقیقت باینکه بین سته ایام فاجع که یک و آن حق الی احد تقوی و
 بعد از آنکه فیکتاکت و قوت الخیبة الشامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و کتب بعد طول العمل
 و قسوة القلب فاستلوه الارض جوئرا و سیلتی شیعی من یدعی المشاهد لا فحق ادعی المشاهد
 قبل من حج الشیخانی و الصیحة فهو کذاب و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم یعنی
 علی حق تعالی ابو عظیم و بعد از آن قریب صد در خاق قریب رستی که تواناش و در پیش زنده است و پس از
 بس نزد یک کسی حقیقت کن که غیبت بزرگ آمده و ظهور موقوف بر حضرت حق است و این بعد از مدت
 و در آن وقت و در کمال و بر شدن زمین از جود خواهد بود و در آن کسی خواهد بود و پیش از ظاهر شدن خیا
 و شهادت آنرا از میان زمین و آسمان اگر کسی بگوید که او را دیده ام دروغ گفته و اگر گفته است که او را
 و قوی نیست الا بحق تعالی دیگر اینکه در زمان غیبه نام آن حضرت در مجلس برده اند و او را یکی آن
 نبوده نوشته از هر چون آمده که تعالی تعالی جمیع الناس علیه اعد کسی که نام برادر و مجلس جمعی
 از مردمان نشسته باشند بر وقت لعن و دوری از رحمت الهی و قیوم دیگر که بعضی میگفتند فلان وقت ظهور
 خواهد کرد و بعضی میگویند که فلان وقت که گذشت و وقت ظهور است نوشته بخط مبارک آنکه
 کذبت المؤمن یعنی دروغ میگویند آنها که وقتی از برای ظهور و خروج من قرار میدهند این علی است
 نزد حق تعالی و دیگر بر این اطلاق نیست پس از آن حکایت باید بود و انتظار آن باید کشیده تا وقت
 بیست

برسد تو قیام دیگر که اسحق بن یعقوب از محمد بن عثمان بن عمری التماس نموده که عریضه او برساند و سوال
 چند نموده جواب بگیرد بخط خود نوشته اند و این ترجمه آنست اما آنچه سوال کردی حق ظاهر است که
 ثابت برادر و هدایت غایب از احوال جماعتی از بنی همان مایه خویش و صاحب انزیه از حق ظاهر
 آفریده قرابت و خویشی نیست و هر که شک نماید از مایه است و حال او حال هر روح نبی است و لذا
 جعفر هم من و فرزندان او را برادران میوسف است و لذا فلاح و شامعین او حرام است و اما مالک
 شما قبول کن بحکم باکی اموال شماست هر که خواهد برسد و هر که خواهد قطع نماید بر چه خواهد بایرساند
 بر از آنست که با شما باشد و لذا ظهور روح که از آن برسد همان امر است با حق تعالی و آنها که وقتی قرار میدهند
 در روح گویند و اما آنچه جمعی را کمان نیست که امام حسین کشته شد آن کفر و کفر اجماع است و اما آنچه گفته
 بر چه بر ما مشکل شود چه باید کرد در جمع و کنید در آنها بر او بیان احادیث تا بر رستی که آنها بجهت بر شما و من
 حجت بر ایشان و اما محمد بن عثمان و پیشتر کتاب او کتاب نیست و نزد من نیست و اما آنچه از برای
 فرستند و هدیه ناکند تا پاک باشد نه باشد نزد ما مقبول نیست و من میفهم حرام است و محمد بن عثمان
 از شیعه ماست و ابو الخطاب ملاحمت و اصحاب او و طاعت که فتاویز با ایشان حکم میکنند که من و
 پران من از آنها بری و برادریم و اما کسی را ما شیعه خود مباح گردانیدیم و برایشان مباح است و
 ظهور ما و ما بهشتی قوی که شک درین خدا داشته باشند ما را بعد از آنها حاجتی نیست و اگر است که
 ما اقا کردیم و اینکه رسیده از بسبب علت غایت نشینده که حق تعالی میفرماید که لا تسئلوا عن اشیا
 ان تبدلکم فی حقکم از آنچه بنیاید پرسید پرسید و هیچ یک از پران مینمودند که بهجت ظالمی و طاعنی در کردن
 نبود و لیکن من وقتی که ظهور کنم بهجت هیچ طاعنی و ظالمی در کردن من نخواهد بود و اما اگر پرسیده از نفع
 یافتن از من در حال غیبت بر رستی که این مثل نفع یافتن از آفتاب است و روزی که در آن روز از
 نظر غایت است اما همان نفع او بعلایان میرسد و بر رستی که من امام از برای اهل زمین چنانچه استوار
 مانند از برای اهل آسمان و باید که سوال از چیزائی که لایعنی باشد نکنند و بر چه شمار آیان تکلیف کرده اند

کاندید و زنه که دعا کنید در تعجیل فرج که فرج شما درانت و از حق تعالی در وقت مخصوصا در وقت
 استجابت دعوات و عقیب صلوات از حق تعالی تعجیل فرج آل محمدی علیهم السلام بر تو ای با حق
 و بر هر کتاب حق باشد و ایضا که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت کرده اند که گفت جمع
 آمد که نزد من عالی از قائم عهد بانصد درم الایست درم و در اخوش نمی آمد که این بیت درم کم باشد اصل
 طوبیت درم داخل می نمودم و فرستادم نزد محمد بن جعفر که وکیل نا حید بود توقیع از آن حضرت محمد بن
 جعفر رسید و قبضی فرستاده بود که بانصد درم کمی که بیت درم از آن مال تو بود بمبار رسید و بر قبول آن که
 کردم و ایضا که از نصر بن صباح روایت که شخصی از اهل بلخ پنج دینار بویکیل نا حید فرستاد و نام خود را
 فراموش کرد که بنویسد توقیع بر آنکه که آن مبلغ رسید و نام مرد و نام پسر را نوشته بود و دعا در حق او کرده
 و ایضا که از سعد بن عبد الله بن صالح روایت کرده اند که عیبه نوشتم و طلبت که از بیت محبوس
 در حبس پسر عبد العزيز نوده و در حق کنیزی که وقت وضع حملش نزد یک پسر توقیع بر آنکه که محبوس را حق تعالی
 بجات میدهد و در باب کنیز هر چه خدا خواهد پیشه کنیز در وقت وضع حمل و فایست و محبوس خلاص شد
 و ایضا که ابو جعفر محمد بن الاسود روایت نموده که القاسم که از من علی بن موسی بن حسین بن بابویه
 القاسم که از ابو القاسم زوج و کتب نا حید مقدسه عانیم که از مولای مؤمنان صاحب العصر و الزمان صلوات
 علیه و آله و آله که از حق تعالی نا حید که اولدی مذکری صالحی روزی کند و من از و بخت خود نیز حسین القاسم
 نه بعد از رسد و ز توقیع بر آنکه که زود باشد آنکه حق تعالی بخت حسین را و فرزندی مبارک عطا نماید و از او
 بپرسند و علی بن بابویه مشهور که از اهل علم محمد بن امامیه است از آن دعا بوجوه آمد و دعا در حق ابو جعفر
 بود که لیس الی هذا سبیل یعنی او و فرزندی نخواهد شد و اما اطلاعات قیام قائم علیه السلام
 منادی را کند در شب است و کیم از ماه رمضان با اسم قائم آل محمد که الحق مع علی و شیعه و در آخر حین در روز ناکا
 شیطان نه کند که الحق مع عثمان و شیعه و انصاب و در آخر این ماه بگرد و یاه و نیزه لکن ماه و آن حضرت
 میان کن و مقام ظاهر شود و جبرئیل با او بیجا حاضر آید و شهید را از اطراف روی زمین بخدمت بخواند

و با حق تعالی سجده کند مگر در آن روز و در وقت از حاکم آن چهار تن از بزرگان عیسی بن مریم علیهما السلام
 اگر از آسمان نازل کنند بام خانه کعبه و از بام بر نروان بریزند و آریس نبی و حضرت الیاس و چهار تن
 از فرزندان حسن بن علی علیهما السلام و در آن روز تن از اولاد ابی عبد الله حسین بن علی علیهما السلام چهار تن
 از مکه و مثل آن از بیت المقدس و در آن روز کس از شام و مثل آن از یمن و سه تن از آذربایجان و مانند آن از
 بنی عروه و سه تنی حبشه و چهار کس از بنی تمیم و دو تن از بنی لیس و هفت تن از بغداد و چهار کس از بلاد شام
 و مثل آن از واسط و هفت تن از بصره و مثل آن از دیلمان و مانند آن از کیلان و هفت تن از مازندران
 و در آن روز کس از طالقان و مثل آن از کوستان و کوشن تن از نایب بصره و چهار کس از خوزستان و مثل آن
 از بروجان و مانند آن از رزی و در آن روز تن از قم و سیزده تن از نوایم قم و یک شخص از صفین و چهار کس
 کرمان و یک کس از مکران و سه تن از موالیه و سه تن از مرو و پنج تن از همدان و از غزنین و سه تن از ماوراءالنهر و سه
 تن از هند و در آن روز تن از کوفه و چهار کس از نیشابور و در آن روز تن از سبزوار و هفت شخص از طوس و نایب
 طوس و سه تن از اصفهان و چهار تن از خوار و پنج تن از کوه پایداری و چهار تن از مصر و هفت تن از شیباز و دو تن از کابل
 و سه تن از حلب و چهار تن از کس که این همه سیزده کس باشند ظاهر و باطن همه یک و شش مال فدای کبریا کنند
 و امام چهارم سفید پوشیده باشد و انگشتری در دست و از حسن بن علی علیهما السلام نقش آن آویخته
 بر چاک کبکی از حسین بن علی علیهما السلام نقش آن است و بکی یا امان الخافین و در پنجشنبه ظهور
 نماید و روز جمعه وقت نماز ظهر خرج کند و الفقار ایدر المومنین ۴۰ بار و زره جمع نماید و در بر و قضیه
 صلوات بر علیه در دست و همراه بر یک نوشته که الیس ماکملت کم دینکم یا تمت علیکم نعمتی و غیبت کم
 الاسلام دنیا و بر دم نقش باشد که یونون بالنذر و یخافون یونون کان شق مستطیر و بر نقش
 باشد کلا لا اله الا الله محمد رسول الله و الحاقه و صی رسول الله الحسن و الحسین و تسعة من عباد
 الحسن یحیی علی خلقه صلوات الله علیهم اجمعین ائمة و سادة نشان شده و چون از مکه راجع شود
 شادی آید و کند که حکم طعام و شراب همراه بخورد و سکه که وی بن عمر بن ۴۰ همراه داشت بخری یا باشد

و در هر منزلی که فرو داشته باشند از آن سنگ روان شود و هر که سینه که از آن آب بخورد سیر شود و هر که نشسته
بود بسیار آب گردد و جملش که چهار پایانه کفایت کند تا که نجف فرود آید و معصای موسی در دست آید
حضرت باشد و هر چهار ظاهر می شود در وقتی که باموسی بود بارادگان حضرت نیز تمام از آن معصا
بنظر آید بلکه معجزات انبیا علیهم السلام به دست آن حضرت بنظر آید و مؤید باشد حضرت از جانب حق
و زمین نیز برای در نور دیده شود و کجاش بر اجتناب و بیرون دهد و آوازه اش به مشرق و مغرب رسد
و حق تعالی دین او را بر همه دینها مسلط گرداند و قول کند که زبان آن را دین باشد که بقیت اندوختن کلام انکتم
مؤمنین و بعد از آن بگوید که بقیت اندوختن حقیقت و حجت علیکم السلام کند هیچ کس بر و الا این را بر حق گوید
السلام علیک یا بقیت اندوختن الارض و در روی زمین هیچ سجودی نماید بغیر از واجب الوجود هر بی
صحنی که بوده باشد شگفتش در اوقات و بسوزد و از علامات ظهور صاحب خراج میانی است که از جانب شام
و میانی زمین گذشته شدن پس از آنکه در میان رکن و مقام نام او محمد بن الحسن الکرکی و از صادق آل
محمد هر دیت کلام علیان قتل نفس که در خروج قائم پیش از آن نذرده روز نباشد و نیز از هر دیت
فرمود که گویایم که سفینانی رحل خود را در رجبه کوفه انداخته است و منادی و ندا می کند که هر که سر در گلی
شبیصان علی بیاردا و از هزار درهم بدیم و همیاد در همیاد بکنند و گویا این از انبیاست که در نشاند
هزار درهم گیرد و نمازان شما در آن روز نباشند الا فرزندانی که از زبانه بکسید باشند و از صاحب نه شش
من جو را رسد بکسید نه که صاحب برقع که باشد فرمود شخصی باشد از مردم شما از زبانه بکسید که برقع بپند
و شما را شناسد و شما را نشناسید تا که قائم بر ایلج سوار در ظهر کوفه نزول کند و دفعه ششم غایب شود
لشکر وی بخت هزار رسد و هفتاد هزار بشمارد که همایون با آنها بقدرت خدا جاری کرد و کس که در او را
بعقب غایبی نباشد و چهل میل که راه باشد و در تمامی لشکر و خشت و دیوشت و فاسق و فاجر باشد
و هفتاد هزار ترکان خوانند آن لشکر بتلاوت مشغول باشند و نماز را بجا می آورند و همیشه باشد و آخرت
بخلق عجز و سخاوت و عز و حد حسن و شجاعت حسین و در میان العاقرین با خلق ذمه کافی میگوید و ان شاء الله

در این اوقات ظهور آنحضرت آنچون وقت خروج شود و علی کتاب ازین روز بخیمه باشد خود بخود
 باز شود و از جسدی بر آید که با وی الله اقل اعلاء الله و شمشیرش بکشیده از خلاف بر آید و بزبان
 ضعیف گوید اخرج یا وی الله فلا یحک الله تنقذ بعد الا ان عن اعلاء الله پس ظهور کند جبریل در دست
 و میکائیل در طرف چپ و ثعالب بن صالح پیش و بموجب که بر اینها تکلوا یا تباکم الله جمیعاً
 بعد و اصحاب بر جنت مذکورین راضی تملی با و رسانند و چنانچه در جبر آمده که بین بری العایم موت
 احرار موت بعضی دشمنان او که فی الحقیقه دشمنان خدا باشند بعضی بشیر که موت احرار است و بعضی بطعن
 که موت بعضی است بر او جهنم میرفت باشند و این بعد از اینست که دوازده کس از بنی هاشم دعوی الهامت کردند
 و هر یک خود را قائم نامیده و گفته و بعد از آنکه سفیانی ملعون که از اولاد حبیب بن اخیان ملعون است
 میانی که او نیز ملعون و کرامت محدود و در یکسال خود را خواصه کرد که او باشند و آفتاب از مغرب طلوع
 نموده و در جبال ملعون ظاهر شده و خلق بسیار تابع او شده و اگر چه وقت خروجش معلوم کسی نیست اما وقت
 چنانچه در کتاب غرارج ذکر نموده که پسند صحیح مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود بعد از فراغ
 سلوک قبل از تنقذ ولی و معصومین صوحان قدرت کرده پسید که یا امیر المؤمنین کی جلال بیرون
 خواهد آمد و آنحضرت فرمود این جلالت که از اراخند است و شاید رخصت اظهار آن نباشد اما از نشا
 ن و علامت است که بهم متصل است قوت که درین مهل داشتن نماز و بر طرف شدن امانت و رواج و حق
 و مطلق دانستن دروغ و افترا و فرود حق برین برینا و قطع صلح نمودن و ربا خوردن و تابع حواشی
 و مشورت بازمان کردن و ستم از العو و غلبه نمودن و خون ریختن و اسل شدن که علم ضعیف باشد
 بنظم فرزند اعرافا بر شوند و روز قیامت که در دنیا و علی حیانت پیشه کنند و فقر افش و یابند و غایب
 کنند بخود ظاهر شود شهادت زور نماید و باطلند شود و مسجد انگره دارد و در صحیفه اعلی و اعلی بر سر
 بر تنان شایع شود و ثم و طغیان بر رونق گیرد و صفای نماز و درم رفته و بهم پیوسته باشد اما دلها متوق و درم
 دور بود و نقص همه را سهل شد و خلف و عهده را آسانی کرد و شرک بپا شد و زن با شوهران در تجارت

بجهت محض بر دنیا آواز نای خاص بلند شود و از ایشان شوند که خصل محاسن و حسنات و قوام عقل و ادب و ایمان
 باشد از خوار میسر سیده باشند و بتقیه باریت آن سلوک یابند و تصدیق دروغ که از ایشان ناپدید شود و کافران
 صادق باشد و خاص این زنان بر دلان مانده شوند و مردان بزمان تیشیه جویند مردان بر دلان کفایت
 کنند و زنان بزمان رفت نمایند زنان چون مردان بر زمینها سوار شوند و در زمینها گردند و کواچی دهند
 بی آنکه از ایشان طلبند کواچی راست را گوش کنند کواچی دروغ بکار آید بی معرفتی و فتنی و علی حکم کند و فتنی
 دهند علی دنیا را بر عمل آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند که آن باشند پوست میش پوشیده و دلهار مردان
 بر پوترو و از صبر تلخ تر پس بر شمشک که در آن قسم روز کاری خود را از میان بکنار کشیده و بهترین مسکنی
 موطنی در آن وقت است تقدس است و زمانی بیاید که مردمان آرزو کنند توطن در آنجا را پس این صبح بی نهایت
 بر خیزد گفت یا ایله المؤمنین و جلال کیت فرمود و جلال کسی است که تصدیق کننده او شکی نیست و کفایت
 او عید از صفتان بر آید چشم راست ندارد و چشم چپش در پشت نیست مانند ستاره سرخ لفظ کافور در زیر آن
 نقش آن خری سرخ رنگ و اطلی ارض بتندی نماید بر چشمه که در مش برسد آن چشمه زمین فرود و در کوهها
 او را در دنیا باشند و صاحب طلسان و پودان و آن ملعون با آن طعام خورد و در بازار کرد و با او
 که هر چهار سال یکبار یکم لایحه گوید بقیه آن در حوالی شام بر عقبه که آنرا رفیق خوانند در ساعت یکم روز جمعه
 او را بقیه آن در دو بعد از آن طایفه کری شکمی برسد که یا ایله المؤمنین آن که ایمان است فرمود و وقت بیرون آمدن
 و از آن وقت از میان صفها که اکثری سلیمان و معصای موسی با اوست اگر آن خاتم را بر پشت بی موی
 که از نقش خدا مؤمن مقابله بی او ظاهر گردد و اگر بر پشت بی کافرنده خدا کافر حق باطن نقش که در کف
 بکار و کوی و وی بر تو کافری من خطاب کند که خوشحال تو و خافقین باذن الله تعالی او را بر پشت آنوقت
 در بیان وقت از مغرب طالع شود و بعد از آن هیچ توبه قبول نشود و هیچ عملی بیالاف رود و این باید را خواند و لا
 شفع نفسا ایما نهالم تکلی نیست من قبل او کسبت یا ایما نهالجس فرمود که در از آن بعد از آن خواهد شد
 سؤال کنید که در حال صلح فرمود که بغیر از عزت او کسی را صلح نسازم و نزال بیایم در آنجا حاضر بود از

کافور
 در آنجا

رسید که معنی این کلام را فهمیدیم مصحح گفت مراد از دانه الارض دانه است از حضرت و هم فرمود که
و حسین مع و همان مراد از آفتابی که از مغرب طلوع شود آن حضرت است که از یسین صفا بگوید و در میان
کشتی و منجم که برشود و او نیز آن عمل وضع خواهد نمود که احدی را احدی علم نتواند کرد و گناهی نخواهد بود
مگر تو باید و علقه برکت از قبول است بلائی رود تا رد قبولش نکند هر کرد و چنین کسی این حدیث را
بهین طریق نقل نموده اند و اینست که روایت حدیث با سنان خود از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که
روزی رسول الله صلی الله علیه و آله چون از نماز صبح فارغ شد برخواست رفت و اصحاب در ملازمش بودند تا به خانه
رسید و در راه دهره زنی برآمد که گفت چه میخواستی یا ابوالقاسم و آن حضرت فرمود یا ام عبد الله سخت
میدوی که عبد الله را به منم بر زن گفت او را چه شنیدی و یا انایت کشف خبیثت بر جام خود حدیث میکند
و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله فرمود که چنین باش گفت پس رأیت چه چیز داخل شدیم دیدیم کسی
بقلیبه برده و خود بخود حرف زد بر زن با و گفت حرف زن بشنید که این محمد صلی الله علیه و آله حاضر شده
پس بگفت شد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چه می گفتی به من حق و باطلی و تخلفی چه می آید پس آن حضرت گفت
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و آن ملازم گفت بپوشید ان لا اله الا الله و انی رسول الله که تو بایستی مکرر
تکرار من نیستی و روز دیگر همان وقت با اصحاب آمده او را بر بالی انداختی دیدیم که با و از بلند چیزی میخواست
بر زن با و گفت حرف زن را از دست بگیری اگر رسول الله آمده است پس بگفت محمد رسول الله و آن
شهادت گفت همان جوابش نید و در سیم که آمدیم در میان کوه سفیدان بود و او از میگرد و چون کوه را کلاخ
و گفتگوی سابق که شد و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت احشائوی من ازین دشنام غیبتش سخت باین کلام
تر اهلای داده اند با زوی من و نخواهی رسید و آنچه مقدر شده از تو عمل خواهد آمد و در هر سه روز
حضرت با اصحاب میگفت خدا این زن را از رحمت دور کند و اگر او بی بود من شمارا بجز میدادم که این بگفت
و دور و آخر فرمود که حق تمام پیغمبری را بر دنیا نوست که قوم او را از جهال ترسانیده باشند و
او را درین امت ظاهر گردانند و او لعنه الله بر او خواهد آمد بر خوی سوار که عرض میدان هر دو کوشش

بکلی

یکمیل باشد بستی و دوزخی و کوحی از زمان و تهری بر آب حلاله کسیر خواهد نمود و اکثر تابعان او بود
و زمان و اغلب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدس مشرقین نخواهند رسید و آنرا هم
لا اعلی خواهد گشت هرگاه ابرو بر کسی نشسته شود یا بر برانه که خدا العزیزت بر خوسا نشود و این باب در حدیث
بعد از نقل این حدیث گفته می‌گردد که مخالفین و اصل احسان و تصدیق این خبر می‌نمایند و در کتب خود نقل میکنند و
بقای او درین مدت و خروج له در آخر زمان اعتقاد دارند و از بکای صاحب الامر و خیشش درین مدت
استماعی که شد باین حدیث و نصیحت که از رسول او و از صلوات بر عظیم در شان او واقع شد
نیت الا از تعصب و عناد و اطغای نورانی و دشمنی با قدرت رسالت فاسی و چنانچه ملاحظه و بر او
و بود و نصاری می‌گفتند که معجزات و دلائل رسول الله نزد ما ثابت شده و بجهت نابخردیه این نیست
می‌گویند این احادیث و اخبار پیش ما مشهور نرسیده و هر جا از قول آن طوائف بر ما لازم شود از اینها
نیز لازم خواهد شد و می‌گویند عقل ما تجویز نمی‌کند که در زمان مائمه شخصی باین مبلغ بگوید که رسول الله صلوات
فرموده هر چه در ارم سلبی شده درین امت نیز خواهد شد خدا و نقل بالنقل و در سابق عمر نوح نبی علیه السلام
بهر او پانصد سال رسید و انبیای دیگر نیز از همین بودند و چهل و پنج سال که سیصد سال از ده
خواب بودند و هر را تصدیق میکنند الا صاحب الامر و باین حدیث که بی‌شک و شک نیست که
و علی بن عبید الله از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از ابی الحار و از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که گفت قائم
الک محمد درین امت مالک کل زمین خواهد شد و سیصد و سه سال پادشاهی روی زمین خواهد کرد همان
قدر که اصحاب کعبه آمدت خواب بودند تا روزی که پادشاه از حق تبارک و تعالی در میگرداند شرق و غرب
زمین را بجهت او و از ترس شمشیر او دینی نخواهد ماند الا دین محمد و محمد بن زید الکوفی از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که گفت تن از فرزندان ^{که} صاحب الامر ^{که} خواهد خواست اقول از ما و الله از ما و
الیاس طلبه امام عرو من بنو کل علی الله فلی حسبته بر روی جلا ازین طرف یا طرفی و در کتب و کتب
نقل شده که این کتب که این جاد و نیست پس بآب اگر کشم او را یکبار و او صفت روز و رجب دهنده باشد

و فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کنند دوم یکی از صفهان از وجه ابراهیم خلیل
خواهد بود و تا آتش عظیم برافروزد و آیه فیهما الذی بیده ملکوت کل شیء و لایزال جبروت
خوانده در آن آتش رود و سلامت برآید و آن ملعون کویدان بخوابش را کند تا او بگیرد
و آدمی و خفته باشد و این جزای آنکه منکر امام معصوم و میکشند باشد سیم شخصی از فارس بمصائی که
دست امام هندی کوید مجزه موسی از تو خواجه قائم و الق مصاکی فاذا هی بغیان بین کند آن
مصایب بیند از و مصایب از و شود و کن مصاکوید این جادویت و با و امام عصا او را فرو برد و
و کردنش در بیرون بماند و کوید این جزای آنکه مجزه را جادوئی کوید چهل و همدی از اهل آذربایجان
آنکه لای در دست از مجزه عیسوی خواهد کرد و اگر تو لای این آنکه آن را بسوی آوردهای امام
آنکه آن مستکلم شده کوید ای امام معصوم هزار سال شتاد من بعد از که فتادم و بهای تو امید و ام
از آنکه از خواستار این که با و با و آن خط و ایمان نیارد و نیز در کشش کند و صفت و زبیر
سیر و از فریاد کند که این جزای آنکه مجزه بپند و انکار و زردیم شکری از اهل عمل کوید که من در دست
طاف و بی هم نرمی شد اگر در دست تو نه هر که در امام باشی و چون مجزه بدو نماید بر انکار ثابت باشد عود
و کردنش از اخته تناید و او در دنیا میکشند باشد و میکشند که این جزای آنکه امام صادق را انگیزد
ششم یکا از ترا که بر اسمعیل را کار در حلقش کار کشد و می آنرا مجزه او میدارم اگر در دستش
آن ظاهر شود با مامت تو اقرار کند امام هم کاردی برکت او و هر که بر خود را از حج کن و او بوقت تمام
آن کار در اصفه و بار بکلوی پسر مالد و اصلانیر و آن ملعون از دست غضب آن کار در بر زمین نه
بومال حق علی کار خود را با و ساینده حلقش را ببرد و بدو زخمش فرستد و می یکا از خواب از مجزه
بچشم مصطفی صلوات الله علیه از و شهادت بر مامت خود بخواند شیر بر بر زمین
شهادت رو بر خاک مالد و کوهی حقیقت و مامت او بر زبان فصیح ادا نماید و چون بر پند که اقرار با مامت
امام هم نمیکند او را در این لشکر گاه میدوانند تا هر که انیش عمل انیش را از خلق عالم از او بشنود و در

بخورد و اینست از صادق م فرمود چون بر میل م ندای ظهور صاحب م در حد صبح
 نباشد الا آنکه نشیند و صبح نشسته نباشد مگر آنکه بر خیزد و صبح خوابیده نباشد الا آنکه بیدار شود و از صبح
 صدای او در حال ظهور قائم ال محمد صبح مؤمنی غانده که آرزوی خدمت او داشته و از برای تحویل فرج آل
 محمد و عاقله باشد الا آنکه آئینه بر سر قریش آید و او را نام بر برد و بر سرش دهد و یکو برای فلانی صاحب
 ظهور نکند اگر خواصی بر خیزد با وطن شود اگر خواصی بخوابد تا روز موعود و بسیاری از خاک بر آرد
 و بر نیاب کرده و باز نماند و فرزندان بهم رسانند و در خراج م که است یکی از امام نام م امام خا
 صفت قائم آل محمد می پسید خود از علامات او یک آنست که با بدن پیر و منتظر جوان باشد حتی آنکه
 نظر کننده باو خیل کند و تحمل سال بیش ندارد و از خواص اوست که مرد و ایام او را پیر نمیکند تا روزی که
 اجل موعودش برسد و او را از آن منتظر گویند که غیبتش دراز میشود و مخلصان شیعیان انتظار خروج او
 و چون از مکه راجع شود و شعیب بن صالح پیش روی مکرش باشد این بابویه در کتاب نبوت از سهل بن
 سعید نقل کرده که هشتمین عبد الملک در آن مرا فرستاد که در صافه جامی بنویسم که بکنند و چون مقاد
 صه کز به رفته شد آدمی بداد شد اطرافش را از خاک پاک کردند تا آنکه آدمی بدادیم که بر شمع ایستاده جا
 سفید پوشیده بر سرش زخمی است و کوفت است و دست برون زخم نهاده چون دستش را از سرش جدا میکردند
 خون روان میشد و چون دستش را بر زخمش میکشید خونی بسته میشد چنان بر جامه اش نگاه کردیم که بر شمع
 نوشته بود که من شعیب بن صالح رسول خدا شعیب بنی م را بر موت بن قوم خستاد و زخمی بر سر من زدند
 و در این جامه انداختند و خاک بن ریخته و ملایم خضر را به شمع دشت کردم نوشت که خاک جان
 خانه را بر کنید و اینست از یاد بن صلت از امام هشتم م روایت نموده که چون پسید ما زد که صاحب
 م فرمود بیایین ز آن صاحب امری که زمین را بعد از آنکه از جور پر شده باشد بر از عمل نماید و بگوید
 من آن باشم با این خصیصه بری کسی بر منی که قائم ما انگشت است که چون خروج کند در سن بر آن باشد
 و منتظر جوانان او را قوتیت که اگر دست در آید بکنه بعظیم ترین درختی که بر روی زمین باشد البته آنرا

از پنج بزرگوار که هر کوی صد گفته چنان بلرز که سنگهاش از هم بپاشد و بلا و باشد طغای هری و خاتم
سلیمان علیه السلام چهارم از فرزندان هشتاد و اربعیتی باشد و از آن قدر که حق تعالی خواهر
از دور سخنان مردم را بشنود و چنانچه از نزدیکی شنود بر دشمنان رحمت و بر کافران عذاب باشد
باشد زمین را بنور روی خود نورانی سازد و میزان عقل هر حیوان خلق بنده که هیچ احدی احدی را
ظلم نتواند کرد و در اطمینان ارض بود و سایرند که باشد ضایع از آسمان ندانند بطریق که هیچ احدی ازین
بشنود که الا ان عجز الله قد ظهر عندیت الله فانتصوح فان الحق معر یعنی بر ایند که سقین بخت
در خانه خدا ظاهر شده زمینها که بشاید و تاج او شود که حق با اوست چنانچه حق تعالی در قرآن مجید
فرمود مان فشا تنزل علیهم من السماء ایه فظلمت اعناقهم اها خاصصین با که ما خواصیم از آسمان
نش از میفرستیم که گردن جباران را بکج میکند و ایش نواذیل و خواص خود و در کشف الغوا
آل محمد از پدرانش از شاه شهید ابابکر بن الحارث بن اویس روایت نموده که در نیم از فرزندان من از چندین
بنیم نش از کوشی خواهر بود اما از نوع نبی طول کرد و از ابراهیم م غنی بودن و ولادت و نهالشی
و کوشی گیری از خلق و از موسی ۴ تیرس از دشمنان و غائب بودن و از یسعی ۴ اختلاف در
بعضی گفتند از مادر نر زائیده و طایفه بران بود که فوت شده و جمعی را اعتقاد بود که مصلوب شده و از
ابوب بنی ۴ فرج بعد از شدت فرج در عقب بلوی و از یونس ۴ رجوع بعد از غیبت و جلال شدن
بعد از پیری و امایوسف ۴ غیبتش از یاران و خویشانش و پنهان بودن از یارانش و معلوم نبودن
احوالش بر پدرش یعقوب علیهما السلام بانزدیک مسافت و امانت بخش صلوات الله علیه که طریقی
بشیر کشتن دشمنان خدا و رسول و بر انداختن جباران و طایفیان و اینکه در حق تعالی یاری شد
باز اختن و عبد و دلای دشمنان و منصور بودنش نسبت بشیر چنانچه رسول صلعم فرمود انا نبی
بالسیف علامه از رسولی که الله اعتقاد است خود نوشته که اعتقاد باید کرد که صاحب الزمان پیر امام
حسنی مکی است و امام حق است از روزی که پدرش دنیا را وداع نموده تا آنروز که ظاهر شود و

صاحب مابین منتهیات و اخبار درین متواتر و هیچ کس از اهل اسلام خلاف ندارد که هر قدر
 در بعضی بی بعضی میگویند که متواتر خواهد شد و استبعاد از طول عمر او نمایند و حال آنکه وجود
 و بقا دریت ممکن و روایت مشهوره من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و لکن
 بر این و دین خبر کسی را نزاع نیست مگر آنکه درین و در شریعت عقاید نقل کرده که بنا برین خبر شکل شود
 چه صاحب غیر امام باشد از ملاحضات این دوانی نقل می کنند که او نیز میگوید بر این خبر دلیل است بر حقیقت
 مذهب امامیه و این طایفه در شافعی و صاحب فصول هر مالک که از اکابر علمای این دو مذحبه گفته اند
 این استبعاد نامعقول است جاری است ممکن بلکه واقع و از مقبولین مثل خضر و الیاس و نوح علیهم السلام
 و از مردودین چون ابلیس و جال و کتابت نیست و وجود و بقای ایشان ثابت شده است و باطله این
 ادیت ممکن نیست عقل و صادق القول خبر داده و بتواتر ثابت شده پس حق باشد و انکارش باطل و
 مکابره و زور و نامعقول و اگر چه وجود و بقای صاحب الامر و نزوح شیعیان و مجانب آن حضرت
 بن اثبات است و بگوایه و شبهه حاجتی ندارند و لیکن چون حکایتی غریب و روانی عجیب که گوشه ام خورده
 و در کتاب سار یعنی که یک از اکابر مصنفین و اعلام مجتهدین از علمای ملت سید المرسلین و خلاصان المرسلین
 بنظر این قاصد رسیده که در طولی دارد بنقل آن مرزین این اوراق بگرد و چشم نخیز دارد و محمد بن
 الحسینی که شریفی است زاهد و عالی مقام و فاضل فقی پسندی که آنرا با محمد بن یحیی الانباری برسانند
 روایت نموده گفت در سال یا نصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلدة طلیعة مدینه القلام
 وزیر سعید مالک بن عون الدین یحیی ابن حمیرة مرا با جمعی کثیر بضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی
 توقف فرموده و صحبت مشغول شد و از آمدن یاران یا را اثر امانع آمد که از آنجا حرکت نمایند
 و در سخن می گفتند و از هر باب حکایات در میان بودند تا سر رشته کلام بعد از آنکه در میان گفتند
 که اول مجلس آنقدر پهلوی و زیر مردی عزیز با و قار و تمکین نشسته بود که در سینه او از پیره
 اند و صحبت او نرسیده و وزیر با او در کمال ادب تکلم میکرد و با او در مقام توقیر و احترام بود چون

حرف مذحبه در میان آمد و ذکر گفت شیخ جمعی قلیله و در نظر دیگران خوار و ذلیلند و او است
و جماعت بسیدند و وزیر و صاحب اعتبارند آن وزیر خودت بر و ظاهر سازد که کثرت دلیل
و قلت بطلان نمیشود و وزیر گفت لطال بر تقاک اگر خصیت باشد حکایتی که بر من واقع شود
و برای العین باشد حده نموده ام موضوع دارم و الا ساکت باشم وزیر تا میگوید که گفت بزماید تا
مشغع شویم گفت بمانید که نشو و نمایی من در شهر تأجیه بود که آن شهری عظیم است در غایت عظمتش
هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم آن شهر و خواجی به عصری نیست و حضرتانی اند و در
حدود جزایر بسیار است و محاریکی آن منتهی بنوبه و جمعی میشود و عدد خلقتش را بغیر از خدا تعالی کسی
نمیداند و حضرت عیسی بنده کمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها چو عدد پشیمان باشد
نسبت بدو و خیال و اینها که گفتیم غیر از اهل فک و دم و عروق و جهازند چنانچه بر شما ظاهر است بعد
از آن خودت بر وزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل حقیقت نشود از منی بیشتر است گفت قبل ازین
بیت و یکسال یا پر دم بعزم تجارت از مدینه تأجیه بیرون رفتم سفر بر خطره یا اختیار کردم و قاف
تقدیر بموجب خدا گشتی که اینجا خواهد بود و کرنا خدا جاهد بر حق شد و گشتی ما را کشید و بخیریه رسانید
از اینجا که گشتی ما بر سابق و مدائن عظیم پاشی و آنها رسیدند و چون از نا خدا استفسار کردم
گفت والله که من چو شما را اینجا را دیده ام و ندانم که چنانچه چون شهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت
نراحت و آب و هوای در کمال لطافت و مردمی در نهایت پاکیزگی و نظافت با هم رسیدیم
گفتند مدینه مبارکه از والی رسیدیم گفتند فلان و فلان از تخت سلطنت مستقر حکایت منقش
کردیم گفتند شهر بیت زاده نام از اینجا تا اینجا از راه دریاه و روز است و از راه
سلطان اینجا است گفتیم حال و کجاست حاکم کجا اند که اموال ما را بدینند و عشره
تا ما مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر را ملازم نمیشدند تجار خراج خود
حاکمی بزند و ما را اینجا را و دلالت کردند چون در آمدیم مردی دیدیم صوفی صفت و

صلی الله علیه و آله و سلم در زیر پناه خود واتی و قلمی پیش خود نهاده کتابت میکرد و سلا
کردیم جواب و در جوابت و اعتراف و اکران نمود صورت حال خود تقریر کردیم بشرط اسلام رسید و ای
یا زکیم بعضی مسلمانیم و بعضی یزدین موسی و عیسی با قیامت گفت اهل ذمه جزای خود بر ضد مسلمانان
بشمارند تحقیق مذمتشان بشود پس بدین جزیه خود را و در وجه نقد دیگر را داد که نفرانی بود
و یهودان در خود جزیه خود را دادند پس استکشاف حال مسلمانان کرد چون بیان عقیده
خود کردند معرفت ایشان بر ملک امتحان تمام میارنید و بنویسد که شما در زمره اهل اسلام
هستید و در ملک خواجه مستطیر و مال شما بر مؤمنان حلال است هر که ایمان بخدا و رسول بخشد و می توان
علی رفیق و سایر اوصیای صاحب الامر ولای ما ندارد و در زمره مسلمین نیست و اخراج است
مسلمانان که این سخن شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند سرچشمه نظر فرورده
بعد از آنکه استعاضه نمودند که احوال را با سلطان نوشته انجاعت را براه رفته شد تا بدینجا
روند قبول نمودند فرمود که براه رو و این ایتر را بخوند لیلک من حاکم عن یمنه
و محی من یمنه و ما ایش از محکم صاحب امتیاز که گشته تنها تو نیستی که گشته کشتی
بجز سابق علی حال این را انداخت از آن شهر کشتی محکم گرفته و از شده و روز چهارم براه
رسیدیم عرض کردیم جنت عرضها السموات و الارض ای بود و در شان آن وادخلها لایم
آستین که بود و باره آن آبش زندگانی و حواش فرح افزا چون ایام جوانی بر کنار دریا و
شده و آنها بسیار در و جاری آبهاش و رعایت خوشگوار و کرکان و کوسفندان بام در
ستار و در و دام و سیاه و وایش از آزار نازکی رسیدندی و نضر یکی رسانندی نهی
روست و فراخی چون جنت نعم بازار بسیار و امتعه بسیار در پیشترین خلایق روی
زمین و بارستی و امانت و دیانت هم فرین اگر کسی نزع یا کین چیزی غریبی خود و عرض آن شده
حق بخدا بر داشتی و در آن کشتی در و غلط و غیبت حد میان شان نایاب و کارشان محض

و از برای ثواب چون مؤذن یا کاتب یا کفنی بود و سجد و حاضر و بعد از فراغ بحسب غرضش نظر
در جمیع غریبان را چنان تعجبی از آن وضع غریب و داده بود که تمام حیرت بودیم جمعی ما را بخانه
رحمنی نشاندند بقصری در میان باغی پر از شجر و انهار و در آنجا آوردند جوانی در پهلایان پوش
چهره‌اش شسته و جمعی مردم بآداب در خدمت او ایستاده تا رسیدن ما مؤذن یا کاتب گفت و گفتی
باز مردم شد سلطان امامت کرد و بعد از ادای غمانی که در حال خضوع و خشوع مردم متفرق شد و بظان
بجانب ما ملتفت شد و فرمود که نازده وارد شده اند که گفتیم بجا ما را دل‌داری نمود و در حاکمیت از یک
و درود پرستید احوال گذشته را در خدمت کنیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب به سلطانان ما کرد و فرمود
که سلطانان چندین طریقه از شما را که ام‌کر و صید در آن میان شخصی بود و در زبان نام بر نهشتی
متکلم شد مظهر عقیده خود نمود و درین جماعت با تو که ام متفق از گفت و شنود فاعی اند الا یک شخص
حسن بن ثابت نام که او مالکیت سلطان خوانست که او را برادر بخت ملائکه گفت ای شافعی
با جماع قایل و عمل بنیاس کنی گفت بایان صاحب الامر چون مردم او را این چنین نام می‌بردند فرمود
که ای شافعی ای مباحل خوانده و نیدانی گفت بفرمود که ام است خوانند که قل تعالی ندع ابنا و نالی
و نسا و نواف و ام و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود ترا بجز اقسام می‌دم و بتر آن که مراد پروردگار از تو
چرا که نذر و زبان خاموش شد فرمود ترا بجز اقسام می‌دم که در مسکن صاحب کیان نیز بطریق جلیلی و رفیعی
و حسن بخیتی و حسن حسبه الله و بتول هزاره غلظه مراد دیگری بود و در زبان گفت لایان صاحب الامر
فرمود که و اندر نازل شد این کبر و در شان ایشان و باین مخصوص نبود غیر از ایشان و بعضی دیگر از ایشان
و احادیث یک فصاحت زبان و طلاق بیانی او اگر که حضار و مجلس با وی می‌گفتند که این کوهینا بر ایمان
شده شافعی هر خواننده گفت غفر الله عن ابان صاحب الامر شب عالی خود را بیان فرمود و این که
صلوات را بر او هدایت بخانه فرمود و ظاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد
علی بن محمد بن ابی طالب که در شان او نازل است و کل شیء الحسنه فی امام حسین و امیر کرم و علی بن ابی طالب

از انعام بهین نیکت الامیرت امیر المؤمنین و قائم العز الجلیل که خلیفه به حاصل خاتم النبیین است
و چو کسی را نرسد که بعد از آن حضرت مکتب امر خلافت شود بغیر از شاه ولایت و خطبه اودان حدیث
و کبریا و ریت بعضی از بعضی در شان مکتب و حق تعالی را باین مرتبه عالی اختصاص اودان
ای شایع مال ازل است و معلوم و مراد از اولی الامر ما یم و روز بهمان چون این بخان از ان
علیایان شنیده پوشش شد و بعد از ساعتی پوشش آمده گفت الحمد لله الذی مخرجی بالاسلام و خلقی من
التقید الی الیقین یا اکرام و الانعام محمد و خدایه اکرام دولت عرفان انصیب کرد و خلعت ایمان
بمن پوشانید و از تائید تقیید بعضی فرج فرای ایقان رسانید و رفقای روز بهمان را بنمای
از کافران مسلمان آورد و انت غیب شد پس آن سرور اهل دین و مرکز دایره فو قین فرمود که ما را بر
الضیافه بر دهن و کمال اکرام رعایت نمودند و تا مدت روز بر خوان احسان شاهراده
بودیم و مردم بر دین حامی آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی می نمودند و بعد از هشت روز
و هفت گرفتند که ما را اضیافت نمایند و شرف قبول ارزانی داشته تا یکسال هر روز کسی از اهل
مارا بهمانی می برد و نهایت کرمی و مردی میکرد و اطعمه لذیذ و ملائیس شعیب التماس می نمود
طول و عرض آن شهر دو مایه راه بود و کسکه شهر نمودند که ازین شهر که ششصد و نسیه است آنرا اربعه
نام و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است طول و عرضش برابر باین شهر و شش در خلق و خلق و
صلح و مساود و رفاهیت و فراغ مال مانند مردم این شهر و چون از ان شهر بگذرد بشهری دیگر کنند
مثل این شهر آنرا بصافه نام سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از ان بهر زینت دینی
و دنیوی دار کشته شهرت نام آن مظلوم منوکی آن عبدالرحمن بن صاحب الامر است در حوالی آن
بسیار عظیم و ضیاع کثیره طول و عرض آن دو مایه راه است و منتهی می شود و شهری که خطای نام
دارد حاکم آن یثیم بن صاحب الامر است مسافت آن چهار مایه راه و زمین بکثرت اشجار و بسیار
انهار و غنچه نبات بخیر من خنیا الانعام کرد و خط دلکش رود آید باقی عمر از دل که فرمان

فرمای ملک نیست رخصت بر آمدن نیاب القدر طول و عرض ملک مذکور و یک اراغی شتر است
سکنه آن ملک نام محمد و با القام شیهه اشاعشری اند مؤمن و متقی و اولاد با نتم معصومین و برادر
مشایخ شریف نمایند مجموع و خشوع نماز کذا در نور و زره دارند و زکوة و خمس اموال خود بفقیر
رسانند و از ضایع دور باشند و ارشاد بدین احکام دین و پیروی رسول رب العالمین از بعضی
و نهی از شکر کنند و هر که استطيع شود بر زیارت بیت ابد آید یقین که در عود و عدت زیاده کار و در حال
عالمند و این ملک محبت صاحب الامر دارد و حکامش اولاد آنحضرتند چون کمان آن مردم
که در این سال قیوم بجهت لازم آن خط را منو و خواهد ساخت انتظار بر رویه و ما و آل دولت بر نش
روانند و یا ر خود شدیم اما احسان و روز بهمان مانند ند باید که آن دولت را دور یابند چون آن در
غریز حکایت تمام کرد و وزیر بر خواست بجزه خاص رفت و یک یک از حضار را طلبید و از عهد و پیمان
گرفت که آن حکایت را نقل کنند و مبالغه و اطراح بگو و عید و تمهید نیز نمود که حاضران آغوشی آن
را از کشند و ما چون هم می رسیدیم بر فرمایا یا دآل شیهه آن قصه می نمودیم و ازین قسم حکایت داشت
چندین دیگر است و لیکن از مطلق خواننده و کمال شنونده و شکوفا نویسنده و خائف گشتن با آنچه که گشت
نمود و همچنین اگر خصوص دارد ما از رسول رب العالمین و انتم معصومین صلوات الله علیه جمیع
در شان خاتم الوصیین نوشته شود و آنقدر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه و کشف الغم و فصول
مهر و دیگر کتب مخالف و موافق است نوشته اند که اگر نویسی مثل این کتابی شود و اگر بزرگ اجنه و انا
دارد و در باب علامات ظهور صاحب و وقایع زمان حکومت صاحب و جزوات و کرامات ایام تولد
صاحبین ظهور کسی خواهد که بنویسد و فرمایند و قل لو کان البحر ماء و الکلمات ربی لکنه الجوف لکن
کلمات ربی و لو جئنا بمثلک و ابقول ملای ردم که گفته شعر بن کیم خود وزیر کان و این بر است و در کتب
کردم اگر در ده کس است با خاتم در زکوة چند متفرق نکته بیاید و است که است رسول از صمد از حضرت
بفرمودند و بگویند که گفتند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام است و خاصه بنی خلد و رسول

و اینها شیعیه اند و فرق بسیار کم و مع هذا از ان کسی نماند بر این بودند که عباس بن عبد المطلب است
بجست انچه او را شده رسول است و فرق بران شده که ابو بکر بن ابی قحافه علیه السلام است باختیار
مردم او را و اینها اصل هستند و این فرق را در اصول اختلاف بر سریده تا آنکه بحال چهار فرق شده اند
و اختلاف بر سریده تا آنکه نزدیک بی فرق شده صاحب مل و محل گفته که اختلاف در اصل اهل سنت در آخر
ایام صحابه باشد از معبد جعفی و خیلاقی و یونس اسواری که ایشان منکر قول بقدر بودند و اضافی
و شریقی تعالی میکردند و از اینها پیش میرفتند و اصل بن حطاک که شاکر حسن بصری بود و از وجوه باشد
قابل شد بخیر و بین المنزلهین ازین جهت که او را تابعان او را معتقد گفتند چه اعتزال یعنی جدا شده
و اینها بعد از وفات فرقه شدند و زمان اعتزال مستقر بود از زمان بعد الملک بر علی قنار زمان معتدربا
عباسی نزدیک به دینت سال بعد از ان بابا الحسن شوی ظاهر شد و او شاکر ابو علی عباسی بود و از وجوه
شد و تابع معبد ابی کلایک شد و مذهب او گرفت و اثبات صفات و قدر و اضافی و شریقی و شریقی
و حسن و قبح عقل با بطل کرد و نبوت را باطل عقیده و واجب معی می دانست و پیش از معتزلیکد کرد
فکر میکرد و حدیث القدریه بخمس جزء اللام را معتزل می گفتند که مراد از قدریه یا شاعره اند و بر عکس
و اصل سنت طائفه حنا بداند اصحاب احمد بن حنبل و داودیه اند اصحاب داود اصفهانی و سفیانیه اند
مریدان سفیان ثوری که اینها قرآن و حدیث اتمامی بر ظاهر حمل میکنند و تاویل نزد ایشان نمی باشد
مذهب شان در عقل و سمع و مذهب شوی است تا اینجا نقل کلام صاحب مل و محل بود و بیاورد است
است محمدی از محمد رسول خدا تا بعد منصور عباسی بر یکد مذهب بودند مگر در شیعیه و سنی و صوفیه و ترویج
از رسول صوفیه و مجاهد و هر چه تشابه می شد رجوع بامیر المومنین و اولاد او علیه السلام میکردند تا حد
و این چهار مذهب جدا شده و عمل برای قیاس و آفتان تردید نمودند و احادیث می شنیدند و علم
می خواندند از انچه ابو حنیفه و ثمال بن نابت و مالک بن انس بودند و چون منصور را اجتماع خلق و رغبت
آن حضرت دید و او را که میادادم را اصل با و بعد از حنیفه و مالک لایق نمود که گوشه گیرند و احادیث می

کنند غیر مذهب و عطایا و انعامات و علو خدای و ظیفها بخت نزدین دین و ایشانی و ایشانی و حکم حکم
و نفع دین که بدینست و کار بعد عاست پس اصل ابو حنیفه ای و قیاس و کمالی و فقه و فتوای
شیخ و داد و بعد از آن مالک و حداث مذهب غیر مذهب و کرد و از عقب شافعی محمد بن ادریس باشد
و مذهب غیر از آن هر دو پیدا کرد در آخر محمد بن حنبل آمد و مذهب غیر از ثلثه وضع کرد و قرار یافت
مذهب سنت بر مذهب اربعه که از پیش از ایام منصور عباسی بود و مذهب سید از روز اول تا حال مذهب
رسول و ائمّه طاهرین است صلوات الله علیه و مذهب ایشانی در اصول آنست که حق تعالی از انبیا
و هر چه غیر از آنست حادث است جسم و جسمانی نیست و شایسته بی مخلوقات ندارد و قادر بر جمیع قدرت آنست
و ظلم و جور بر او روا نیست و قیاس از هر نیزند و افعال بندگان از بند نیست و مطیع را ثواب میدهد
و عاصی را اگر خواهد عذاب میکند و اگر خواهد می بخشد و افعال او معلول غرض نیست بعبث کاری
نکرده و نمیکند و انبیا را بخت ارشاد بندگان فرستاده و دیدنی نیست و بگویند او را در نمی توان یافت
و در جهتی و طرفی نیست و امری و اخبار او حادث نیست و انبیا را خدا معصومند از خطا و سهو و معصیت
خوایه صیغه و خواهه کبر و از اول تا آخر او صیای او هیچ انبیا معصومند و قائم مقام پیغمبر در
ارشاد و اطاعت ایشان واجبست و هر از جانب او منصومند چاکر حق تعالی و در جهت یا مکان باشند
خداست خواهد بود و محتاج تعالی از من ذلک و اگر قادر نباشد ناقص و اگر جور یا ظلم یا قبیح بر او
باشد حاصل یا محتاج باشد و اگر افعال بندگان از ایشان نباشد ثواب و عقاب بر طرف خواهد
بود و اگر مطیع را ثواب مذهب ظالم باشد و اگر فعلش را غرض نباشد بعبث کار کند و حاصل که خود فرمود
کَلِمَاتُ السَّمَوَاتِ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بَعْدَ إِذْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
بأنه جسم باشد که استغفر الله و خود میفرماید لا تدرک الابصار و هو يدرك الابصار و اگر امر و نهی و خبر و
حادث نباشد از معدوم خبر داده باشد و اگر انبیا معصوم نباشند اعتماد و اعتبار بجز ایشان نباشند
و قائم بعبث منتفی شود و مردم از ایشان نفرت می کنند و او صیایا جانشینانند و حکم ایشان همه دارند و

نخست آنکه حق تعالی را نیت باید که منصوص علیه از خدا و رسول باشد
 اینست خلاصه مذمت شیعه اثنا عشریه در اصول و اما در فروع و اخذ احکام شریعت از رسول و آنچه
 معصومین نموده و مینمایند که ایشان از رسول و رسول از جبرئیل و جبرئیل از حق تعالی اخذ کرده اند
 چنانچه یک از عرفا گفته اند انتم انتم من الله یعنی انفسک مذمت بسیار بخوبی بوم البعث من الله انما منفع
عنک قول الشافعی و مالک و احمد و لری و حنی عن اهل الجاهلیة و قال انما قال لهم و حنینهم
 روی جبرئیل عن جبرئیل عن الجاهلیة یعنی اگر خواجی از برای خود مذمتی بپرسی که روز قیامت ترا از
 آتش و زخ نکند در قول شافعی و ابو حنیفه و مالک و احمد را بگذارد و باروایت کعب الاخبار و امامان و اولاد
 بجای حق کنی که میگویند که ما از جبرئیل خود شنیده ایم و او از جبرئیل فرارفته و او از حق تعالی اخذ نموده و دیگری
 میانه واسطه نیست و برای واجبه و قیاس و امتحان کار ندارند و بطبع دنیای منصوص میباشد
 خود را بر نیافر و ختماند و اما اثنا عشره خلاصه مذمت ایشان است که خدا تعالی قادر بر آفریندن عالم لذاته است
 لذاته و حی لذاته نیست بلکه محتاج است در علم ثبوت معنی که آنرا علم گویند و در قدرت معنی که آنرا قدرت
 نامند و با حق تعالی قدامی بسیار اثبات مینمایند و حق تعالی را ناقص فی ذاته و کامل بغیره میدانند تعالی
 عن ذلك علو البین احسنی که امام ایشان فخر الدین رازی بر ایشان اعتراض کرده و گفته مضارحت
 آن کار فرزند که قدیم اثبات میکنند و شما قدیم اثبات مینمایند و میگویند که جمیع اقسام قبایح و معاصی
 بقضاء و قهر حق تعالی واقع می شود بنده را تأثیری در ذنوب نیست و خدا تعالی جمیع کاری بجهت غرض میکند
 و با آنکه گفته است وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و ایشان تکذیب نموده میگویند تو که
 بی غرض خلق کرده و اما معتزله خلاصه معتقد بعضی از ایشان است که حق تعالی قادر نیست بر مثل مقدور
 بنوعی بعضی بر آنند که قادر نیست بر غیر مقدور بنده و بعضی معاینی را که اشاعره آنرا قدیم میدانند احوال
 حادثه مینامند میگویند که آنها نباشند قادر بر نخواهد بود یا عالم نخواهد بود یا فلان و فلان نخواهد بود
 ایشان را جمیع اشاعره مخرجه میکنند در آنکه گناههای صغیره از اینها طاقع میشود و در آنکه بویبر اهل علم است

بسم الله الرحمن الرحيم
 اینست که حق تعالی بخلق شهادت و حق را جسم طویل و بعضی عمیق میداند و مصلحت با او تجویز مینماید
 و مصلحت را معافتر و جانتر است و او را وظایمی که یک از ایشانست گفته که در از فرج و طبع معاف
 دارند و از هر چه میخواهند سوال کنید و بعضی از ایشان بر آنند که در طوفان نوح کریم بسیار کرده بود
 و پیشتر رمدی برسانده و ملائکه بعبادتش میرفتند و بعضی بر آنند که شهای جمعه بر خری و او شده
 بر زمین می آید و ندای میکند که حج تا بیست که او را به بخشم و گرامی که فرقه اهل شمسند بر آنند که حق تعالی
 فوق است لغو ابلا از این اعتقاد می بر نیز مکتب اتفاق مخالف و موافق واقع است
 حدیث که مستفاد از ائمه علی ثلاث و سبعین فرق فقه تاجیه و الباقون فی النار است
 که امت باین فرق مختلف متفرق شوند و آنرا ناجی و کسار یک فرق باشد و بر اینست که هر فرق دعوی
 میکند که اهل نجات ایشانند و جزالت بر آنند دعوی حقیقت جمیع معتاد و دو ماطل است پس هر حق
 نیست چه صادق این حق را در یک فرق قرار داده و تعلیل یک فرق از این میان جانتر است تا جمیع
 بلا مرجع لازم نیاید پس بر هر عاقل واجبست که نظر و ملاحظه درین مذاهب کند و حق را تابع شود و نظر
 از تعصب و عناد خود را دور دارد و تا مملکت نشود و بر عاقل امید اند که چون بنی علی علیه الصلوٰه و السلام
 خبر داده که ناجی از این میان یکیت باید کرد و این فرق جمیع فرق دیگر شرک باشد و اگر شرک باشد
 نخواهد بود و ناجی پیش از کفر و خواهد بود و این خلاف خبر است و بغیر از فرق اثناعشری هیچ فرق
 نیست که منی جمیع الوجوه یک باشد و غیر در و داخل نباشد و در آشنای کتاب گفته است که چون پیغمبر
 ابابکر و عمر را حکم کرد که ظان منافق را بکشند تا اختلاف میان امت بران شود و آن خود و مخالف
 کردند و امیر المؤمنین هم بقتلش رفت و او را یافت رسول خدا حدیث افراق امت باین حد و
 ناجی بودن یکفر و از برای دمی خود تفریر نمود و چون از فرق تاجیه پرسید فرمود المفسد بالکفر
 اصحابی باین طریق عقل و نقل هر دو ثابت شمس که فرق تاجیه و فرق اثناعشریه اند و نکتست عقل

جمع غایتی ازین بماند که وجود امام معصومی باطل الذوات که غنی باشد از معرفت و احکام و علوم
 ضرورتی به محال است که اصل تکلیف به سلطان و سر داری باشند که با او بصلاح نزدیک طایفه داده و
 باشند و کنه کاران را ادب کند و جاهلان را علم و آداب موزد و خافلان را آگاه گرداند از راه افتادگان
 بر راه اقامت حدود نماید حکمهای آلمی را بایشان رساند میان اهل اختلاف محاکمه کند امر انصافی نماید
 سد ثغور نماید حافظ و سوا و اموال مسلمانان باشد حامی پیغمبر اسلام بود جمیع و جماعات او باد شود کس
 خدا و من در سوا حافظ باشد و چنین کسی را از حیب نقص بری باشد و از زلات دور و از انعام و
 رخصت مستغنی و ذاتش مقتضی عصمت و باید که فضل از جانب خدا و رحمت بر او باشد و انعامات
 از او ظاهر گردد تا باعث تمیز او از دیگران شود و درین شک نیست و ثبوت رسیده که بعد از رسول الله صلی
 صاحب این صفات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بعد از او در هر عصر تا به صاحب کرم غیر از امیر المؤمنین
 علیه السلام دیگری که جامع این صفات باشد نبود و روایات و آثار نصیحات و کلمات و کلمات
 اختصار بسیار مذکور شد و معجزات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 الله علیه السلام علم و فضل و دانش و محال است که اگر در فرد یا طایفه فنی از علم یا بهره از دانش یافت
 شده باشد در هر یک از این صلوات علیه السلام مجموع فتوح جمیع بود و اولاد از امیر المؤمنین هم بیشتر مذکور
 شد که علم جمیع علمها و از این ابی محمد به نقل شد با و تهنیتی میشود و همین علیه السلام جمیع علوم را از پدر
 و جد میراث داشتند و علم و عبادت امام زین العابدین ع از آن مشهور تر است که احتیاجی به بیانات
 و تشبیهات و علم و عبادت امام محمد باقر ع را باقر علوم النبیین بحجت بسیاری علم میکنند و از امام جعفر صادق ع چهار
 کس استفاده علوم میکردند و از چهار بابی که آن حضرت شنیده و نوشته بودند چهار صد اصل بگرفتند
 و چهار صد از فنون علم باقی مانده که از آن حضرت روایت کرده باشند و همچنین امام موسی ع را بجهت اطهار
 علوم عمر و از الرشید علیه علیه و در همین کرد و امام خاضع ع را اگر خواهد که بر علمش و الجلاله اطاعتی بهر سانه
 کتاب چون اخبار الرضا جمیع نماید و این کتاب است با علمای هر مذحبه و ملتی و خاکی آمدن بر جمیع

در آستان اکثر اهل نظر باید و غیر از آن مذکور گشته محتاج بکار از نیست و عسکریان صاحب علم امام محمد
چون در مابین ایشان تنقید از حد گذشت و در ملاقات خلق و خصوصاً شیعیان از خودت ایشان
نبود و ذات اجمالی ایشان کمتر شده لیکن محققین علمای امامیه کثرت هم امر بر آنکه کمال المؤمنین در کمال
نفس سلطه و بایزده امام زراعتی دارد و سبطین علیهم السلام بسبب فرزندی رسول خدا و اینده ماد
شان خاطر حرمت و پرورش علی مرتضی از تمام باقی صلوات بر عظیم افضلند و آنرا تسبیح علیهم السلام و در
علم برابرند لیکن ثواب عبادت صاحب الزمان در بحیث طول عمر است هیچ احدی دعوی نمینماید کرد که
مخدوم علی از رجال عباد کرده باشد چه علمای چهار مذهب جو علم خود را بآن چاکر کس برسانند و علم آنها مشق
بعلم ائمه المؤمنین هم میشود و چنانچه گذشت و همچنین تا خلفای راشدین و تا بولالا علی و اقبلا و بعد از تحقیق
ثابت شده که اعلم افضل است و افضل الامت با امت از مفضل و لا ترجیح مرجع لازم آید و کلام درین معنی
قول حق تعالی مستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و بگویند بیکر تا نگویند بیکر که اهل حق است
یعنی اهل الحق است و این بلج من لایهدی الا لک خواجه ثالثی نیز میام در قصه طاعت میفرماید و آوده
بسطه فی العلم و الجسم و بین است که تقدم در علم و شجاعت و در امت و در امت است که
و ائمه علیهم السلام اعلم باشند ثابت شد که ایشان مستحق ریاست و امامتند مگر و ایضا از چیزهای که
ولایت بر امامت ایشان دارد و بدلت و طهارت و نجاست و پاک و کفایت است که خلق عالم نقل احکام
از ایشان میگردانند و در کثرت و خمس را در خدمت ایشان میبردند و آنکه مستحقین برسانند و رؤساء
شیعه و وراثت حدیث از راههای دور بخود ایشان میرفتند و کتب احکام و حل مشکلات
و بوطنهای خود بر میگشتند و حاصل و احوال را بیکت و بیکر نقل میکردند و در حدیث استنباط
علیهم السلام میفرمود و حق تعالی اهل عالم را چنان بجهت ایشان میفرمود که دولت و شرف و تعظیم
و اجلال ایشان علیهم السلام را بختیار بودند و با اختلاف در مذهب عقیده و اتفاق باطنی و دشمنی بیگانه
میداد و بی غیاس و تابعان چو از ایشان میامیدند نه از هیچ و غرت و ادب و کثرت و فروگزشت و کثرت

و با ادب و انزام کلام ایشان می بردن حق معاویه که حشاد جنگ با آنحضرت کرد و بر منبر ایستاد
و در ذکر مناقب او و فضیلتش این او در خلوت و با خواص اصحاب از آنجه بیان واقع بود در می گفت
و منکر فضل و کمال و شرف بنو آنحضرت نبود و نیز بیان علی کرد در تعظیم و کرام امام زین العابدین
تفسیر کرد و بر کرده ایشان بود و می گفت باین من بیان را ضعیف بودم و بنی عباس اگر بقتل عمر
بودند اما بخدمت حرکت می رسیدند جلعقی امر می کردند که می کشند و برین قیاس امر او و زرا و ملا و شاعر اگر کسی
تواریخ بکند میدانند که غرض احترام هر یک از ایشان بعلوم و ادب و میان دوستی و دشمنی تابع بود و مردم
بهر طریق سلوک می کردند و این نیست الا که حق تعالی ملای خلق عالم را مسخر ایشان کرد اینده بود و در
نزدیک زیارت ایشان تزیین می شد و بگویند ایشان از حق تعالی رزق می طلبیدند و فتح می یافت و کشتن
کارای خود را از برکت وجود و دعای ایشان می کردند و با آنکه بنی امیه و بنی عباس را همه چیز میسر بود
و بار و حوادار و مدد و مدد کا بسیار داشتند و جمیع دنیا در دست ایشان بود و کمال تعظیم و احترام
که در حیات و ممات ایشان را علیه السلام بود و آنها را هرگز نبود در شرق و غرب عالم بر منبر خطبای عالم
بود و دست و دشمن از قبور ایشان استمداد می گرفتند و در قبور بنی امیه و بنی عباس کسی نشاندن نرغی
مشهور است که کشته شده بنی امیه در رفت و زیارت می کردند و جلازلان به تربت آبای خود رفت
خانو خوارانیک از حواریان باو گفت شما خلفای روی زمینید و پادشاهان دنیا قبه آبای شما این خواران
مکشفت است کرمی بنی از باران سوراخ شده و مرغان خانه ها کرده و کشتن ریخته از خادی و نه چو
همه که زیارتشان می رود و نه شخصی از ایشان استمداد می طلبد و آن قبه طلوعی است که در می
پردا و قبه لها آویخته و شمعها و بخورها میسازد و فرشتان و خلایق مان بخدمت کعبه و فرشتا و فرشتا
و فرشتای آماده و خیرات و تصدقات و منقوشات بجهت فخر اسامان شده و از شهرای دور قافله ها
بجهت زیارت ایشان همیشه در راه و غیر را همه مستغرق است ای پادشاه این ابریت آسمانی و بقدر بریت
سجده می و اجتناب می شود و در روز و شب و هر وقت که در خلق عالم را بر این کار نمیتوان و دشمنی و عقیده

واعتقاد بجزو حق حاصل نمیشود و دلیل و محبت با کراهیم غیر رسد و مستنصر را حق کریمان چنانی شود
چنانی باطلی است از جانب حق ای ما علی السلام تمام به طاعتشان و بطنی مرتبه ایشان در آنکه
شونده شد که بعضی را باطل بریده و گفته اند که در میان این دو فرق شیده و بی باطنی در جهت ملک است
وکن بر حق است یک خدا و رسول که این گفته و فساد و باطل است چه بود که است و باطنی این جوهر و شیب
چه بود و جهت فاضل جواب داد که پیش از اول طاعت است این بین اولاد که چه معلوم است که او را تا نداند
موجود است و او را نداند و او نیز که دشمنی بر میان باشد و در کار خود و در از است و فقیر از خود را ضعیفی نمی شود
و خود را طاعت و نیت و ثانیاً حسد که بدترین صفتی است و در هر کس باشد اولاد آدم جا و اندیشه بر سر آن است
طبیعی است شونده که با بیل و قابیل با آنکه از یک پشت و یک شکم بودند و در یک زمان و یک مکان و هنوز اولاد
آدم دیگری نبود که در میان غامی کند یافتند و دیگر شیطان و حسد هم پشت شده که خود کرد و در قابیل از آن
آدمی بود که خطا گوید و او را فتنه کردند و قابیل از آن آدمی که باغیای شیطان تا به پشت مردم و بجزو شوم
قابیل که سفند من خود را شبانی میکرد و قابیل بزرگوار است مشغول بود آدم هر چه نمود که هر یک بانی گشتند و قابیل
بهر از خود که سفند انش بود و جهت قربانی جدا کرد قابیل از کندم جوهر نامزد نمود و بوجوب یک که بر او قبول بود
قبیل من احد جماعت قبیل من الاخره قربانی قابیل مقبول را که آگهی شده بود و قبول هر قربانی قابیل
قبیل و قابیل را و یک حسد بخواست آمده قابیل را بقتل تهدید نمود و قابیل ضایع آید و انانیا باطیعی الیک
لا تفکک انی اخاف الله رب العالمین از آن بجزو است از عذاب الهی ترسیده بجزو نمود و قابیل فریاد
مخوذه از روی حسد بوجوب فطرت انفسه قتل اخیه فقتله من الخاسرین بر آن فریاد فدا نمود
فدا عادت بر اداری و انسی که با هم دشمنی نمود و ملا حظ خاطر و بر حاد و وحل داشت که در دهن ترسید
مشغور داشت و نه از و خاست عاقبت از پیشیه بعضی حسدی که چرا قربانی من قبول شده شل با بیل از آن
گشته بود در اخرون ساخته عذاب الهی که فتنه شده این معنی در فرزندان برده و سرایت نموده همیشه شل
مظلوم و قایل ظلم گشته فرزندان این معتقد میگردانند و نه اولاد او که شکست از عذاب است

بود که طوفان پنج کشت و همان آنش حسد بود که در زمان خلیل افر و ختم شد از حسد باد و این بود صفت
بجای وقت از حسد زمان بدو تا در زمان طاعنه حسد ساری قوم ساری را که سالی است که از حسد
بود این صیقل را با سمان بر دوز از حسد قریش رسول خدا صلعم از مکه مهاجرت نمود و ابو جهم و اصحاب
از حسد در بدر کشته شدند و بجای عذابشان ناله افتند و با وجود تنگ و تناسل و استخراج نطفه از شکم
و صغریای این دو فرقه بهم بعضی طبعی با میل دارند جوهر او در شان ایشان ظاهری شود و بر خیزند
قابلی گرفته اند که بوی و هر دو می دهند و اگر میل با میل شیرینی یافت از آنست که مزوج میل قابلی
و اگر در میل قابلی خیری پیدا شود از بزرگت نیستند میل است و اولاد با میل کمتر بخت تابع بود و در ایشان
حق را در سبب تقوی و در اولاد قابلی بسیار در سبب جرات و با باکی و پو و غامی و اگر به نظر عملی
داشتند باشند جافا و افعال و اعمال هر کس سبب عقیده و اعتقاد صحیح و فاسد میکند و این دو فرقه با پیله و خاپله
با نگر و انگال متشابه و در حیات متشابه و حال کانک کانک ناند و با وجود نزدیک و دور در ظاهر
با هم واقفند و در باطن منافق و اینها صیقل است از حسد با بزرگت از اولاد فاطمه منع کرد و در وقت
مردن از روی حسد میگفت که بنو قریظه امانت را یکی جمع نمیتوانم دید هر چند که عام متقی امر امانت است و گفت
تا بصاحب الامر جمیع السلام را از روی حسد هر دادند یا تبیغ قتل نمودند و اختلاف و غیبت صاحب الامر
از حسد است و علمای قلمی هر فتوایی که در حق کسی داده میباش بر حسد بود و حق تعالی ممکن از اضعاف
نمیست و علی الخصوص این صفت بدو حفظ خود به اراد و تالش صاحب جامه و منصب و دستورات و حکومت
و نیز میگویند این نقذات و حکایت بخت و روزخ و حساب و کتاب نیست و هیچ عاقل نقذ را نبیند
چنانچه میرزا محمد شریقی مشهور که در مکه مشرف چون منصب نقابت و خطابت داشت اظهار توبه و توبه
سجده که نوکات فی الرافض نوشت و در آنجا چیزی چند ذکر نمود و افرازا که در جمع ناصبی نگذرد و کوب و زور
نزد حال مردن بخیر و صیقل کرد و التماس نمود که غسل و کفن و دفن بر کوش اما میخواست که در آن حرکت
بهر کس باین عقیده که آنرا را هر یک گفتی و می نوشتی آنرا کشیده اشک چشمم آورد و گفت بخت جامه غیبت خواهد داشت

و جان تسلیم نمودند و بعضی از اعرام اهل سنت را اعتقاد این است که دین شیعه تازه و پسر
ولایت اهل آن اند و آن شاه اسماعیل است و نمیدانند که هر کمالی المومنین عاود را پسر حاصل بعد از
صلی الله علیه و آله امام و جانشین میبایند و شیعیان است و هر که ابو بکر را خلیفه میبایند او سنی
دانشیده و هر که سبده سال تمام مصر و حوالی آن مغرب زمین را پادشاهان اسماعیل داشتند
میشماردند و در قتلای مدینه که حکومت عراقین را پادشاهان و پادشاهان داشتند و شیعیان بودند
دانش از وی که سید مرتضی از دنیا رفت آنقدر شیعه و بغا و بود که هفتاد هزار کس بر بغا و
حاضر شده بودند و مدعی که پادشاهی در سلسله عرویش بود و سر پادشاهان شیعه بودند و که
کشتیهای مشهور که هرگز از آن روزی تا حال بوی کشتی بمشامشان نویسد و چون قتلای
و سبز و دار و مشهور که مولوی دوران حکایت مشهور گفت و درایت این همان عیدار ما
چون بیکرم در وی خوار و زار پادشاه و شیعه و طایفه و هر چند در ایشان بود که بیکرم عیدار
میر نورالدین و از هر قریه که تصنیف آنرا بخت همین مطلب کرده و جمیع غایب و بدین آموخته که
طوائف شد و شیعه بظاهر کم مینمودند و در ایران پادشاه عجمه ملائک پناه شاه اسماعیل صغری بود که
انرا در بر داشت و در این زمین که الحال مسی بحید را پادشاه و خیران پناه ملائک پناه صغری پادشاه
بر مدتی طلبت مشهور و ظاهر نمودند و بفرستادند و بکتاب در پند و تجربه رسید این دو ملک را از او طلب
باطل یک و پاکیزه ساخته و بکند که روز بروز و ترقی و تراز پادشاه و درین و سلسله
انرا در استاد و ظاهر و خروج و حسب اللزوم و الاموال و المملکات الحسان خواهد بود و این
بدولت مقتدرانی ایشان خواهد بود و بکنت الکی بکرم محمد و آل کرلین و پادشاه و دست از او دشمن
که از کمال فضل بر سر حکومت و کامرانی و جهانگیری و جهانگیری و دین و دولت و ملک و شکر و حضرت
بی منت و در پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
و از جمله معاونان و مددکاران و حکام و یاران آنحضرت باشند و بکنت محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد

کتب و نسخ این خطه که بکتابت خود و غیره در این خطه است و بکتابت
 مناقب حضرت محمد ص و علی و اهل بیت است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 جانور و اگر این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است
 باین کتاب است و از خود این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 بحقیقت اگر در ذکر این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 یک خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 منتخب از کتابهای صحیح و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است
 روز پنجشنبه و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 جز کتابکم و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 کرد کار قدیم و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 تو کافه از فضل و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 نزد خاص و عام عزیز و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 بهای با برورش و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 کل و از دست و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 بزمانی که از این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است
 که کل است و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت



شاه در یاد است و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 دولتش و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 بیجا و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت

و الحمد لله رب العالمین و بکتابت این خطه است و بکتابت این خطه است و بکتابت
 الطاهرین
 ۱۲۴۴

تم الكتاب بحمد الله تعالى
أخذ من مخطوطات
شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٠

م م

م

